صحیفه

امام جواد علیه السلام



جواد قیومی اصفهانی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

صحيفهي امام جواد عليهمالسلام

مشخصات كتاب

سرشناسه : محمدبن علي(ع)، امام نهم، ق ۲۲۰ - ۱۹۵
عنوان و نام پديدآور : صحيفه امام جواد عليهم‌السلام/ مولف جواد قيومي اصفهاني
مشخصات نشر : قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۸۱.
مشخصات ظاهري : ص ۳۲۰
فروست : (جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامي۷۸۷)
شابك : 964-085-470-6 ؛ 964-085-470-6
وضعيت فهرست نويسي : فهرستنويسي قبلي
يادداشت : فارسي - عربي.
يادداشت : كتابنامه: ص. ۳۱۳ - ۲۹۵؛ همچنين به‌صورت زيرنويس
موضوع : دعاها
شناسه افزوده : قيومي اصفهاني، جواد، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده
شناسه افزوده : جامعه مدرسين حوزه علميه قم. دفتر انتشارات اسلامي
رده بندي كنگره : BP۲۶۷/۳/م۳۵ص۴۱ ۳۰ ۱۳۸۱
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۷۷۲
شماره كتابشناسي ملي : م۸۲-۲ ۷۱۰

مقدمه‌ي دفتر

وقتي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به پايان عمر شريف خويش نزديك مي‌شد، مكرر مسلمانان را به ثقلين؛ كتاب خدا و اهل بيت عصمت و طهارت سفارش مي‌فرمود و اكيدا توصيه مي‌فرمود كه از اين دو فاصله نگيريد تا به سعادت و كمال برسيد. اما متأسفانه و صد افسوس كه پس از رحلت جانسوز رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله و سلم، سايه‌ي شوم تفرقه و فرقه‌گرايي بر جوامع اسلامي افكنده شد و در نتيجه غالب مسلمانان در انتخاب جانشين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، ره افسانه زدند و اهل بيت عصمت و طهارت را منزوي و كاملا به حاشيه راندند و چنين استدلال كردند كه كتاب خدا ما را بس است. بر اين اساس، خلفاي اموي و عباسي به ناحق بر كرسي خلافت و جانشيني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تكيه زدند و خود را مالك جان و مال و نواميس مردم دانسته و آنچه خواستند انجام دادند و هر كس را كه با آمال و هواهاي شيطاني آنان موافق نبود، يا تبعيد و آواره مي‌كردند و يا در سياه چالهاي مخوف و دهشتناك، پس از آزار و شكنجه‌هاي بسيار، به طرز فجيعي به شهادت مي‌رساندند. از جمله كساني كه توسط خلفاي جور، مسموم و به شهادت رسيد؛ نهمين اختر تابناك آسمان امامت و ولايت حضرت امام جواد عليه‌السلام است. امام عليه‌السلام در عصر مأمون و پس از مرگ وي در سال 218 هجري، در دوران خلافت برادر مأمون؛ معتصم زندگي مي‌كرد. معتصم در سال 220 هجري، امام جواد عليه‌السلام را از مدينه به بغداد فراخواند و حضرت را تحت نظر داشت. امام كه از شريعت ناب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حمايت مي‌كرد و به تربيت شاگردان بزرگي چون: علي بن مهزيار، زكريا بن آدم، احمد بن ابي‌نصر و ديگران اشتغال داشت و كاملا مورد توجه مردم قرار گرفته بود، معتصم را نگران و مضطرب كرده بود؛ لذا خليفه تصميم گرفت توسط همسر امام جواد عليه‌السلام به نام ام‌الفضل دختر مأمون كه از امام، صاحب فرزندي نشده و از ايشان، مكدر بود، آن حضرت را با انگور مسموم، به شهادت برساند و چنان كرد. سرانجام امام جواد عليه‌السلام در 25 ذيقعده‌ي سال 220 هجري در حالي كه 25 بهار از عمر شريفش گذشته بود، مظلومانه به شهادت رسيد و در پشت قبر جدش امام كاظم عليه‌السلام در كاظمين به خاك سپرده شد. مؤلف محترم، در اين مجموعه، سخنان دربار امام جواد عليه‌السلام اعم از ادعيه و مناظرات آن حضرت با برخي از مخالفان، كلمات توحيدي و برگزيده‌اي از گفتار آن حضرت را با استفاده از منابع مختلف، به رشته‌ي تحرير درآورده كه اميدواريم مورد قبول پروردگار

متعال قرار گيرد. اين دفتر، پس از بررسي و اصلاحاتي چند، اثر فوق را به زيور طبع آراسته و در اختيار علاقه‌مندان اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام قرار مي‌دهد. در خاتمه، از خوانندگان محترم تقاضا داريم هرگونه انتقاد و يا پيشنهادي دارند، به آدرس قم: صندوق پستي 749، دفتر انتشارات اسلامي، بخش تحقيق و بررسي فارسي، ارسال دارند. با تشكر.
دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه‌ي مدرسين حوزه‌ي علميه‌ي قم

در تاريخ ولادت آن امام همام اختلاف است، مرحوم كليني و شيخ مفيد، ماه رمضان سال 195 هجري را ماه تولد ايشان برشمرده‌اند [1] ، و ديگران روز ولادت ايشان را نوزدهم ماه رمضان سال 195 هجري ذكر كرده‌اند [2] و بر اساس قولي پانزدهم رمضان روز ولادت ايشان مي‌باشد، مرحوم ابن‌عياش دهم ماه رجب سال 195 هجري را روز ولادت ايشان دانسته است. اما آنچه در دعاي ناحيه‌ي مقدسه وارد شده قول چهارم را تأييد مي‌كند، آنجا كه مي‌فرمايد: «اللهم اني اسألك بالمولودين في رجب، محمد بن علي الثاني وابنه علي بن محمد المنتجب». نام آن حضرت، محمد و كنيه‌ي ايشان ابوجعفر است، و از آنجا كه كنيه‌ي امام باقر عليه‌السلام نيز ابوجعفر است به ايشان ابوجعفر ثاني گفته مي‌شود، مشهورترين القاب ايشان جواد و تقي است. در هنگام شهادت پدر بزرگوارش در صفر سال 203 هجري ايشان هفت سال و چند ماه داشت، و از آن هنگام امامت آن حضرت آغاز شد، و بنابر تصريح شيخ مفيد در ارشاد [3] امام رضا عليه‌السلام غير از ايشان فرزندي نداشته است. آغاز امامت ايشان معاصر با خلافت مأمون عباسي بود، كه پدر آن حضرت را به شهادت رسانده بود، مأمون در روز پنج‌شنبه هفدهم ماه رجب سال 218 هجري درگذشت، و بر اين اساس آن حضرت بيش از 15 سال از مدت امامتشان را با او معاصر بودند. پس از مأمون محمد بن هارون معروف به معتصم عباسي به خلافت رسيد، بعد از گذشت دو سال از خلافتش امام به وسيله‌ي همين خليفه‌ي ستمگر عباسي در ذي‌القعده سال 220 هجري، در حاليكه بيش از 25 بهار از عمر شريف ايشان نگذشته بود، در شهر بغداد به شهادت رسيد.

تأخير در ولادت امام جواد

يكي از مسائلي كه در مورد آن حضرت اتفاق افتاد و عده‌اي را در امامت پدرشان دچار شبهه نمود تأخير در ولادت ايشان بود. امام هشتم حضرت رضا عليه‌السلام به سن چهل و شش سالگي رسيده بود، اما هنوز فرزند پسري از آن حضرت تولد نيافته بود كه عهده‌دار امانت الهي گردد، اين موضوع از طرفي باعث تشويش خاطر و نگراني شيعيان و دوستان ائمه عليهم‌السلام، و از طرف ديگر باعث گستاخي دشمنان شده بود. در روايتي آمده كه كلثم بن عمران به امام رضا عليه‌السلام عرضه داشت: شما كه فرزند دوست داري پس دعا كن خدا پسري به تو عنايت كند، امام فرمود: فقط يك پسر نصيب من خواهد شد كه او وارث امامت من مي‌گردد. [4] . حسن بن بشار واسطي گويد: حسن بن قيام صيرفي از من خواست كه از امام رضا عليه‌السلام براي او اجازه‌ي حضور بگيرم، و من اجازه گرفتم، وقتي به محضر امام رسيد گفت: آيا تو امام هستي؟ امام فرمود: بله، گفت: همانا من شهادت مي‌دهم كه تو امام نيستي، امام به او فرمودند: تو از كجا مي‌داني من امام نيستم؟ گفت: من از امام صادق عليه‌السلام نقل مي‌كنم كه فرمودند : امام بدون پسر نخواهد شد و تو به اين سن رسيده‌اي و فرزند پسري نداري، امام رضا عليه‌السلام سرش را به سوي آسمان بلند كرد و فرمود : خدايا من تو را شاهد مي‌گيرم كه چندي نمي‌گذرد مگر اينكه فرزندي به من روزي فرمائي كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند همانطور كه از ظلم و ستم پر شده باشد، حسن بن وشا گويد : ما زمان را محاسبه كرديم، فاصله‌ي اين واقعه و تولد امام نهم عليه‌السلام ماه‌هاي بارداري بود. [5] . در آن شبي كه امام جواد عليه‌السلام تولد يافت امام رضا عليه‌السلام به ياران و اصحاب خود فرمودند : امشب پسري شبيه حضرت موسي بن عمران كه درياها را شكافت براي من تولد يافته، آن بانوئي كه چنين پسري را به دنيا آورده پاك و پاكيزه است، آنگاه فرمود : پدر و مادرم فداي آن شهيد (امام جواد عليه‌السلام) كه اهل آسمان براي او گريه مي‌كنند، آن بزرگوار شهيد خشم و كينه خواهد شد، خدا به قاتلش غضب مي‌كند، قاتل آن برگزيده‌ي خدا در دنيا چندان باقي نمي‌ماند، خداوند او را به سرعت دچار عذاب دردناك خويش خواهد كرد. [6] .

يحيي صنعاني نقل مي‌كند كه در شهر مكه بر امام رضا عليه‌السلام وارد شدم، ايشان موزي را پوست كنده بود و به امام جواد عليه‌السلام مي‌داد، گفتم : فدايت شوم اين همان فرزند مبارك است، فرمود : آري، اي يحيي اين مولودي است كه در اسلام همانند او مولودي تولد نيافته كه براي شيعيانمان از او بابركت‌تر باشد. [7] . اين حديث يكي از عجيب‌ترين احاديث وارده در شأن امام جواد عليه‌السلام مي‌باشد، شايد به ذهن اين گونه تبادر نمايد كه به موجب اين حديث ايشان از تمامي امامان بابركت‌تر بوده است، در حاليكه به طور مسلم اين گونه نبوده است. آنچه با توجه به قرائن و شواهد به دست مي‌آيد آن است كه : در زندگي هيچ يك از ائمه عليهم‌السلام واقعه‌اي پيش نيامد كه شيعيان را در امامت آن حضرات دچار شك و ترديد نمايد، اما امام رضا عليه‌السلام از اين جهت ويژگي خاصي داشت. همانطور كه در بحث گذشته گفتيم تا حدود 45 سالگي خداوند فرزندي به امام رضا عليه‌السلام عطا ننمود، و اين امر در تاريخ زندگي ائمه عليهم‌السلام بي‌سابقه است، اين امر باعث شد كه گروهي از شيعيان - به خصوص آنانكه امام هفتم عليه‌السلام را آخرين امام مي‌دانستند و به واقفيه شهرت داشتند - به آن حضرت تهمت عقيم بودن زده و عقيده‌ي خود را تثبيت كنند. از طرف ديگر روايات بسياري از پيامبر وارد شده بود كه امامان دوازده نفرند بدون آنكه فردي از ايشان كاسته يا بر آن زياده گردد، و هرگاه امام عقيم مي‌شد سخن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مصداق نمي‌يافت و دين مردم در معرض خطر قرار مي‌گرفت، چرا كه عقيم بودن ايشان يعني نفي ائمه بعد از آن حضرت، و هنگامي كه امام جواد عليه‌السلام تولد يافت ولادت ايشان خط بطلاني بود بر تمام افكار و عقايد مخالفين. شايد بتوان اين روايت را به گونه‌ي ديگري نيز تفسير كرد، و آن اين است كه امام جواد عليه‌السلام اولين امامي بود كه در سن كودكي به امامت رسيد، و اين امر در ميان ائمه عليهم‌السلام سابقه نداشت، و با توجه به مباحث و مناظرات ارزشمندي كه براي تبيين مباني اسلام به انجام رسانيد، اين امر بهترين دليل بود بر آنكه علم ائمه عليهم‌السلام از سرچشمه‌ي وحي الهي نشأت مي‌گيرد، و اينكه آنان خلفاي واقعي پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشند، و اين امر حقيقت ادعاي ايشان را به بهترين وجه تبيين مي‌نمود.

آن حضرت هنوز چند بهار از عمر شريفش را نمي‌گذراند كه امام رضا عليه‌السلام از مدينه عازم مكه، و از آنجا به خراسان عزيمت كرد، از آنجا كه مأمون مي‌خواست امام رضا عليه‌السلام را زير نظر خود داشته باشد، آن حضرت را به مقر خلافتش دعوت كرد، و امام بر خلاف خواستش رو به ديار غربت نهاد، و خاندان خود را در مدينه تنها گذارد. مسعودي در اثبات الوصية از گروهي از اصحاب نقل مي‌كند كه از امام رضا عليه‌السلام نقل كرده‌اند كه فرمود : هنگام خروج از مدينه خاندانم را گرد آورده و از ايشان خواستم بر من گريه كنند تا گريه‌ي آنان را بشنوم، آنگاه دوازده هزار دينار بين ايشان تقسيم كردم چرا كه مي‌دانستم هرگز به سويشان باز نمي‌گردم، گويد : سپس آن حضرت دست فرزندشان را گرفته و داخل مسجد پيامبر نمودند و دست فرزند را روي قبر نهاده و او را به پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم سپردند، و از ايشان خواستند وي را حفظ فرمايد، امام جواد عليه‌السلام فرمود : پدرم تو به سوي خدا مي‌روي، آنگاه امام رضا عليه‌السلام به تمام وكلايش امر كرد كه از امام جواد عليه‌السلام اطاعت كرده و با او مخالفت ننمايند، و به جانشيني او نزد آنان تصريح كرد. [8] . چهار يا پنج سال گذشت كه امام رضا عليه‌السلام در شهر غربت مسموم و شهيد گرديد، امام جواد عليه‌السلام در همان روز خبر شهادت پدر بزرگوارش را به خانواده‌اش اطلاع داد، لحظاتي قبل از شهادت آن حضرت به طور معجزه‌آسا نزد پدر بزرگوارش حاضر شده و غسل و كفن نمودن ايشان را شخصا انجام داد. قبل از آنكه آن حضرت دعوت مأمون را بپذيرد سفري به مكه نمود، آن حضرت همراه فرزندش طواف مكه را انجام دادند، پس از طواف به كناري رفتند تا نماز بخوانند، امام جواد عليه‌السلام به حجر اسماعيل رفته و مدتي در آنجا نشست، يكي از غلامان امام از ايشان خواست كه از آنجا برخيزند، اما امتناع نمود، تا اينكه امام رضا عليه‌السلام شخصا نزد ايشان رفتند و فرمودند : اي محبوبم برخيز، عرضه داشت : نمي‌خواهم از اينجا برخيزم، چگونه از جايم برخيزم در حاليكه به گونه‌اي كعبه را وداع گفتي كه گويا ديگر هرگز بدان باز نمي‌گردي، فرمودند : اي محبوبم برخيز، و امام برخاست. [9] .

تصريح به امامت حضرت جواد

از آنجا كه امامت آن حضرت در كودكي واقع شد، و اين امر در بين امامان عليهم‌السلام تازگي داشت، امام رضا عليه‌السلام با علم به اين معنا در موارد متعدد تصريح به جانشيني فرزند خود نموده، و به عدم منافات كودكي ايشان با پذيرش امر خطير امامت اشاره مي‌كرد. معمر بن خلاد گويد : پس از ولادت ابي‌جعفر عليه‌السلام خدمت امام رضا عليه‌السلام موضوعي را بيان نموديم، آن حضرت فرمود : شما چه نيازي به اين مطلب داريد، اين ابوجعفر است كه او را در جاي خود نشانده و قائم مقام و جانشين خود نموده‌ام، و نيز فرمود : ما خاندان، كودكانمان از بزرگانمان همه چيز را به ارث مي‌برند. [10] . صفوان بن يحيي روايت كرده كه به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم : پيش از آنكه خداوند ابوجعفر عليه‌السلام را به شما عطا كند در جواب ما مي‌فرموديد : خدا به من پسري عطا خواهد كرد، اينك كه عطا فرموده و چشم ما را به او روشن ساخته خداوند مرگ شما را براي ما پيش نياورد، ولي اگر مسأله‌اي پيش آمد امام و جانشين تو كه خواهد بود؟ امام رو به فرزندشان كه در مقابلشان ايستاده بود اشاره كرد، گفتم : فدايت شوم : اين سه ساله است! فرمود : سه ساله بودن چه ضرري دارد، عيسي بن مريم در كمتر از سه سالگي حجت خدا بود. [11] . از آنجا كه فرزندان انسانها در كودكي قدرت بر انجام كارهاي شخصي خويش را نيز ندارند اين توهم را به انبياء و اولياي الهي نيز سرايت داده و توقع همين امر را از آنان دارند. اما از آنجا كه آنان برگزيدگان الهي و تربيت شدگان دامن وحي‌اند فرقي بين آنان و انسانهاي بزرگ نمي‌كند، قران كريم به صراحت تمام در مورد حضرت يحيي مي‌فرمايد : «نبوت و حكم را در كودكي به او عطا كرديم» [12] ، و آنچنانكه از امام رضا عليه‌السلام روايت شده او در سه سالگي پيامبر شد. [13] . و در داستان عيسي بن مريم مي‌خوانيم كه مردم گفتند : چگونه سخن گوئيم با كسي كه در گاهواره قرار دارد، فرمود : من بنده‌ي خدا هستم، كتاب به من داده شده و مرا پيامبر نموده است. [14] .

محمد بن سليمان نقل مي‌كند : از امام جواد عليه‌السلام سؤال كردم از مردي كه خدا به او توفيق داده تا حج و عمره را انجام دهد، سپس به مدينه رفته و به پيامبر سلام گفته است، آنگاه نزد تو آمده در حاليكه به حق تو آگاه بوده و مي‌داند تو حجت الهي در ميان خلقش بوده و درگاه او هستي، كه هر كه در آن فرود آيد در امنيت است، و بر تو سلام گويد، سپس به كربلا رفته و به امام حسين عليه‌السلام سلام گفته، سپس به بغداد رفته و امام كاظم عليه‌السلام را زيارت نموده، سپس به شهر خود بازگشته است، هنگام حج خداوند مالي به او نصيب كرده كه مي‌تواند حج انجام دهد، براي اين شخص كه حج واجب خود را انجام داده كدام افضل است، دوباره حج كند، يا به خراسان نزد پدرت رفته و او را زيارت كند؟ فرمود : بلكه به خراسان رود و او را زيارت كند و به او سلام گويد افضل است و بهتر است كه در ماه رجب انجام گيرد، اما امروز اين كار را انجام ندهيد كه از طرف سلطان براي ما و شما خطرآفرين است. [15] . علي بن مهزيار گويد : به آن حضرت عرضه داشتم : فدايت شوم زيارت امام رضا عليه‌السلام برتر است از زيارت امام حسين عليه‌السلام؟ فرمود : زيارت پدرم برتر است، چرا كه امام حسين عليه‌السلام را هر كس زيارت مي‌كند، اما پدرم را جز خواص شيعيان زيارت نمي‌كنند. [16] . در حديث ديگري عبدالعظيم بن عبدالله حسني گويد : به آن حضرت عرضه داشتم : بين زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام و بين زيارت قبر پدرت در طوس متحير شدم، نظر شما چيست؟ فرمود : منتظر باش، آنگاه داخل شد و سپس در حاليكه بسيار مي‌گريست خارج شد و فرمود : زائرين امام حسين عليه‌السلام بسيارند و زائرين قبر پدرم در طوس بسيار كم هستند. [17] . روايت سوم بيانگر آن است كه تقدم و ترجيح زيارت امام رضا عليه‌السلام بر زيارت امام حسين عليه‌السلام كلي نبوده و مخصوص زماني است كه زائرين آن حضرت اندك باشند. تاريخ بيانگر آن است كه در زمان آن حضرت شيعيان از ترس پادشاهان جرأت رفتن به زيارت امام رضا عليه‌السلام را نداشتند، از اين رو منافاتي بين اين روايات و روايات وارده در برتري ذاتي زيارت امام حسين عليه‌السلام نيست، بلكه بر اساس خصوصيات زمان گاه زيارت امامي از ديگران برتر مي‌نمايد، مانند برتري نماز خواندن در مسجدي بر ساير مساجد كه ذاتا فضل هستند.

برقي از زكريا بن آدم نقل مي‌كند كه گفت : نزد امام رضا عليه‌السلام بودم كه امام جواد عليه‌السلام كه كمتر از چهار سال داشت را نزد آن حضرت آوردند، امام جواد عليه‌السلام دستش را بر زمين زد و سر به سوي آسمان بلند نمود و به فكر فرورفت، امام رضا عليه‌السلام به ايشان فرمود : جانم فدايت چرا فكر و انديشه‌ات طولاني شد، عرضه داشت : در آنچه نسبت به مادرم فاطمه عليهاالسلام انجام شد، سوگند به خدا كه آن دو نفر را بيرون آورده سپس آتش مي‌زنم و پراكنده كرده و به دريا مي‌ريزم به دريا ريختني، امام رضا عليه‌السلام او را به خود نزديك كرده ميان دو چشمانش را بوسيد، سپس فرمود : پدر و مادرم فدايت باد تو شايسته‌ي امامت و رهبري هستي. [18] .

امام جواد و سخن از امام مهدي

هر يك از امامان عليهم‌السلام هرگاه كه فرصتي به دست مي‌آوردند سخن از حضرت مهدي عليه‌السلام و قيام آن حضرت به ميان مي‌آوردند، اين مسأله بعد از امام رضا عليه‌السلام بيشتر نمود پيدا كرد، چرا كه خلفاي عباسي مي‌دانستند به زودي آن حضرت تولد خواهد يافت، و از اين رو امام هادي و امام عسكري عليه‌السلام را در پادگاني در شهر سامرا جاي دادند، تا از ارتباط مردم با آنان جلوگيري كرده، و نيز از تولد حضرت مهدي عليه‌السلام ممانعت به عمل آورند. هرگاه مشكلاتي براي جامعه پيش مي‌آمد مسأله‌ي آن حضرت جلوه ديگري پيدا مي‌كرد، و گاه اصحاب توهم مي‌كردند كه حضرت مهدي عليه‌السلام امام حاضر در زمانشان مي‌باشد. عبدالعظيم بن عبدالله حسني گويد : به امام جواد عليه‌السلام عرضه داشتم : اميد دارم كه تو قائم اهل بيت باشي، آنكه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند همچنانكه از ظلم و جور پر شده باشد، امام فرمود : اي ابوالقاسم هيچ يك از ما خاندان نيست مگر اينكه قيام كننده به امر الهي و هدايتگر به دين خداست، اما قائمي كه خدا به وسيله او زمين را از كافران و منكرانش پاك كرده و از عدل و داد پر كند من نيستم، او كسي است كه ولادتش بر مردم مخفي مي‌ماند و وجودش از ديد مردم پوشيده است، و نام واقعي او را بردن حرام مي‌باشد، و او همنام پيامبر خدا و هم كنيه‌ي اوست، و او كسي است كه زمين برايش پيچيده مي‌شود، و هر مشكلي برايش آسان مي‌گردد، 313 نفر از اصحابش به اندازه‌ي اصحاب بدر از شهرهاي دور برايش گرد هم مي‌آيند، و اين همان مضمون پيام الهي است كه مي‌فرمايد : هر كجا باشيد خداوند شما را گرد هم مي‌آورد، خداوند بر هر كار تواناست، هرگاه اين تعداد براي او گرد هم آمدند امر او آشكار مي‌شود، هرگاه ده هزار انسان برايش گرد آمدند به امر الهي قيام مي‌كند و همواره دشمنان الهي را به قتل مي‌رساند تا خداوند خشنود گردد. عبدالعظيم حسني گويد : گفتم : اي مولايم چگونه مي‌يابد كه خداوند خشنود گرديده است؟ فرمود : در قلبش محبت و رحمت القا مي‌كند. [19] . و در حديث ديگري از عبدالعظيم حسني روايت شده كه گويد : بر سرورم امام جواد عليه‌السلام وارد شدم و مي‌خواستم از او در مورد قائم بپرسم كه آيا او مهدي است يا غير اوست؟ بدون سؤال كردن فرمود : اي ابوالقاسم قائم از ما خاندان، او مهدي است كه در زمان غيبتش بايد منتظر او بود، و در زمان ظهور مطيع و فرمانبردار او باشند، و او سومين فرزند من است، سوگند به كسي كه محمد را به پيامبري برگزيد و ما را به امامت اختصاص داد اگر از عمر دنيا بيش از يك روز باقي نماند خداوند آن

روز را آن قدر طولاني مي‌گرداند تا او قيام كند، و زمين را از عدل و داد پر كند، همانگونه كه از ظلم و ستم پر شده باشد، و خداوند بزرگ امرش را در يك شب اصلاح مي‌كند، همچنانكه امر موسي كليم الله را اصلاح كرد، و او رفت تا براي خانواده‌اش آتش بياورد اما در حاليكه پيامبر بود بازگشت، سپس فرمود : برترين اعمال شيعيان ما انتظار فرج است. [20] . از صقر بن ابي‌دلف روايت شده كه گفت : از امام جواد عليه‌السلام شنيدم كه فرمود : امام بعد از من پسرم علي است، امر او امر من و سخن او سخن من است، و فرمانبرداري او فرمانبرداري از من است، و امام بعد از او پسرش حسن است، امر او امر پدرش، و سخنش سخن پدرش، و فرمانبرداري او فرمانبرداري از پدرش است، آنگاه امام ساكت شد، گفتم : اي پسر رسول خدا امام بعد از حسن كيست؟ امام به شدت گريست، سپس فرمود : بعد از حسن پسرش قائم به حق منتظر است. گفتم : اي پسر رسول خدا چرا قائم ناميده شده است؟ فرمود : چون او بعد از فراموش شدن نامش و ارتداد اكثر قائلين به امامتش قيام مي‌كند، گفتم : چرا منتظر ناميده شده است؟ فرمود : او غيبتي دارد كه ايام آن بسيار بود و زمان آن طولاني است، مخلصان منتظر ظهور او، و شكاكان آن را انكار ساخته، و منكران آن را مسخره مي‌نمايند، و تعيين كنندگان زمان ظهور تكذيب شوند، و عجله كنندگان در آن هلاك، و تسليم شوندگان نجات يابند. [21] .

در خصوص شخصيت مأمون در صحيفة الرضا عليه‌السلام سخن گفتيم، در اينجا به چند نكته اشاره مي‌كنيم : مأمون كه هفتمين خليفه‌ي عباسي بود يكي از زيركترين خلفاي عباسي به شمار مي‌رود كه بر خلاف ديگر خلفاي بني عباس در قبال بحرانهاي متعدد كه قدرتش را تهديد مي‌كرد با شناخت صحيح مواضع بسيار حساب شده‌اي را اتخاذ كرد، و توانست تمامي مخالفين خود را به نوعي با خود سازگار سازد. با آوردن دانشمندان به دربار و تشويق آنان به ترجمه كتب دانشمندان خارجي، و به راه انداختن بحثهاي علمي افكار گروه كثيري از مردم را از خلافت دور ساخت. اما در قبال علويان براي جلب توجه آنان به اقداماتي متوسل شد، كه مي‌توان به اين امور اشاره كرد : 1- جانبداري محسوس از مباني كلامي و آراء فقهي شيعه، كه نمونه‌هايي از آن به قرار زير است : الف - مهرباني با علويان، و عفو شورشيان علوي و ابراز تأسف از نحوه‌ي برخورد خلفاي گذشته با علويان. ب - بازگرداندن فدك. ج - اعتقاد به جائز بودن ازدواج موقت (متعه). د - اعتقاد به خلق قرآن و دفاع صريح از آن. ه - جاري ساختن ناسزاگوئي به معاويه، كه آشكارا گفت : هر كس معاويه را به خوبي ياد كند ذمه‌اش مشغول است و من از او راضي نيستم، و برترين آفريده‌ي خدا پس از پيامبر حضرت علي عليه‌السلام است. [22] . 2- اعطاي ولايتعهدي به امام رضا عليه‌السلام. اگرچه او اين كار را صادقانه عمل ننمود، و امام عليه‌السلام نيز با علم غيب خود بدان آگاه بود و بالاجبار و با شرائطي خاص آن را پذيرفت، اما او توانست با اين كار به مقاصد خود دست يابد، كه مي‌توان به اموري اشاره كرد : الف - گرفتن اعتراف از علويان به مشروعيت خلافت. ب - ايمني يافتن از شورشهاي علويان. ج - زير نظر گرفتن حركات و اعمال امام رضا عليه‌السلام، و گرفتن اعتراف ضمني از ايشان به مشروعيت كارهايش. د- ايجاد شك و ترديد در دلهاي مردم نسبت به آن حضرت و دنياطلبي ايشان. ه - بيم دادن عباسيان. در اين راستا مي‌توان از ازدواج دخترش ام‌حبيبه با امام رضا عليه‌السلام، و سكه زدن به نام آن حضرت نيز ياد كرد، كه توانست با اين اقدامات در عوام مردم تأثير گذارده و اذهان ايشان را به سوي خود متمايل سازد. 3- تغيير پرچم عباسيان به رنگ سبز. او در نظر داشت خلافت خود را مبدل به سلطنت و پادشاهي نمايد، از اين رو رنگ پرچم كسري و زرتشتيان را انتخاب كرد، اما براي فريب مردم اعلام كرد كه رنگ سبز رنگ لباس حضرت علي عليه‌السلام و فرزندانش است، و براي اين جهت رنگ سبز را برگزيده است، با اينكه علويان رنگ سفيد را انتخاب كرده، و هرگاه انقلابي صورت

مي‌گرفت با اين رنگ انجام مي‌شد. اما در مورد امام جواد عليه‌السلام، او براي تحكيم پايه‌هاي حكومتش كارهائي را در اين زمينه انجام داد : 1- براي آنكه بتواند هرچه بيشتر امام را زير نظر بگيرد و ايشان را از هرگونه اقدام سياسي برحذر دارد از حاكم مدينه خواست كه ايشان را به بغداد بفرستد. تاريخ در خصوص اين سفر اطلاعات زيادي به ما نمي‌دهد، جز آنكه : پس از ورود به بغداد و قبل از ديدار آن حضرت با مأمون، روزي موكب خليفه براي شكار به بيرون شهر رفت، امام همراه كودكان در راه ايستاده بود، كودكان با شنيدن صداي حركت موكب خليفه به هر سو فرار كردند، اما امام در جاي خويش محكم و استوار ايستاده بود، اين اقدام مأمون را شگفت‌زده كرد و از او پرسيد كه چرا همراه ديگران فرار را بر قرار ترجيح نداده است، و امام فرمود : راه تنگ نبود تا آن را گشاد گردانم، و گناهي مرتكب نشده‌ام تا از عقوبتش هراسان باشم، و مأمون پس از سؤال از نام امام ايشان را شناخت و به راهش ادامه داد. 2- براي هر چه بيشتر در اختيار گرفتن آن حضرت و فريب افكار جامعه دختر خود ام‌فضل را به ازدواج آن حضرت درآورد. عباسيان به توهم آنكه به زودي آن حضرت زمام حكومت را در اختيار گرفته و ايشان را از مسند حكومت خلع مي‌نمايد تلاش بسياري كردند كه مأمون را از اين اقدام منصرف سازند، اما او كه هدفش در اين امر برايش بسيار روشن بود از اين كار منصرف نگرديد، و با هر وسيله آنان را به اين كار راضي نمود، و نمونه‌اي از آن تشكيل جلسات متعدد علمي و به رخ كشيدن علم و دانش آن حضرت به آنان بود. اما اين اقدام مأمون باعث برانگيختن روحيه‌ي حسادت در بين دانشمندان و بزرگان بني‌عباس بود كه به هر وسيله مي‌خواستند ايشان را در تنگنا قرار دهند، و از هر وسيله براي خدشه‌دار كردن شخصيت والاي آن حضرت استفاده مي‌كردند، اين امر تا آنجا بالا گرفت كه امام مي‌فرمود : «گشايش كار بعد از مأمون بود، بعد از سي ماه»، يعني مرگ مأمون را براي خود گشايش و راحتي تلقي مي‌كردند. تاريخ از اين پس سكوت اختيار كرده است، و روزگار همين گونه مي‌گذشت تا اينكه امام به مدينه‌ي منوره باز مي‌گردد، و سالهائي مي‌گذرد و عمر امام به 18 سال مي‌رسد. هنگاميكه مأمون قصد جنگ با روميان را داشت به عراق باز مي‌گردند، و هر دو در يك زمان به شهر تكريت عراق رسيدند. طبري در تاريخش در حوادث سال 215 هجري گويد : هنگاميكه مأمون به تكريت رسيد امام محمد بن علي بن موسي عليهم‌السلام از مدينه وارد آن شهر شد، و در شب جمعه ماه صفر آن سال با او ملاقات كرد، و از او اجازه گرفت، و مأمون كه قبلا به ازدواج دخترش با ايشان موافقت كرده بود به عروسي آنان رضايت داد، و در خانه‌ي احمد بن يوسف كه در كنار رود دجله قرار داشت ساكن شدند، هنگام انجام اعمال حج همراه خانواده‌اش به سوي مكه آمد و سپس از آنجا

به مدينه آمده و در آنجا ساكن گرديد. [23] . مرحوم شيخ مفيد در ارشاد گويد : هنگاميكه امام با همسرش ام‌فضل دختر مأمون از بغداد به مدينه مراجعت كردند به كوفه تشريف آوردند و مردم آن حضرت را مشايعت مي‌كردند، هنگام غروب به خانه‌ي مسيب رسيدند و در آنجا فرود آمده و داخل مسجد شدند، در صحن مسجد درخت سدري بود كه هنوز ميوه نياورده بود، امام كوزه‌ي آبي خواست و در پاي آن درخت وضو گرفت، و براي مردم نماز مغرب را اقامه كرد، در ركعت اول سوره‌ي حمد و «اذا جاء نصر الله و الفتح»، و در ركعت دوم سوره‌ي حمد و «قل هو الله احد» را خواند، و پيش از ركوع قنوت گرفت، سپس ركعت سوم را خواند و تشهد و سلام را گفت، بعد از نماز مدتي نشست و مشغول تعقيبات و ذكر شد، و سجده‌ي شكر بجا آورد، و از مسجد بيرون آمد، زمانيكه به كنار درخت سدر رسيد مردم ديدند آن درخت ميوه داد، و از اين جريان شگفت‌زده شدند، از ميوه‌ي آن خوردند و ديدند كه هسته ندارد، آنگاه با امام خداحافظي كردند، و امام همان وقت به سوي مدينه رهسپار شدند. شيخ مفيد گويد : من از ميوه‌هاي آن خوردم و هسته نداشت. [24] . امام تا هنگام مرگ مأمون در مدينه به سر مي‌برد.

امام جواد در زمان حكومت معتصم عباسي

پس از مرگ مأمون در روز پنج شنبه هفدهم ماه رجب سال 218 هجري برادرش محمد بن هارون الرشيد ملقب به معتصم به خلافت رسيد، او هشتمين خليفه‌ي عباسي بود، و اميرالمؤمنين عليه‌السلام در مورد او خبر داده و فرموده بود : «و هشتمين آنان سگ آنان است». مادرش كنيزي به نام مارده بود، و چهل سال زندگي كرد، و هشت سال خلافت نمود، و در خوشگذراني و تكبر و فخرفروشي به درجه‌اي رسيد كه گذشتگان او تا آنجا پيش نرفته بودند، پس از مرگ اموال و املاك بسياري از خود به جاي گذاشت، از كشتن ابائي نداشت، حتي پسر برادرش عباس پسر مأمون را به قتل رسانيد. اين سخنان ويژگيهاي دوران زندگي امام جواد عليه‌السلام را روشنتر مي‌سازد، اما تاريخ از دوران زندگي آن حضرت با معتصم بيش از چند امر چيز ديگري را روشن نمي‌سازد. امام پس از مرگ مأمون در مدينه به سر مي‌برد، تا اينكه در اول سال 220 هجري معتصم ايشان را به سوي بغداد فراخواند، و تا آخر عمر در آن شهر زندگي مي‌كردند. قطب راوندي گويد : معتصم امام جواد عليه‌السلام را به بغداد دعوت كرد و دنبال بهانه‌اي بود كه آن حضرت را مورد شكنجه و آزار قرار دهد، روزي به بعضي از وزرايش گفت : استشهادي تهيه كنيد كه محمد تقي قصد خروج و قيام دارد، و اگر چه دروغ هم باشد، گروهي شهادت داده و امضا كنند، و پرونده‌اي تكميل كردند مبني بر اينكه محمد تقي قصد خروج دارد، و براي اين كار سلاح و پول فراواني تهيه كرده و تعدادي از درباريان هم از ماجرا اطلاع دارند. معتصم آن حضرت را احضار كرد و گفت : اي پسر رضا مگر تو قصد خروج و قيام داري؟ امام فرمود : به خدا سوگند اين فكر هرگز در ذهنم خطور نكرده است، معتصم گفت : نامه‌ها و استشهاداتي هست و فلاني و فلاني هم شهادت مي‌دهند، فرمود : آنان را حاضر كنيد، معتصم پرونده سازان را حاضر كرد و آنان بر اين امر شهادت دادند. راوي گويد : امام در ايوان قصر نشسته بود، و در طرف ديگر آن شاهدان دروغ‌پرداز قرار داشتند، در اين حال امام سر به سوي آسمان بلند كرد و دعائي خواند، ناگهان طرف مقابل امام به لرزه افتاد و معتصم و وزراء بر خود لرزيدند، و اضطراب همه را فراگرفت، و از امام خواستند كه ايشان را ببخشند. [25] . يكي از الطاف خداوند آن بود كه ام‌فضل از امام داراي فرزندي نشد، و امام كه نمي‌خواست نسلش قطع شود كنيزي به نام سمانه را اختيار كرد، و فرزندان امام از اين بانو بودند. ام‌فضل همواره اين امر را به پدرش مأمون خاطرنشان مي‌ساخت، اما او اقدامي را انجام نمي‌داد، و گاه براي خدشه‌دار ساختن احساسات پدرش به دروغهائي

متوسل مي‌شد، با اين حال مأمون مرد، و معتصم مي‌دانست ام‌فضل در انتظار فرصت مناسبي به سر مي‌برد كه از شوهرش انتقام بگيرد. جعده شايسته‌ي همسري سبط اكبر، امام حسن مجتبي عليه‌السلام نبود، او نيز لياقت داشتن چنين همسري را نداشت، جعده با همكاري معاويه امام حسن عليه‌السلام را به شهادت رسانيد، ام‌فضل نيز با همكاري معتصم همسرش امام نهم را به شهادت رساند. از اين رو با همكاري جعفر پسر مأمون و برادر ام‌فضل، و از راه حيله و نيرنگ زمينه‌اي فراهم ساخت كه ام‌فضل را تحريك و به كشتن امام جواد عليه‌السلام وادار نمايد و در اين راه موفق گرديد، و با انگور سمي كه به همسرش خورانيد آن حضرت را به شهادت رسانيد. امام عليه‌السلام در 25 ذي‌القعده سال 220 هجري در حاليكه بيش از 25 بهار از عمر شريفش نگذشته بود به شهادت رسيد، و در پشت قبر جدش امام كاظم عليه‌السلام دفن گرديد. ام‌فضل پس از مسموم ساختن امام از كار خويش پشيمان گرديد، امام او را نفرين كرده و فرمود : به خدا سوگند به چنان فقر و تنگدستي دچار شوي كه قابل جبران نباشد و به دردي مبتلا گردي كه درمان نداشته باشد، و به بلائي گرفتار آئي كه پوشيده نماند. بر اثر نفرين امام به دردي مبتلا گرديد كه تمام دارائي‌اش را براي درمانش هزينه كرد ولي سودي نداشت و به گدائي افتاد، و با خواري از دنيا رفت، و برادرش جعفر نيز در حال مستي در چاه افتاد، و مرده‌اش را از قعر چاه بيرون آوردند. [26] .

همانطور كه گفتيم مأمون يكي از اقداماتي كه در دوران حكومت خود به انجام رسانيد ترويج علم و دانش در ميان جامعه بود، و در زمان او بسياري از كتب دانشمندان غير مسلمان ترجمه گرديد، و بسياري از مباحث اسلامي مورد گفتگو قرار گرفت. امام جواد عليه‌السلام در ادامه‌ي اقدامات پدران بزرگوارش در جهت تبيين اسلام اصيل اقداماتي انجام داد، از طرف ديگر از آنجا كه آن حضرت در سن كودكي به مقام امامت رسيده بود، و اين امر در تاريخ اسلام تازگي داشت عده‌اي در دانش و علم ايشان خدشه وارد مي‌ساختند. تشكيل مناظرات و جلسات علمي متعدد كه براي سنجش دانش ايشان انجام گرفت، اين امكان را به آن حضرت داد كه بتواند بعضي از مسائل اسلامي را براي مردم تبيين كند و ناداني افرادي همچون يحيي بن اكثم كه خود را قاضي القضات جهان اسلام مي‌دانست را برملا سازد، ما در بخش مناظرات آن حضرت مناظرات ايشان را ذكر خواهيم كرد. در بعضي از اين مناظرات امام پرده از روي برخي از احاديث جعلي كه ساخته و پرداخته‌ي بني‌اميه بود برداشت، اين گروه چون قدرت نابودي فضائل و مناقب اهل بيت را در خود نمي‌ديدند احاديثي را در فضيلت دشمنان اهل بيت جعل كردند تا ايشان را همپايه‌ي آنان به شمار آورند، و امام جواد عليه‌السلام اين امر را در مناظرات خود روشن ساخت. يكي ديگر از اموري كه آن حضرت به آن سر و سامان داد موضوع خمس بود، اگرچه اين مسأله در زمان شخص پيامبر مطرح گرديده بود، و همچون مسائل ديگر اسلامي مانند نماز و زكات بدان اشاره فرموده بودند، اما چون نيمي از آن سهم اهل بيت عليهم‌السلام بود خلفاي جور در محو و مخدوش ساختن آن بسيار كوشيدند، از اين رو همچنان در پرده‌اي از ابهام قرار داشت، اما در زمان امام جواد عليه‌السلام اين مسأله به طور روشن و صريح بيان گرديد، و اكثر روايات در اين زمينه از زبان ايشان نقل شده است. امر ديگري كه ايشان بدان اهتمام ورزيد تربيت شاگردان و محدثين بزرگ جهان تشيع است، افرادي همچون علي بن مهزيار، زكريا بن آدم، احمد بن ابي‌نصر بزنطي، محمد بن ابي‌عمير، محمد بن اسماعيل بن بزيع، حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسين و حسن بن سعيد اهوازي، كه هر كدام از برجستگان محدثين شيعه به شمار آمده، و كمتر صفحه‌اي از صفحات كتب روائي شيعه است كه نام آنان زينت‌بخش آن اوراق نباشد، ما در ادامه در مورد بعضي از ايشان سخن گفته، و بعضي را موكول به صحيفه‌ي امام هادي عليه‌السلام و امام عسكري عليه‌السلام مي‌نمائيم. مرحوم شيخ طوسي قدس سره در كتاب رجالش [27] نام 117 نفر از

اصحاب آن حضرت را آورده، و مرحوم ممقاني در كتاب تنقيح المقال به بسياري از اصحاب ايشان اشاره كرده است، و در بعضي از كتب نام 276 نفر از اصحاب ايشان ذكر شده است. [28] .

هنگام شهادت امام جواد عليه‌السلام در بغداد فرزند بزرگوار ايشان امام هادي عليه‌السلام در مدينه به سر مي‌برد، هارون بن فضل گويد : در روزي كه امام جواد عليه‌السلام به شهادت رسيد امام هادي عليه‌السلام را ديدم فرمود : انا لله و انا اليه راجعون، پدرم به شهادت رسيد، به ايشان گفته شد : چگونه به اين امر آگاه شدي؟ فرمود : براي خداوند ذلت و خواري در قلبم ظاهر شد كه تاكنون سابقه نداشته است. [29] . مردي كه برادر رضاعي حضرت بود گويد : امام هادي عليه‌السلام در بين گروهي نشسته بود كه ناگهان بسيار گريست، آنگاه داخل منزل خود شد و صداي شيون و ناله برخاست، پس از آنكه آن حضرت از منزل خارج شد از علت گريه‌ي ايشان سؤال كردند، فرمود : پدرم در همان لحظه از دنيا رفت، گفته شد : چگونه بدان آگاه شدي؟ فرمود : آنچنان عظمت و جلال الهي در قلبم ظاهر شد كه تاكنون سابقه نداشت دانستم كه امام درگذشته است. [30] . يكي از اموري كه - به موجب روايات - نزد شيعه قطعيت يافته آن است كه امام معصوم را جز امام غسل نداده و جز امام بر او نماز نمي‌گزارد، همانطور كه گفتيم هنگام شهادت امام جواد عليه‌السلام در بغداد فرزند بزرگوارش در مدينه به سر مي‌برد، از اين رو با قدرت الهي اين امور را شخصا انجام داد، و اين امر در مورد امام رضا عليه‌السلام كه در شهر طوس به شهادت رسيد و فرزند ايشان امام جواد عليه‌السلام در مدينه بود نيز اتفاق افتاد. در روايات وارد شده كه امام رضا عليه‌السلام دستور داد هنگام شهادت در خانه را ببندند، پس از آنكه امام جواد عليه‌السلام بر سر جنازه‌ي پدر حاضر شد اباصلت غلام آن حضرت از او پرسيد : چگونه وارد خانه شدي؟ فرمود : كسي كه مرا در اين زمان از مدينه به اينجا آورد او كسي است كه مرا از در بسته وارد خانه ساخت. اما مسعودي در مروج الذهب گويد : واثق پسر معتصم عباسي بر جنازه‌ي آن حضرت نماز گزارد [31] ، كه در صورت صحت اين گفتار اين عمل بر اساس ظاهر كار اينگونه بوده است، و امام هادي عليه‌السلام در خفا اين وظائف را انجام داده است. البته نماز پسر معتصم بر جنازه‌ي حضرت به خاطر دفع تهمت قتل آن حضرت به وسيله‌ي او بوده است، تا بدين وسيله بتواند خود را از هر گونه شائبه‌اي در اين موضوع برهاند. در كتاب الامام الصادق عليه‌السلام و المذاهب الاربعة آمده است : معتصم مي‌خواست مخفيانه آن حضرت را به خاك بسپارد، و به كسي اجازه‌ي حضور در تشييع جنازه‌ي ايشان را ندهد، اما شيعيان با گستردگي هر چه بيشتر كه در حدود دوازده هزار نفر

مي‌شدند، بر جنازه‌ي ايشان حاضر شدند در حاليكه شمشيرهايشان بر روي شانه‌هايشان قرار داشت، و جنازه‌ي آن حضرت را با احترام تشييع نمودند.

محل دفن امام جواد

امام كاظم در ايامي كه در شهر بغداد بود زميني را در قبرستان قريش خريد تا در آن دفن شود، پس از شهادت آن حضرت در آن زمين دفن شد، امام جواد عليه‌السلام پشت قبر جدش در آن محل دفن گرديد، اين بقعه در طول زمان دچار مصيبتهاي بسياري گرديده كه به اختصار بدان مي‌پردازيم : پس از دفن اين دو بزرگوار در زماني كه براي ما مشخص نيست براي قبر آنان مقبره‌اي ساخته شد و به كاظمين معروف گرديد، پس از مدتي خانه‌هايي كنار آن بنا گرديد تا اينكه به عنوان دهكده‌اي در كنار شهر بغداد تلقي شد، اما زيارت آن دو بزرگوار در محيط ترس و وحشت انجام مي‌گرفت، تا اينكه در دوران ديالمه ترس برداشته شد و شيعيان براي زيارت هجوم آوردند. در سال 336 هجري معزالدوله احمد بن بويه دستور تجديد بناي مقبره را داد، و صحن و سرا براي آن ايجاد شد، و براي تأمين حفاظت و سائر امور ترتيباتي اتخاذ گرديد، در سال 369 هجري عضدالدوله دستور تعمير مجدد آن را داد. در سال 443 هجري آشوب بزرگي در شهر بغداد بين شيعيان و اهل سنت صورت گرفت كه موجب هتك حرمت مقبره‌ي آن دو بزرگوار و غارت آنجا شد، و در پايان ضريح و مقبره‌ي آن خليفه‌ي الهي سوزانده شد، و قصد داشتند قبر ايشان را نبش كرده و جنازه را به محل ديگري منتقل كنند كه قدرت بر اين امر را نيافتند، در سال 446 هجري مقبره‌ي ايشان تجديد بنا شد، در سال 490 هجري ابوالفضل اسعد بن موسي قمي يكي از وزراي سلجوقيان دستور تعمير آن محل و ساخت ضريح و صحن در اطراف آن را داد. در سال 517 هجري در زمان حكومت مسترشد عباسي مجددا مخالفان به مقبره‌ي آن بزرگوار هجوم آورده و تمامي آنچه در آنجا بود را به غارت بردند، ساختمانها را تخريب كردند، در سال 575 هجري مستضيء بامرالله عباسي مرد، و پسرش ناصر دين‌الله كه از دوستان اهل بيت عليهم‌السلام بود به خلافت رسيد، و دستور تعمير مجدد آنجا را داد. در ايام خلافت ظاهر بامرالله پسر ناصر دين‌الله عباسي آتش‌سوزي بزرگي در قبر آن دو بزرگوار اتفاق افتاد كه همه چيز را سوزاند، و پس از آن ظاهر بامرالله دستور تعمير آن را داد، و پس از مرگش پسرش مستنصربالله تعميرات آنجا را تكميل كرد، در خلال اين سالها گاه رودخانه‌ي دجله طغيان مي‌كرد و خساراتي را به بار مي‌آورد. در سال 966 هجري شاه اسماعيل صفوي ساختمانهاي آنجا را تجديد بنا كرد، و مسجد معروف به جامع صفوي را در آنجا ايجاد نمود، در سال 1047 هجري سلطان عثماني مراد چهارم بر مقبره‌ي آن بزرگوار هجوم آورد و دست به غارت زد. در سال 1211 هجري سلطان محمد شاه

قاجار دستور تجديد بنا و ساخت بناهاي جديد در اطراف آن را داد، در سال 1287 ناصرالدين شاه قاجار ضريح جديدي بر مقبره نهاد، و در سال 1293 فرهاد ميرزا عموي ناصرالدين شاه دستور تخريب ساختمانهاي گذشته و ساخت بناهاي جديد را داد. در طول اين سالها گروهي از بزرگان در كنار آن دو بزرگوار دفن شدند، كه مي‌توان از شيخ مفيد و شيخ طوسي نام برد.

حضرت علي عليه‌السلام به علت داشتن صفات ممتاز و ويژه داراي القاب خاصي نيز گرديدند، بعضي از اين القاب خاص ايشان بوده و هيچ كس از آغاز خلقت تا پايان آن در آن القاب با ايشان مشاركت نمي‌نمايد، القابي از قبيل : قسيم الجنة و النار، قائد الغر المحجلين، و ديگر القابي كه از طرف خداوند يا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به ايشان عطا گرديد. يكي از القاب خاص : «اميرالمؤمنين» است، اين لفظ اگرچه بر تمام خلفا و آنانكه بر مؤمنان امارت و زعامت دارند قابل صدق است، اما بنابر آنچه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نقل گرديده هيچ كس شايسته‌ي نامگذاري به اين لقب نمي‌باشد. مرحوم سيد بن طاووس قدس سره در كتاب اليقين في امرة اميرالمؤمنين، بيش از دويست حديث از منابع شيعه و اهل سنت نقل كرده كه در آنها پيامبر بر اين معنا تصريح فرموده‌اند. در يكي از اين روايات به نقل از فضيل از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود : اي فضيل سوگند به خدا كسي بعد از حضرت علي عليه‌السلام تا روز قيامت به اين لقب ناميده نمي‌شود جز كسي كه دروغگو و كذاب باشد. مرحوم علامه‌ي مجلسي قدس سره در جلد 37 بحار در خصوص اختصاص اين لقب به آن حضرت احاديث بسياري را نقل كرده است، كه به عنوان نمونه به يك حديث اشاره مي‌كنيم : مردي نزد امام صادق عليه‌السلام آمده و گفت : سلام بر تو اي اميرمؤمنان، امام برپا ايستاد و فرمود : واي بر تو، اين اسم نامي است كه جز براي حضرت علي عليه‌السلام كه خداوند او را به اين نام ناميده به فرد ديگري صدق نمي‌كند، كسي به اين نام براي خودش خشنود نمي‌گردد جز آنكه مرتكب كار زشتي شده باشد، و اگر نشده باشد مرتكب مي‌گردد - آنگاه امام به آيه‌اي استشهاد كرد - راوي گويد : گفتم : قائم شما به چه نام خوانده مي‌شود؟ فرمود : به ايشان گفته مي‌شود : سلام بر تو اي بقية الله، سلام بر تو اي پسر رسول خدا. [32] . اما با اين حال مي‌بينيم امام جواد عليه‌السلام و بعضي ديگر از ائمه عليهم‌السلام به خلفاي بني‌اميه و بني‌عباس لقب اميرالمؤمنين را اطلاق كرده‌اند. دليل عمده همان بحث تقيه است، و آنان به خاطر حفظ جان خود و شيعيانشان اين كار را انجام مي‌دادند، و به خاطر آنكه آنان نتوانند بهانه‌اي عليه ايشان اقامه كنند، چرا كه آنان به اين امر بسيار اهتمام داشتند. طبري در احوال معتصم عباسي نقل مي‌كند : در روز عيدي سوار بر مركب بود، پيرمردي در جلوي او برخاست و گفت : اي اباسحاق، لشكريان خواستند او را مورد ضرب و شتم قرار دهند، چرا كه معتصم را به نام اميرالمؤمين نخوانده بود. پس آنچه در اين كتاب خواهد آمد كه امام عليه‌السلام مأمون را چندين بار

با لفظ اميرالمؤمنين خطاب كرده‌اند دلالت بر مشروعيت خلافت آنان نمي‌كند.

گفتاري پيرامون فرزندان امام جواد

اشاره

1- علي بن محمد هادي عليه‌السلام، كه امام دهم شيعيان مي‌باشند، و در صحيفة الهادي عليه‌السلام به تفصيل در خصوص آن بزرگوار سخن خواهيم گفت. 2- موسي بن محمد، كه به مبرقع (نقاب زننده) لقب يافته است، او از مادر كنيزي به دنيا آمد، و به فرزندانش سادات رضوي مي‌گويند، زيرا امام رضا عليه‌السلام فرزندي جز امام جواد عليه‌السلام نداشت، و امام جواد عليه‌السلام نيز پسري جز امام هادي عليه‌السلام و موسي نداشت، و از آنجا كه به امام جواد عليه‌السلام و امامان بعد از ايشان ابن‌الرضا مي‌گفتند، فرزندان موسي به سادات رضوي اشتهار يافتند، اكثر فرزندان او در قم ساكن مي‌باشند. او اولين فرد از سادات رضوي است كه در سال 256 هجري به قم وارد شد، و از آنجا كه همواره بر چهره‌اش نقاب (برقع) مي‌افكند، از اين رو به او موسي مبرقع لقب داده‌اند. پس از ورود به قم بزرگان اين شهر او را نشناخته و از شهر بيرون كردند [33] ، او از شهر قم به كاشان رفت، و حاكم آنجا احمد بن عبدالعزيز بن دلف عجلي او را گرامي داشت، پس از مدتي بزرگان قم او را به قم وارد ساخته و گرامي‌اش داشتند، و از دخترانش زينب، ام‌محمد و ميمونه كه در كوفه بودند خواستند به قم بيايند، آنان به قم آمده و پس از وفات در كنار حضرت معصومه عليهاالسلام دفن شدند، زينب همان بانوئي است كه بر قبر حضرت معصومه عليهاالسلام قبه‌اي بنا نهاد، چرا كه قبل از آن، قبر ايشان با حصير و بوريا پوشيده شده بود. موسي شب چهارشنبه دو روز به آخر ربيع در سال 296 از دنيا رفت، و امير قم عباس بن عمرو غنوي بر ايشان نماز گزارد و در شهر قم دفن گرديد، او دو فرزند به نامهاي احمد و محمد داشت، كه محمد در كودكي مرد، و تمامي نسل او از احمد بن موسي هستند، از او در كتب اربعه تنها يك روايت در باب ارث نقل شده است. 3- حكيمه خاتون، او توفيق درك چهار معصوم : پدر، برادر، امام عسكري و امام عصر عليهم‌السلام را داشته است، در قضيه‌ي ولادت امام عصر عليه‌السلام امام عسكري عليه‌السلام تنها او را باخبر ساخت. او بسيار به مادر امام عصر عليه‌السلام احترام مي‌گذارد، و در خدمت آن بزرگوار بود، و امام عسكري عليه‌السلام به ايشان فرمود : «اي عمه خداوند به تو پاداش خير دهد». [34] . او در شهر سامرا از دنيا رفت و در همانجا دفن گرديد، و قبر ايشان در پائين پاي امام هادي و امام عسكري عليهماالسلام قرار دارد. 4- خديجه خاتون، شيخ طوسي در كتاب الغيبة از احمد بن ابراهيم نقل مي‌كند كه در سال 262 هجري به محضر آن بانو رسيدم و از پشت پرده با او سخن گفتم، و از او خواستم حديثي برايم نقل

كند، كه فرمود : «نهمين فرزند از فرزندان امام حسين عليه‌السلام ميراث او را تقسيم مي‌كنند در حاليكه او زنده است». [35] .

شاگردان امام جواد

علي بن مهزيار

مرحوم نجاشي در رجال خود اصل او را از دورق - قصبه‌اي از بخش فلاحيه‌ي شادگان - شمرده و در اهواز سكونت داشته است، پدرش مسيحي بود و بعدا به شرف اسلام نائل آمد، گفته شده كه علي بن مهزيار در زماني كه اسلام آورد كودكي بيش نبود. وي از امام رضا عليه‌السلام و امام جواد عليه‌السلام روايت نقل كرده است، و از اصحاب خاص امام جواد عليه‌السلام به شمار مي‌آيد، او وكيل امام و در نزد آن حضرت داراي منزلت بزرگي بود، همچنين از اصحاب امام هادي عليه‌السلام به شمار رفته در برخي از نواحي وكيل ايشان نيز بوده است. او از بزرگان اصحاب امام جواد عليه‌السلام به شمار مي‌رود و مفاهيم بلند كه از آن حضرت در توقيعات وارده از ايشان در حق علي بن مهزيار به دست ما رسيده خود گوياي صادقي بر اين مدعا است، به عنوان نمونه به چند توقيع اشاره مي‌شود : مرحوم كشي ضمن اشاره به مسيحي بودن پدر او يكي از حالات بندگي اين مرد الهي را چنين بيان مي‌كند : زماني كه خورشيد طلوع مي‌كرد به سجده مي‌رفت تا به هزار نفر از برادران ديني‌اش مثل آنچه براي خود دعا مي‌كرد دعا نمي‌نمود سر از سجده برنمي‌داشت و در پيشاني جاي سجده داشت. مرحوم شيخ طوسي در كتاب فهرست ضمن توثيق او اشاره مي‌كند كه سي و سه كتاب تأليف كرده است. [36] . و مرحوم علامه خوئي در معجم تصريح دارد كه احاديث ايشان در كتب اربعه به 437 روايت مي‌رسد. [37] .

محمد بن ابي‌عمير

او افتخار درك محضر سه امام : امام كاظم و امام رضا و امام جواد عليهم‌السلام را داشته است، و از آنجا كه شخصيت او را در صحيفة الكاظم عليه‌السلام مورد بحث قرار داديم به همان اندازه اكتفا مي‌كنيم.

احمد بن محمد بن ابي‌نصر بزنطي

اصل او از روم بود، و بزنطي معرب بيزانسي است و اجداد او در بيزانس روم مي‌زيسته‌اند، اما خود او در شهر كوفه زندگي مي‌كرد، علامه حلي در خلاصه [38] او را از ياران خاص امام رضا و امام جواد عليهماالسلام شمرده است، او از افرادي به شمار مي‌رود كه تمامي اصحاب بر وثاقت آنان اعتراف دارند، روايات وارده از او در كتب اربعه به 788 روايت مي‌رسد. مرحوم شيخ طوسي در كتاب الغيبه ذيل عنوان واقفه مي‌نويسد : او واقفي بود و سپس به خاطر معجزاتي كه از امام رضا عليه‌السلام ظاهر شد بر صحت امامت او و فرزندانش معتقد شد. از او نقل شده كه گفت : روزي نزد امام رضا عليه‌السلام بودم قصد مراجعت داشتم امام فرمود : حضور داشته باش، من نزد امام ماندم، آن حضرت به كنيزشان فرمودند تا بستر مرا بياورد و براي من در اطاقي جا بيندازد، وقتي كه وارد اطاق شدم احساس غروري به من دست داد و از ذهنم گذشت كه همچون مني در خانه‌ي ولي الله و بر بستر او قرار دارد، آنگاه امام مرا صدا زد و فرمود : حضرت علي عليه‌السلام از صعصعة بن صوحان عيادت كرد پس از عيادت فرمود : اي صعصعه عيادت مرا از خودت بر قوم خويش موجب افتخار قرار مده، براي خدا تواضع كن تا بلند مرتبه‌ات نمايد.

زكريا بن آدم

او از اشعريين ساكن در قم و از نزديكان امام رضا و امام جواد عليهماالسلام به شمار مي‌رود، و صاحب سر اين دو امام بود، به طوريكه در يكي از شرفيابي‌هايش به محضر امام رضا عليه‌السلام امام از اول شب تا صبح با او در خلوت سخن مي‌گفت. مرحوم كشي از زكريا بن آدم نقل مي‌كند كه گويد : به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم كه مي‌خواهم از خاندانم جدا شوم چرا كه افراد سفيه در ميان آنان زياد شده‌اند، امام فرمود : اين كار را انجام نده چرا كه از خاندانت به خاطر تو عذاب دفع مي‌شود همچنانكه از اهل بغداد به وسيله‌ي امام كاظم عليه‌السلام دفع عذاب مي‌شود. [39] . از علي بن مسيب همداني نقل شده كه گويد : به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم كه راهم دور است و نمي‌توانم در هر زمان به تو دست يابم از چه كسي احكام شرعي خود را به دست آورم، فرمود : به زكريا بن آدم قمي كه بر دين و دنيا امين هستند رجوع كن. [40] . و امام رضا عليه‌السلام سالي از مدينه به حج رفت و زكريا بن آدم تا مكه با امام همراهي نمود. و كشي از عبدالله بن صلت قمي نقل كرده و چنين مي‌نويسد كه وي گفت : در آخر دوران امامت امام جواد عليه‌السلام به خدمت آن حضرت رسيدم از ايشان شنيدم كه مي‌فرمود : خداوند به صفوان بن يحيي و محمد بن سنان و زكريا بن آدم از طرف من جزاي خير عنايت فرمايد، آنان ياران باوفاي من هستند. از او تعداد چهل حديث در كتب اربعه وارد شده است، و پس از عمري تلاش در شهر مقدس قم رحلت نمود و در مقبره‌ي شيخان قم دفن شد، و مزار وي اكنون زيارتگاه مؤمنين است.

محمد بن اسماعيل بن بزيع

او از ياران سه امام : امام كاظم و امام رضا و امام جواد عليهم‌السلام به شمار مي‌رود، او در عين حال يكي از وزراي بني‌عباس بود و در ديوان آنان كار مي‌كرد. در ابن رابطه از امام رضا عليه‌السلام روايت شده كه فرمودند : خداوند در دربار ستمگران بندگاني دارد كه به وسيله‌ي آنان برهان خود را آشكار مي‌سازد، و آنان را در شهرها قدرت مي‌بخشد تا به وسيله‌ي آنان دوستان و اولياي خود را از ستم ستمگران نگاه دارد، و امور مسلمانان را سر و سامان دهد، آنان پناه مؤمنان در حوادث و خطرها هستند، و شيعيان نيازمند ما و گرفتاران به آنان پناه مي‌آوردند و رفع گرفتاري خود را از آنان مي‌خواهند، خداوند به وسيله‌ي اينان مؤمنان را از ترس ستمگران ايمن مي‌كند، آنان مؤمنان راستين و امينان خدا در زمين هستند، از نور آنان قيامت نوراني است، به خدا قسم آنان براي بهشت آفريده شده‌اند، بهشت براي آنان گوارا باد، آنگاه فرمود : هر يك از شما بخواهد مي‌تواند به همه‌ي اين مقامات برسد. محمد بن اسماعيل بن بزيع سؤال كرد : فدايت گردم با چه چيز؟ امام فرمود : اينكه با ستمگران باشد ولي با شاد كردن شيعيانمان ما را خوشحال نمايد، و در پايان خطاب به محمد بن اسماعيل كه از وزراي دربار عباسي بود فرمود : اي محمد تو نيز از آنان باش. [41] . امام رضا عليه‌السلام در مجلسي كه از محمد بن اسماعيل سخن به ميان آمد فرمودند : دوست دارم در ميان شما مثل او باشد. كشي گويد : او از امام جواد عليه‌السلام پيراهني براي كفن خود خواست و امام هم پيراهن خود را به محمد بن اسماعيل بن بزيع عطا فرمود. روايات وارده از او در كتب اربعه به 229 روايت مي‌رسد.

فضل بن شاذان نيشابوري

او از اهالي نيشابور و از فقهاء و متكلمين نامدار شيعه بود، و داراي تأليفات بسياري است كه بعضي آثار وي را تعداد 180 جلد نوشته‌اند. وي افتخار دارد كه محضر چهار امام را درك كرده است : امام رضا و امام جواد و امام هادي و امام عسكري عليهم‌السلام، و مدتهاي طولاني محضر بزرگاني چون محمد بن ابي‌عمير و صفوان بن يحيي را درك نموده است، از جمله آثار او عبارتست از : كتاب الاعراض و الجواهر، كتاب العدل، كتاب التوحيد في كتب الله، كتاب اثبات الرجعه، كتاب تبيان اصل الضلالة. در كتب اربعه 715 روايت از او نقل شده است. مرحوم كشي رواياتي را در مدح او ذكر مي‌كند، و بعد از آن رواياتي را در مذمت او ذكر كرده است، البته اين معنا در مورد روات ديگر هم وجود دارد همانند زرارة. تذكر اين نكته لازم است كه روايات وارده در اين زمينه اغلب صحيح السند نيست، اما در روايات صحيحه بايد گفت كه اين روايات از آن جهت از امامان عليهم‌السلام صادر شده كه حاكمان وقت نسبت به آنان سوء قصدي اعمال نكنند، همچنانكه امام صادق عليه‌السلام به فرزند زراره بيان نمود كه پدرت از بهترين اصحاب من است اما اين روايات را مطرح مي‌سازم تا دشمنان نظرشان را از او بردارند. مرحوم علامه حلي پس از گفتار كشي گويد : اين شيخ برتر از آن است كه مورد اشكال قرار گيرد و او رئيس طائفه شيعه است. [42] .

سعد بن سعد قمي

او شخصيتي جليل القدر بوده است و افتخار مصاحبت سه امام، يعني امام كاظم عليه‌السلام، امام رضا عليه‌السلام، و امام جواد عليه‌السلام را داشته، و از هر سه امام روايت نموده است. تمامي علماي رجال كه پيرامون روات شيعه كتاب نوشته‌اند او را به وثاقت ياد كرده‌اند، و در كلام امام جواد عليه‌السلام تعابيري در حق او وارد شده كه حاكي از رفعت منزلت و جايگاه اوست. [43] . از احاديث ارزشمند ايشان حديثي است كه از امام ابوالحسن رضا عليه‌السلام در مورد زيارت فاطمه‌ي معصومه دختر موسي بن جعفر عليهماالسلام سؤال كرده كه امام پاسخ داده‌اند : «من زارها فله الجنة»، هر كه او را زيارت كند ثواب او بهشت است [44] ، در كتب اربعه 74 روايت از او نقل شده است.

علي بن اسباط بن سالم

او افتخار درك امام رضا و جواد عليهماالسلام را دارد و از هر دوي آنها روايت نقل كرده است. يكي از ويژگيهاي ارزشمند او آن است كه داراي لحني زيبا و قاري ممتاز قرآن بود، مرحوم نجاشي گويد : وي مورد اطمينان و فطحي المذهب بود، ميان علي بن مهزيار و ايشان نامه‌هايي رد و بدل شد و از مواضع گذشته خود برگشت و به امامت امام جواد عليه‌السلام معتقد شد، او مورد وثوق‌ترين فرد زمان خود و بسيار راستگو بود. [45] . شيخ طوسي و برقي او را از اصحاب امام رضا عليه‌السلام دانسته‌اند.
جواد قيومي اصفهاني 1 / 6 / 1377

نيايشها و ادعيه‌ي امام جواد

ادعيهي آن حضرت در حمد و ثناء الهي

دعاؤه في الثناء علي الله تعالي

اشاره

يا ذاالذي كان قبل كل شيء، ثم خلق كل شيء، ثم يبقي و يفني كل شيء، و يا ذاالذي ليس في السماوات العلي و لا في الارضين السفلي، و لا فوقهن و لا بينهن و لا تحتهن اله يعبد غيره.

دعاي آن حضرت در ستايش خداي بزرگ

اي آنكه قبل از هر چيز وجود داشته آنگاه موجودات را آفريد، جاودانه باقي مانده و هر چيز جز او فاني و نابود مي گردد، و اي آنكه در آسمانهاي بالا و زمينهاي پائين، و نه بالاي آنها و نه در بين آنها، و نه در زير آنها جز او معبودي كه پرستش شود وجود ندارد.

دعاؤه في الثناء علي الله

اشاره

يا من لا شبيه له و لا مثال، انت الله لا اله الا انت، و لا خالق الا انت، تفني المخلوقين و تبقي انت، حلمت عمن عصاك و في المغفرة رضاك.

دعاي آن حضرت در ستايش خداي بزرگ

اي آنكه همانند و مشابهي ندارد، تو خدائي هستي كه معبودي جز تو نيست، و آفريدگاري جز تو نمي‌باشد، موجودات را فاني و نابود ساخته و جاودانه باقي مي‌ماني، بر كساني كه نافرمانيت را بكنند بردباري نموده و خشنوديت در بخشش تو جلوه‌گر مي‌گردد.

دعاؤه في تسبيح الله في اليوم الثاني عشر و الثالث عشر من الشهر

اشاره

سبحان من لا يعتدي علي اهل مملكته، سبحان من لا يؤاخذ اهل الارض بالوان العذاب، سبحان الله و بحمده.

دعاي آن حضرت در تنزيه خداوند در روز دوازدهم و سيزدهم ماه

پاك و منزه است آنكه بر مخلوقاتش تجاوز ننموده و حق آنها را ضايع نمي‌گرداند، پاك و منزه است آنكه موجودات زمين را با عذابهاي گوناگون مؤاخذه نمي‌نمايد، پاك و منزه است خداوند و ستايش او را سزاست.

ادعيهي آن حضرت در مناجات با خدا

دعاؤه في المناجاة للاستخارة

اشاره

اللهم ان خيرتك فيما استخرتك [46] فيه تنيل الرغائب، و تجزل المواهب، و تغنم المطالب، و تطيب المكاسب، و تهدي الي اجمل المذاهب، و تسوق الي احمد العواقب، و تقي مخوف النوائب. اللهم اني استخيرك فيما عزم رأيي عليه و قادني عقلي اليه، فسهل اللهم فيه ما توعر، و يسر منه ما تعسر، واكفني فيه المهم، وادفع به عني كل ملم، واجعل يا رب عواقبه غنما، و مخوفه [47] سلما، و بعده قربا، و جدبه خصبا، و ارسل اللهم اجابتي، و انجح طلبتي، واقض حاجتي، واقطع عني عوائقها، وامنع عني بوائقها. و اعطني اللهم لواء الظفر و الخيرة فيما استخرتك، و وفور المغنم فيما دعوتك، و عوائد الافضال فيما رجوتك، و اقرنه اللهم بالنجاح، و خصه بالصلاح، و ارني اسباب الخيرة فيه واضحة، و اعلام غنمها لائحة، واشدد خناق تعسيرها، وانعش صريع تيسيرها. [48] . و بين اللهم ملتبسها، و اطلق محتبسها، و مكن اسها حتي تكون خيرة مقبلة بالغنم، مزيلة للغرم، عاجلة للنفع، باقية الصنع، انك مليء بالمزيد، مبتدئ بالجود.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا براي استخاره

خدايا! انتخاب تو در آنچه در آن از تو طلب خير كردم آدمي را به آرزوهايش رسانده، و عطاها و بخششها را افزون ساخته، و خواسته‌ها را جامه‌ي عمل پوشانده، و كارها را پاكيزه گردانده، و انسان را به بهترين راه‌ها و به بهترين نتايج رهنمون مي‌سازد، او را از حوادث ترسناك محافظت مي‌نمايد. خدايا! در آنچه تصميم بر آن قرار گرفته و عقلم مرا بدان راه رهبري مي‌كند از تو طلب خير مي‌كنم، پس خدايا سختيهايش را آسان، و مشكلاتش را مبدل به سهولت نما، و امور مهم آن را كفايت، و هر رنج را از من دور كن، و پروردگارا پايان آن را بهره دهنده، و ترسش را ايمني‌بخش، و دورش را نزديك، و خشكسالي‌اش را به سرسبزي مبدل نما، و خدايا اجابتم را نازل كن و خواستم را تحقق بخش، و حاجتم را ادا نما، و مشكلاتش را بزداي، و سختيهايش را از من دور دار. و خدايا در آنچه از تو طلب خير مي‌كنم پرچم ياري را همراه با خير و بركت بر من فرود آور، و در آنچه تو را خواندم بهره‌هاي فراوان و در آنچه از تو آرزومندم عطاهاي بسيار به من ارزاني دار، خدايا آن را قرين موفقيت گردان، و آن را به صلاح مخصوص نما، و اسباب خير و نشانه‌هاي پيروزي را در آن به من بنمايان، و گلوي سختيهايش را ببند و آسانيهاي به زمين افتاده‌اش را برقرار ساز. خدايا! و پوشيدگيهاي آن را روشن، و بازداشت شده‌اش را رها ساز، و بنيادش را بر پا دار، تا خير و بركتي باشد كه به غنيمت روي آورده، و زيانها را بزدايد، و سود و نفعش به زودي برسد و وجودش جاودانه باشد، به درستي كه در مورد عطا نمودن بسيار بخشنده‌اي و جود و سخاوتت را بدون درخواست ارزاني مي‌داري.

دعاؤه في المناجاة بالاستقالة

اشاره

اللهم ان الرجاء لسعة رحمتك انطقني باستقالتك، و الأمل لاناتك و رفقك شجعني علي طلب امانك و عفوك. ولي يا رب ذنوب واجهتها اوجه الانتقام، و خطايا قد لاحظتها اعين الاصطلام، واستوجبت بها علي عدلك اليم العذاب، و استحققت باجتراحها مبير العقاب، و خفت تعويقها لاجابتي، و ردها اياي عن قضاء حاجتي، بابطالها لطلبتي و قطعها لاسباب رغبتي، من اجل ما قد انقض ظهري من ثقلها، و بهظني من الاستقلال بحملها. ثم تراجعت رب الي حلمك عن الخاطئين و عفوك عن المذنبين و رحمتك للعاصين [49] ، فاقبلت بثقتي متوكلا عليك، طارحا نفسي بين يديك، شاكيا بثي اليك، سائلا ما لا استوجبه من تفريج الهم، و لا استحقه من تنفيس الغم، مستقيلا [50] لك اياي، واثقا مولاي بك. اللهم فامنن علي بالفرج، و تطول علي بسهولة المخرج [51] ، و ادللني برأفتك علي سمت المنهج، و ازلقني [52] بقدرتك عن الطريق الأعوج، و خلصني من سجن الكرب باقالتك، و اطلق اسري برحمتك، و تطول علي برضوانك، و جد علي باحسانك. و اقلني عثرتي، و فرج كربتي، و ارحم عبرتي و لا تحجب دعوتي، و اشدد بالاقالة ازري، و قو بها ظهري، و اصلح بها امري، و اطل بها عمري، وارحمني يوم حشري و وقت نشري، انك جواد كريم، غفور رحيم.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا براي ناديده گرفتن لغزشها

خدايا! اميد به وسعت رحمتت زبان مرا به درخواست ناديده گرفتن از لغزشهايم باز نمود، و آرزومندي براي گذشته و مدارا نمودنت مرا براي درخواست امنيت و بخششت ترغيب كرد. پروردگارا! و گناهاني مرتكب شده‌ام كه در معرض انتقامجوئي قرار گرفته، و خطاهايي انجام داده‌ام كه ديده‌هاي نابودي بر آن نظر افكنده است، من به سبب آنها بر اساس عدالتت سزاوار عذابهاي دردناك شده، و به سبب ارتكاب آنها شايسته‌ي عقاب نابود كننده مي‌باشم، و مي‌ترسم كه اين عوامل موجب به عقب انداختن اجابت دعاهايم شود و با باطل ساختن درخواستهايم و زائل ساختن عوامل رغبتم، - به خاطر آنچه سنگيني آن پشتم را شكسته و به تنهايي حمل نمودن آن مرا به رنج انداخته است - مرا از انجام خواسته‌هايم دور دارد. پروردگارا! آنگاه به بردباري‌ات از خطا كنندگان، و بخششت از گناهكاران، و رحمت نمودنت به نافرمايان نظر افكندم، از اين رو با اعتماد به تو روي آوردم، در حاليكه بر تو توكل نموده و جانم را در پيشگاهت بر زمين افكندم، اندوهم را نزد تو شكايت نمودم، و آنچه شايسته‌ي آن نيستم و سزاوار آن نمي‌باشم، يعني برطرف شدن اندوه و زدودن غمم را از تو درخواست كردم، و اي مولايم در آن هنگام از تو خواستار ناديده گرفتن لغزشهايم بوده و به تو اعتماد كامل دارم. خدايا! پس بر من منت گذار بر گشايش عطا كردن، و بر من منت نه به خروج آسان از مشكلات، و به رأفت و مهرباني‌ات مرا به سوي حقيقت رهنمون باش، و به قدرتت مرا از راه انحرافي دور گردان، و به چشم‌پوشي‌ات مرا از زندان مشكلات آزاد ساز، و به رحمتت مرا از اسارت آن رها ساز، و بر من به خشنودي‌ات منت گذار، و به احسانت بر من بخشش نما. و لغزشم را ناديده گير، و در مشكلاتم گشايش عنايت كن، و به اشك ديده‌هايم رحم نما، و دعاهايم را پوشيده مدار، و با ناديده گرفتن پشتم را محكم و نيروي دوباره به آن ببخش، و امورم را به آن اصلاح گردان، و عمرم را به آن طولاني نما، و در روز محشور شدن و بيرون آمدن از قبر مرا مشمول رحمتت قرار ده، به درستي كه تو بخشنده و بزرگواري، آمرزنده و مهرباني.

دعاؤه في المناجاة بالسفر

اشاره

اللهم اني اريد سفرا فخر لي فيه، و اوضح لي فيه سبيل الرأي و فهمنيه، وافتح عزمي بالاستقامة، واشملني في سفري بالسلامة، و افدني جزيل الحظ و الكرامة، واكلاني بحسن الحفظ و الحراسة. و جنبني اللهم وعثاء الأسفار، و سهل لي حزونة الاوعار، واطو لي بساط المراحل [53] ، و قرب مني بعد ناي المناهل، و باعد في المسير بين خطي الرواحل حتي تقرب نياط البعيد، و تسهل وعور الشديد. و لقني اللهم في سفري نجح طائر الواقية، و هبني فيه غنم [54] العافية، و خفير الاستقلال، و دليل مجاوزة الأهوال، و باعث وفور الكفاية، و سائح خفير الولاية، واجعله اللهم سبب عظيم السلم، حاصل الغنم، واجعل الليل علي سترا من الافات، و النهار مانعا من الهلكات. واقطع عني قطع لصوصه بقدرتك، واحرسني من وحوشه بقوتك، حتي تكون السلامة فيه مصاحبتي، و العافية فيه مقارنتي، و اليمن سائقي، و اليسر معانقي، و العسر مفارقي، و الفوز موافقي، و الأمن مرافقي، انك ذو الطول و المن، و القوة و الحول، و انت علي كل شيء قدير و بعبادك بصير خبير.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا براي سفر نمودن

خدايا! قصد دارم مسافرت نمايم پس خيرت را در آن مقدر كن، و راه انديشه و فهم را در آن برايم روشن نما، و تصميمم را با ثبات قدم در آن بگشا، و در اين سفر سلامتي را بر من بپوشان، و بهره و بزرگواري بسيار را به من برسان، و حفظ و حراست نيكويت را حافظ من قرار ده. خدايا! و مشقت و سختي سفر را از من دور دار، و ناهمواريهاي آن را برايم هموار نما، منازل بين راه را برايم به سرعت طي نما، و دوري آبشخورهاي بين راه را بر من نزديك نما، ميان گامهاي شتران (و مركبهاي سواري) ما فاصله بينداز تا دوري راه را نزديك گردانده، و ناهمواريهاي شديدش را هموار سازي. خدايا! و در اين سفرم پيروزي فال نيك حفاظت كننده را به من تلقين كن، و در آن بهره‌ي سلامتي و حمايت به تنهايي حركت نمودن را به من ببخش، و در عبور از مواضع بيمناك راهنمايي‌ام كن، و اسباب كفايت بسيار را برايم مهيا ساز، و حمايت و سرپرستي را برايم ارزاني دار، و خدايا آن را راهي براي كسب تندرستي بيشتر، و بهره‌مندي افزونتر قرار ده، و شب را برايم پوششي در مقابل آفتها، و روز را برايم مانعي در برابر وسايل هلاكت‌زا مقرر دار. و به قدرتت راهزني دزدانش را از من باز دار، و به توانت مرا از حملات حيوانات وحشي حراست فرما، تا در اين سفر سلامتي، همراهم و تندرستي، همسفرم؛ و پيروزي، پيش برنده‌ام؛ و آساني، هم دوشم باشد؛ و سختي از من دور بوده، و موفقيت، رفيق راهم و امنيت، همراهم باشد؛ به درستي كه تو صاحب بخشش و منتي، و نيرو و توان از توست، و تو بر هر كار قادر و توانا، و به بندگانت بينا و آگاهي.

دعاؤه في المناجاة في طلب الرزق

اشاره

اللهم ارسل علي سجال رزقك مدرارا، و امطر علي سحائب افضالك غزارا، و ادم غيث نيلك الي سجالا، و اسبل مزيد نعمك علي خلتي اسبالا، و افقرني بجودك اليك، و اغنني عمن يطلب ما لديك، و داو داء فقري بدواء فضلك، وانعش صرعة عيلتي بطولك، واجبر كسر خلتي بنولك. و تصدق علي اقلالي بكثرة عطاءك، و علي اختلالي بكرم حباءك، و سهل سبيل الرزق الي، و ثبت قواعده لدي، و بجس لي عيون سعة رحمتك، و فجر انهار رغد العيش قبلي برأفتك، و اجدب ارض فقري، و اخصب جدب ضري، واصرف عني في الرزق العوائق، واقطع عني من الضيق العلائق، وارمني اللهم من سعة الرزق باخصب سهامه، واحبني من رغد العيش باكثر دوامه. واكسني اللهم سرابيل السعة، و جلابيب الدعة، فاني يا رب منتظر لانعامك بحذف التضييق [55] ، و لتطولك بقطع التعويق، و لتفضلك بازالة التقتير، و لوصول حبلي بكرمك بالتيسير. و امطر اللهم علي سماء رزقك بسجال الديم، و أغنني عن خلقك بعوائد النعم، وارم مقاتل الاقتار مني، واحمل كشف الضر عني علي مطايا الاعجال، واضرب عني الضيق بسيف الاستيصال، و اتحفني رب منك بسعة الافضال، وامددني بنمو الاموال، واحرسني من ضيق الاقلال، و اقبض عني سوء الجدب، وابسط لي بساط الخصب. واسقني من ماء رزقك غدقا، وانهج لي من عميم بذلك طرقا، و فاجئني بالثروة والمال، وانعشني به من الاقلال، و صبحني بالاستظهار، و مسني بالتمكن من اليسار، انك ذو الطول العظيم و الفضل العميم، و المن الجسيم، و انت الجواد الكريم.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در طلب روزي

خدايا! بهره‌هاي روزي‌ات را پياپي بر من گسيل دار، و ابرهاي فضلت را همواره بر من بباران، و قطرات عطايت را دمادم بر من فرود آور، و نعمتهاي فراوانت را بر فقرم فروريز، و به بخششت مرا فقير درگاهت قرار ده، و از كسي كه از پيشگاهت خواسته‌هايش را مي‌خواهد بي‌نياز گردان، و بيماري فقرم را به دواي فضلت شفا ده، و به بخششت مؤنه‌ي بر زمين مانده‌ام را برپا دار، و شكست ويژه‌اي در زندگي‌ام را به عطايت جبران نما. و محروميتهايم را به كثرت عطاهايت و نيازمندي مرا به بخشش بزرگوارانه‌ات برطرف فرما، و راه‌هاي كسب روزي را برايم آسان، و بنيانهايش را برايم محكم نما، و چشمه‌هاي رحمت گسترده‌ات را برايم به جوشش درآور، و نهرهاي زندگي خوش را به مهرباني‌ات برايم جاري ساز، و زمين فقرم را خشك كرده، و زمين خشك بيچارگي‌ام را سر سبز نما، و مشكلات كسب روزي را از من دور داشته، و گره‌هاي تنگ را از زندگي‌ام بگشا، و خدايا از وسعت روزي پرخيرترين تيرهايش را به سويم نشانه رو، و از جاودانه‌ترين زندگي خوش بهره‌مندم نما. خدايا! و پوششهاي سعادتمندي و زندگي آسوده را بر اندامم بپوشان، و پروردگارا من در انتظار مي‌باشم براي نعمت بخشي‌ات با زدودن تنگناها، و براي عطاهايت به قطع مشكلات، و براي فضل و بخششت به زوال روزي اندك، و براي اتصالم به بزرگواري‌ات و براي عطاهايت به قطع مشكلات. خدايا! و فضل و بخشش مداومت را بر من بباران، و از مخلوقاتت با نعمتهاي فراوانت بي‌نيازم گردان، و جايگاه‌هاي نابودي‌ام به وسيله‌ي فقر را از بين ببر، و در بر طرف شدن ناراحتي‌ام بر روي اسبهاي رهوار تسريع نما، و تنگناهاي كارهايم را با شمشير نابودي از جا بركن، و پروردگارا وسعت بخششهايت را به من هديه بده، و به رويش اموالم مرا ياري نما، و از تنگي زندگي حراستم فرما، و خشكسالي بد را از من دور دار، و بساط فراخي زندگي را بر من بگستران. و از آب روزي گوارايت به من بنوشان، و از وسعت عطاهايت راه‌هاي روزي را برايم بگشا، و مرا بدون مقدمه صاحب ثروت و مال بگردان، و با آن مرا از فقر نجات ده، و پشت‌گرمي را همدمم نما، و مرا متمكن و ثروتمند بگردان، به درستي كه تو صاحب بخشش بسيار و فضل گسترده و منت فراگيري، و تو بخشنده و بزرگوار هستي.

دعاؤه في المناجاة بالاستعاذة

اشاره

اللهم اني اعوذ بك من ملمات نوازل البلاء، و اهوال عظائم الضراء، فاعذني رب من صرعة البأساء، واحجبني من سطوات البلاء، و نجني من مفاجاة النقم،و اجرني [56] من زوال النعم و من زلل القدم، واجعلني اللهم في حماية عزك و حياطة حرزك، من مباغته الدوائر و معاجلة البوادر. اللهم رب و ارض البلاء فاخسفها، و عرصة المحن فارجفها، و شمس النوائب فاكسفها، و جبال السوء فانسفها، و كرب الدهر فاكشفها، و عوائق الامور فاصرفها، و اوردني حياض السلامة، واحملني علي مطايا الكرامة، واصحبني باقالة العثرة، واشملني بستر العورة. و جد علي يا رب بالاءك و كشف بلاءك و دفع ضراءك، وادفع عني كلاكل عذابك، واصرف عني اليم عقابك، و اعذني من بوائق الدهور، وانقذني من سوء عواقب الامور، واحرسني من جميع المحذور، واصدع صفاء البلاء عن امري، و اشلل يده عني مدي [57] عمري، انك الرب المجيد، المبديء المعيد، الفعال لما تريد.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در پناه بردن به او

خدايا! به تو پناه مي‌برم از برخورد كردن بلاهاي بد و ترس از پريشان حالي بزرگ، پروردگارا پس مرا از زمين خوردن به وسيله‌ي تنگدستي پناه ده، و از حملات بلا پوشيده دار، و از بلاهاي ناگهاني نجات ده، و از زوال نعمتها و از لغزش گامها در پناه خود گير، و خدايا از شبيخونهاي بلاها و سرعت هلاكتها مرا در حمايت عزتت و حراست حفاظت خود قرار ده. پروردگارا! زمين بلا را فروبر، و ميدان رنجها را به لرزه درآور، و خورشيد مصيبتها را خاموش گردان، و كوه‌هاي بدي را از جا بركن، و گرفتاريهاي روزگاران را برطرف ساز، و تنگناهاي كارها را دور گردان، و مرا در آبهاي سلامتي وارد ساز، و بر اسبهاي رهوار بزرگواري حمل نما، و به ناديده گرفتن لغزش همراه باش، و پوشش عيوبم را فراگير ساز. پروردگارا! و به نعمتهايت و برطرف ساختن بلا و دفع ناراحتيها بر من بخشش نما، و توده‌هاي عذابت را از من دور دار، و عقاب دردناكت را از من منحرف نما، و مرا از شرور روزگار پناه ده، و از عاقبت بد نجات ده، و از تمامي زشتيها حراست نما، و صلابت بلاء را از كارم درهم كوب، و در تمام عمرم دستش را از من كوتاه گردان، به درستي كه تو پروردگار ستوده شده، آغازگر و بازگرداننده‌اي، و بر هر كار توانا و قادر مي‌باشي.

دعاؤه في المناجاة بطلب التوبة

اشاره

اللهم اني قصدت اليك باخلاص توبة نصوح، و تثبيت عقد صحيح، و دعاء قلب قريح [58] ، و اعلان قول صريح. اللهم فتقبل مني انابة مخلص التوبة، و اقبال سريع الأوبة، و مصارع تجشع الحوبة، و قابل رب توبتي بجزيل الثواب، و كريم الماب، و حط العقاب، و صرف العذاب، و غنم الاياب، و ستر الحجاب. وامح اللهم رب بالتوبة ما ثبت من ذنوبي، واغسل بقبولها جميع عيوبي، واجعلها جالية لرين قلبي، شاخصة [59] لبصيرة لبي، غاسلة لدرني، مطهرة لنجاسة بدني، مصححة منها ضميري، عاجلة الي الوفاء بها بصيرتي [60] . واقبل يا رب توبتي، فانها تصدر من اخلاص نيتي و محض من تصحيح بصيرتي، واحتفالا في طويتي، واجتهادا في نقاء سريرتي، و تثبيتا لانابتي، و مسارعة الي امرك بطاعتي، واجل اللهم بالتوبة عني ظلمة الاصرار، وامح بها ما قدمته من الأوزار، واكسني بها لباس التقوي و جلابيب الهدي. فقد خلعت ربق المعاصي عن جلدي، و نزعت سربال الذنوب عن جسدي، مستمسكا [61] رب بقدرتك، مستعينا علي نفسي بعزتك، مستودعا توبتي من النكث بخفرتك، معتصما من الخذلان بعصمتك، مقارنا به لا حول و لا قوة الا بك.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در درخواست توبه

خدايا! به تو روي آوردم با اخلاص، و توبه‌ي راستين، و پايداري در پيمان درست، و دعاء قلب شكسته، و اعلام گفتار صريح. خدايا! از من بپذير توجه با توبه‌ي مخلصانه، و روي آوردن با بازگشت سريع، و بر زمين افتادنهايم را كه بر اثر گناه و خطا بوده است، و پروردگارا توبه‌ام را با ثواب بسيار، و بازگشتي بزرگوارانه، و زدودن عقاب، و گرداندن عذاب، و بهره‌مندي در بازگشت و پوشش عيوبم پاسخگو باش. پروردگارا! و با پذيرش توبه‌ام گناهاني را كه ثبت شده است محو نما، و با قبول آن تمامي عيبهايم را از صفحه‌ي جانم بشوي، و آن را سبب برطرف شدن زنگار قلبم، بازكننده‌ي چشم بصيرم، زداينده‌ي چركهاي جانم، پاك كننده‌ي نجاست بدنم، اصلاحگر روحم، شتاب دهنده‌ي جانم به وفاء به پيمانم قرار ده. پروردگارا! و توبه‌ام را بپذير، چرا كه آن از نيت بي‌آلايشم، و ديد درست و نيكويم، و از تمامي وجودم، و از تلاشم در جهت پاكي باطنم، و پايداري در روي آوري‌ام به تو، و شتافتن به انجام اوامرت برخاسته است، و خدايا به توبه، تيرگي پافشاري در انجام گناه را از من بزدا؛ و با آن گناهان گذشته را محو نما، و با آن لباس تقوي و پوششهاي هدايت را بر من بپوشان. چرا كه بند نافرماني را از جانم درآورده، و پوشش گناه را از جسدم خارج ساختم، پروردگارا به قدرتت تمسك جسته، و به عزتت از تو ياري طلبيدم، و به حمايتت توبه‌ام را به تو واگذار كردم تا شكسته نشود، و براي خوار نشدن به تو چنگ زده‌ام، در حاليكه با اين اعتقاد عجين گشته كه نيرو و تواني جز به تو نمي‌باشد.

دعاؤه في المناجاة بطلب الحج

اشاره

اللهم ارزقني الحج الذي افترضته [62] علي من استطاع اليه سبيلا، واجعل لي فيه هاديا و اليه دليلا، و قرب لي بعد المسالك، و اعني علي تأدية المناسك، و حرم باحرامي علي النار جسدي، و زد للسفر في زادي و قوتي و جلدي، وارزقني رب الوقوف بين يديك و الافاضة اليك، واظفرني بالنجح، واحبني بوافر الربح. و اصدرني رب من موقف الحج الاكبر الي مزدلفة المشعر، واجعلها زلفة الي رحمتك، و طريقا الي جنتك، و قفني موقف المشعر الحرام و مقام وقوف [63] الاحرام، و اهلني لتأدية المناسك و نحر الهدي التوامك، بدم يثج، و اوداج يمج، و اراقة الدماء المسفوحة، و الهدايا المذبوحة، و فري اوداجها علي ما امرت، و التنفل بها كما رسمت [64] . و احضرني اللهم صلاة العيد راجيا للوعد، خائفا من الوعيد، حالقا شعر رأسي و مقصرا، و مجتهدا في طاعتك مشمرا، راميا للجمار بسبع بعد سبع من الأحجار. و ادخلني اللهم عرصة بيتك و عقوتك، و اولجني محل امنك و كعبتك، و مساكينك [65] و سؤالك، و وفدك و محاويجك، و جد علي اللهم بوافر الأجر من الانكفاء و النفر، واختم لي مناسك حجي وانقضاء عجي، بقبول منك لي و رأفة منك بي، يا غفور يا رحيم، يا ارحم الراحمين.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در درخواست رفتن به حج

خدايا! حجي كه بر هر كه قدرت رفتن به آن را داشته باشد واجب گردانيده‌اي را روزي‌ام، نما، و در اين سفر هدايتگر من بوده و راهنما به سوي آن باش، و دوري راه را برايم نزديك گردان، و مرا بر انجام اعمال ياري فرما، و با احرامم بدنم را بر آتش حرام نما، و براي اين سفر در توشه و نيرو و قدرتم افزايش عنايت كن، و پروردگارا ايستادن در پيشگاهت و آمدن به سوي خودت را روزي‌ام نما، و مرا به موفقيت پيروز نما، و سودهاي ارزشمند به من هديه كن. پروردگارا! و از موقف حج مرا به سوي مشعر و مزدلفه حركت ده، و آن را سبب نزديكي به رحمتت و راهي به بهشت قرار ده، و مرا در موقف مشعر و عرفات مستقر دار، و مرا شايسته‌ي انجام اعمال و ذبح قرباني ارزشمند قرار ده، با خوني ريزان، و رگهاي بريده شده، و ريختن خونهاي آن، و قربانيهاي سر بريده، و بريدن رگهايشان بنابر آنچه فرمان داده‌اي، و دادن قربانيهاي بيشتر همانگونه كه توصيف كرده‌اي. خدايا! مرا براي نماز عيد حاضر گردان، در حاليكه اميد به وعده‌هايت داشته، و از تهديداتت نگرانم، موهاي سرم را تراشيده و تقصير كرده باشم، و در فرمانبرداري‌ات تلاشم بسيارم را كرده باشم، و رمي جمرات را با چند بار انداختن هفت عدد سنگ انجام داده باشم. خدايا! و مرا در خانه و حرمت وارد كن، و به محل امن و كعبه‌ات و جايگاه نيازمندان و خواستارانت، و ميهمانان و حاجتمندانت داخل گردان، و خدايا در مقابل كوچ كردن و آمدنم بهره‌هاي فراواني را به من عطا كن، و اعمال حجم و پايان زاري‌ام را با پذيرش از جانب تو و مهرباني‌ات بر من پايان بخش، اي آمرزنده اي بخشنده، اي مهربانترين مهربانان.

دعاؤه في المناجاة بكشف الظلم

اشاره

اللهم ان ظلم عبادك قد تمكن في بلادك، حتي امات العدل، و قطع السبل، و محق الحق، و ابطل الصدق، و اخفي البر، و اظهر الشر، و اخمد [66] التقوي، و ازال الهدي، و ازاح الخير، و اثبت الضير، و أنمي الفساد، و قوي العناد، و بسط الجور، و عدي الطور، اللهم يا رب لا يكشف ذلك الا سلطانك، و لا يجير منه الا امتنانك. اللهم رب فابتر [67] الظلم، و بث جبال الغشم، [68] و اخمد [69] سوق المنكر، و اعز من عنه ينزجر [70] ، واحصد شافة اهل الجور، و البسهم الحور بعد الكور. و عجل اللهم اليهم البيات، و انزل عليهم المثلات، و امت حياة المنكرات، ليأمن المخوف، و يسكن الملهوف، و يشبع الجائع، و يحفظ الضائع، و يأوي الطريد، و يعود الشريد، و يغني الفقير، و يجار المستجير، و يوقر الكبير، و يرحم الصغير، و يعز المظلوم، و يذل الظالم، و يفرج المغموم، و تنفرج الغماء، و تسكن الدهماء، و يموت الاختلاف، و يحيي الايتلاف، و يعلي العلم، و يشمل السلم، و تجمل النيات، و يجمع الشتات، و يقوي الايمان، و يتلي القران، انك انت الديان المنعم المنان.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در بر طرف شدن ظلم

خدايا! ستمكاري بندگانت شهرهايت را فراگرفته، تا آنجا كه عدل و دادگري را ميرانده، و راهها را بند آورده، و حق را نابود، و راستي را باطل، و نيكي را پنهان ساخته، و شر را آشكار، و چراغ تقوي را خاموش، و هدايت را زائل، و خير را محو، و زيان را پايدار نموده، و فساد را رويانده، و عناد و كينه را نيرومند، و ستم را گسترده، و تجاوز را از حد گذرانده است، اي خدا و اي پروردگار جز قدرتت اينها را بر طرف نساخته، و جز منت تو ما را از آن پناه نمي‌دهد. اي خدا و اي پروردگار ظلم را ريشه كن، و كوه‌هاي ستم را از جا بركن، و بازار كارهاي زشت را كساد نما، و هر كه مردم را از اين امور باز مي‌دارد را ياري نما، و ريشه ستمگران را قطع كن، و بعد از زيادي از آنان بكاه. خدايا! و نابودي را به سرعت براي آنان پيش آور، و عذابها را بر آنان نازل فرما، و زندگي و بقاي كارهاي زشت را نابود نما، تا بيمناك آرامش يابد، و از اندوهگين رفع اندوه شود، و گرسنه سير شده، و گمشده مورد حفاظت قرار گيرد، و دور از وطن جاي داده شده، و فراري به محل خود باز گردد، و مظلوم عزيز شده، و ظالم ذليل گردد، و از اندوهگين رفع اندوه شود، و تيرگيها زدوده شده، و آشوب فرونشانده شود، اختلافات ميرانده و اتحاد احياء و زنده گردد، و دانش برتري جسته و تندرستي فراگير شود، و نيتها زيبا شده و پراكندگيها به تجمع مبدل گرديده، و ايمان تقويت و قرآن خوانده شود، به درستي كه تو پاداش دهنده نعمت و منت گذاري.

دعاؤه في المناجاة بالشكر لله تعالي

اشاره

اللهم لك الحمد علي مرد نوازل البلاء، و توالي سبوغ النعماء، و ملمات الضراء و كشف نوائب اللأواء، و لك الحمد علي هنييء عطاءك و محمود بلاءك و جليل الاءك، و لك الحمد علي احسانك الكثير و خيرك الغزير و تكليفك اليسير و دفعك العسير. و لك الحمد يا رب علي تثميرك قليل الشكر و اعطاءك وافر الأجر، و حطك مثقل الوزر، و قبولك ضيق العذر، و وضعك باهظ الاصر، و تسهيلك موضع الوعر، و منعك مفظع الأمر، و لك الحمد علي البلاء المصروف و وافر المعروف، و دفع المخوف و اذلال العسوف. و لك الحمد علي قلة التكليف و كثرة التخفيف، و تقوية الضعيف و اغاثة اللهيف، و لك الحمد علي سعة امهالك و دوام افضالك، و صرف امحالك و حميد افعالك [71] ، و توالي نوالك، و لك الحمد علي تأخير معاجلة العقاب، و ترك مغافصة العذاب، و تسهيل طريق [72] الماب، و انزال غيث السحاب، انك المنان الوهاب.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در شكرگزاري او

خدايا! تو را سپاس بر فرود آمدن بلاهاي سخت، و نازل شدن پياپي نعمتها، و پريشان حالي‌هاي بسيار، و برطرف شدن شدتها و ناراحتيها، و تو را سپاس بر بخششهاي گوارايت، و بلاهاي ستوده شده‌ات، و نعمتهاي زيبايت، و تو را سپاس بر احسان بسيارت و خير گسترده‌ات، و تكليف نمودن آسانت، و دفع امور سخت. پروردگارا! و تو را سپاس بر افزودن شكر اندك، و عطا نمودن اجر بسيار، و زائل كردن سنگيني گناهان، و پذيرش عذر و بهانه در تنگنا قرار گرفته، و فروريختن گرانباري گناه، و آسان نمودن جايگاه ناهموار، و دفع نمودن كارهاي زشت، و تو را سپاس بر بلاي گردانده شده، و كارهاي نيك بسيار، و دفع آنچه مايه‌ي ترس مي‌باشد، و سبك كردن كارهاي سخت. و تو را سپاس بر تكليف كم نمودن، و بسيار تخفيف دادن، و نيرومند كردن ناتوان، و فريادرسي پناهنده، و تو را سپاس بر مهلت دادن بسيارت، و استمرار عطا كردنت، و گرداندن كيفرت، و كارهاي ستوده‌ات، و پياپي بودن عطاهايت، و تو را سپاس و ستايش بر به عقب انداختن عقاب كردن، و ترك غافلگير نمودن و وارد ساختن در عذاب، و هموار نمودن راه آخرت، و فرود آوردن باران از ابر، به درستي كه تو منت گذار و بخشنده‌اي.

دعاؤه في المناجاة بطلب الحوائج

اشاره

جدير [73] من امرته بالدعاء ان يدعوك، و من وعدته بالاجابة ان يرجوك، ولي اللهم حاجة قد عجزت عنها حيلتي، وكلت فيها طاقتي، و ضعفت عن مرامها قوتي [74] ، و سولت لي نفسي الامارة بالسوء، و عدوي الغرور الذي انا منه مبتلي، ان ارغب اليك فيها. اللهم و انجحها بأيمن النجاح، واهدها سبيل الفلاح، واشرح بالرجاء لاسعافك صدري، و يسر في اسباب الخير امري، و صور الي الفوز ببلوغ ما رجوته بالوصول الي ما املته، و وفقتي اللهم في قضاء حاجتي ببلوغ امنيتي، و تصديق رغبتي. و اعذني اللهم بكرمك من الخيبة و القنوط، و الاناءة و التثبيط بهنيیء اجابتك و سابغ موهبتك، اللهم انك مليء بالمنائح الجزيلة وفي بها، و انت علي كل شيء قدير، و بكل شيء محيط، بعبادك خبير بصير.

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا در طلب حاجات

كسي را كه امر به دعا نمودن كرده‌اي شايسته است كه تو را بخواند، و آن كه را وعده‌ي اجابت داده‌اي سزاوار است كه به تو اميدوار باشد، و خدايا به تو نيازي دارم كه چاره‌ام از آن بستوه آمده، و طاقتم طاق شده، و از آن نيرويم به ناتواني گرائيده، و نفسي كه امر به بدي مي‌كند، و دشمن مغرور كننده‌ام كه بدان مبتلا هستم، برايم تزئين كرده كه در آن حاجت به سوي كسي ببرم كه در ناتواني همانند من، و در بازماندن هم شكل من مي‌باشد. خدايا! و آن را با موفقيت آميزترين صورتها برآور، و راه رستگاري را به من بنمايان، و با اميد به برآوردن حاجتها سينه‌ام را گشاده نما، و كارم را در عوامل نيك آسان گردان، و موفقيت را به من بنمايان، با رساندنم به آنچه اميد دارم، و با دست‌يابي به آنچه آرزومندم، و خدايا مرا موفق دار به انجام خواسته‌ام به رسيدن آرزويم، و تأييد خواهشم. خدايا! و به كرم و بزرگواري‌ات مرا از نااميدي و يأس و بازماندن از انجام كارها پناه ده، و به اجابت گوارا و بخشش گسترده‌ات، خدايا به درستي كه تو از بخششهاي گسترده پر بوده و بدان وفا كننده‌اي، و تو بر هر كار توانائي، و بر هر چيز احاطه داشته، و به بندگان آگاه و بينائي.

ادعيهي آن حضرت در مدح و مذمت افراد

دعاؤه لعلي بن مهزيار

اشاره

في كتاب له عليه‌السلام : يا علي! احسن الله جزاك، و اسكنك جنته، و منعك من الخزي في الدنيا و الاخرة، و حشرك الله معنا. يا علي! قد بلوتك و خبرتك في النصيحة و الطاعة و الخدمة، و التوقير و القيام بما يجب عليك، فلو قلت : اني لم أر مثلك لرجوت أن أكون صادقا، فجزاك الله جنات الفردوس نزلا، فما خفي علي مقامك، و لا خدمتك في الحر و البرد في الليل و النهار. فاسأل الله اذا جمع الخلائق للقيامة ان يحبوك برحمة تغتبط بها، انه سميع الدعاء. و في كتاب آخر له عليه‌السلام : اسأل الله أن يحفظك من بين يديك، و من خلفك، و في كل حالاتك، فابشر فاني ارجو ان يدفع الله عنك. و في كتاب آخر له عليه‌السلام اليه ببغداد : قد فهمت ما ذكرت من امر القميين، خلصهم الله و فرج عنهم، و سررتني بما ذكرت من ذلك، و لم تزل تفعل. سرك الله بالجنة، و رضي عنك برضائي عنك، و انا ارجو من الله حسن العون و الرأفة، و اقول : حسبنا الله و نعم الوكيل. و في كتاب آخر له عليه‌السلام : أما ما سألت من الدعاء، فانك بعد لست تدري كيف جعلك الله عندي، و ربما سميتك باسمك و نسبك لكثرة عنايتي بك و محبتي لك، و معرفتي بما انت اليه : فادام الله لك افضل ما رزقك من ذلك، و رضي عنك برضائي عنك، و بلغك افضل نيتك، و انزلك الفردوس الاعلي برحمته، انه سميع الدعاء، و حفظك الله و تولاك، و دفع الشر عنك برحمته.

دعاي آن حضرت براي علي بن مهزيار

در نوشته‌ي آن حضرت به علي بن مهزيار آمده : اي علي! خداوند پاداشت را نيكو گرداند، و در بهشتش ساكن نمايد، و از خواري در دنيا و آخرت تو را محافظت فرمايد، و با ما محشورت سازد. اي علي! تو را آزمايش كردم در پند دادنها و فرمانبري و خدمتگذاري و احترام گذاردن، و انجام آنچه بر تو واجب است، و اگر بگويم همانند تو را نديده‌ام، اميدوارم كه سخن درستي گفته باشم، پس خداوند سكونت در بهشتهاي فردوس را به تو پاداش دهد، مقام و منزلت و نيز خدمتگذاري‌ات در سرما و گرما در شب و روز نزد من پنهان نمي‌باشد. پس از خداوند مي‌خواهم آنگاه كه تمامي مردم را در قيامت گرد آورده تو را مشمول رحمتي قرار دهد كه همه بدان غبطه خورند، به درستي كه او شنونده‌ي دعاهاست. در نوشته‌اي ديگر از آن حضرت آمده : از خداوند مي‌خواهم كه تو را از پيشاپيش و از پشت سر و در هر حالتي محافظت گرداند تو را بشارت باد، اميدوارم كه بلا از تو دفع شود. در نوشته‌اي ديگر از آن حضرت آمده : آنچه در مورد اهالي قم نوشته بودي را دانستم، خداوند آنان را رها ساخته و گشايش برايشان عطا كند، و از آنچه نوشته بودي مرا خشنود ساختي و همواره چنين مي‌كني. خداوند تو را به بهشت سرور و شادمان سازد، و به خاطر خشنودي من از تو خداوند از تو خشنود گردد، و اميدوار ياري نيكو و مهرباني خدا هستم و مي‌گويم خدا ما را كافي بوده و او بهترين نگاهبان است. در نوشته‌اي ديگر از آن حضرت آمده : اما دعائي كه از من خواسته بودي من هنوز نمي‌دانم خداوند تو را نزد من چگونه قرار داده، و به خاطر عنايت و محبت بسيارم به تو، و شناختم به آنچه تو انجام مي‌دهي گاه تو را به نام و نسبت مي‌خوانم. پس خداوند بهتر از آنچه به تو داده را پياپي به تو عطا كند، و به خاطر خشنوديم از تو خشنود باشد، و تو را به برترين آرزويت برساند، و به رحمتش در فردوس اعلي جاي دهد، به درستي كه او شنونده‌ي دعاست، خداوند تو را حفظ كند و سرپرستي نمايد، و به رحمتش شر را از تو دفع گرداند.

دعاؤه علي ابيالخطاب

اشاره

عن علي بن مهزيار قال : سمعت اباجعفر عليه‌السلام يقول : و قد ذكر عنده ابوالخطاب : لعن الله اباالخطاب، و لعن اصحابه، و لعن الشاكين في لعنه، و لعن من قد وقف في ذلك و شك فيه. ثم قال : هذا ابوالغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابي‌هاشم استأكلوا بنا الناس، و صاروا دعاة يدعون الناس الي ما دعا اليه ابوالخطاب : لعنه الله، و لعنهم معه، و لعن من قبل ذلك منهم. يا علي لا تتحرجن من لعنهم، لعنهم الله، فان الله قد لعنهم، ثم قال : قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم : من تأثم ان يلعن من لعنه الله فعليه لعنة الله.

نفرين آن حضرت بر ابي‌الخطاب

علي بن مهزيار گويد : از امام جواد عليه‌السلام شنيدم كه مي‌فرمود : هنگاميكه نام ابوالخطاب نزد ايشان برده شد : خداوند ابي‌الخطاب و اصحاب او را لعنت كند، و از رحمتش دور دارد، و شك كنندگان و هر كه در اين امر توقف كند و در آن شك كند را لعنت نمايد. سپس فرمود : اين ابوالغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابي‌هاشم هستند كه زندگيشان از طريق ياد نمودن ما مي‌گذشت اما اكنون مردم را به سوي چيزي كه ابوالخطاب مي‌خواند فرامي‌خوانند. خداوند ابوالخطاب را لعنت كند، و آنان را همراه او لعنت كند و هر كس را كه كردارشان را پذيرفته نيز لعنت نمايد. اي علي از لعنت كردن آنان هراسي نداشته باش، خداوند ايشان را لعنت كند، به درستي كه خداوند آنان را لعنت كرده، سپس فرمود : پيامبر مي‌فرمايد : هر كه از لعنت كردن كسي كه خداوند او را لعنت كرده احساس گناه كند پس لعنت الهي بر او باد.

دعاؤه علي امرأته

اشاره

روي ان امرأته سمته في عنب، و كان تسع عشرة حبة، و كان يحب العنب، و لما أكله بكت، فقال : لم تبكين، ليضربنك الله بفقر لا تجبر و بلاء لا تستر. و في رواية : أبلاك الله بداء لا دواء لها.

نفرين آن حضرت بر همسرش

روايت شده كه همسرش با شاخه‌ي انگوري كه نوزده حبه داشت آن حضرت را مسموم كرد، و امام انگور را دوست مي‌داشت، و هنگامي كه امام انگورها را خورده همسرش گريست، امام فرمود : چرا مي‌گريي خداوند تو را به فقري مبتلا كند كه قابل جبران نباشد و به بلائي كه پوشيده نشود. و در روايتي آمده كه فرمود : خداوند تو را به بلائي مبتلا سازد كه دوائي نداشته باشد.

دعاؤه علي عدوه

اشاره

عن ابن‌سنان قال : دخلت علي ابي‌الحسن عليه‌السلام فقال : يا محمد حدث بآل فرج حدث؟ فقلت : مات عمر، فقال : الحمدلله علي ذلك، احصيت له اربعا و عشرين مرة، ثم قال : او لا تدري ما قال لعنه الله لمحمد بن علي ابي؟ قال : قلت : لا، قال عليه‌السلام : خاطبه في شيء فقال : اظنك سكران، فقال ابي : اللهم ان كنت تعلم اني امسيت لك صائما، فاذقه طعم الحرب و ذل الاسر. فوالله ما ان ذهبت الايام حتي حرب ماله و ما كان له، ثم اخذ اسيرا، فهو ذا مات.

نفرين آن حضرت بر دشمنش

ابن‌سنان گويد : بر امام هادي عليه‌السلام داخل شدم فرمود : اي محمد براي خاندان فرج امري حادث شده است؟ گفتم : عمر مرد، فرمود : خداي را بر اين امر سپاس مي‌گويم، شمردم بيست و چهار بار خداي را سپاس گفت، سپس فرمود : آيا نمي‌داني كه آن ملعون چه چيز به پدرم گفت؟ گفتم : نه، فرمود : در مورد چيزي با آن حضرت گفتگو كرد، و به امام گفت : گمان مي‌كنم مست باشي، پدرم گفت : خدايا! اگر مي‌داني كه امروز براي تو روزه گرفته‌ام به او طعم دزديدن مال و ذلت و اسارت را بچشان. پس سوگند به خدا زماني نگذشته بود تا اينكه اموالش و آنچه داشت به سرقت رفت، آنگاه اسير گرديد، و به همان حالت مرد.

دعاؤه علي عدوه

اشاره

روي عن ابن‌اورمة انه قال : ان المعتصم دعا بجماعة من وزرائه فقال : اشهدوا لي علي محمد بن علي بن موسي عليهم‌السلام زورا، و اكتبوا انه اراد ان يخرج، ثم دعاه فقال : انك اردت ان تخرج علي، فقال : والله ما فعلت شيئا من ذلك، قال : ان فلانا و فلانا و فلانا شهدوا عليك، و احضروا، فقالوا : نعم هذه الكتب اخذناها من بعض غلمانك، قال : و كان جالسا في بهو. فرفع ابوجعفر عليه‌السلام يده فقال : اللهم ان كانوا كذبوا علي فخذهم. قال : فنظرنا الي ذلك البهو كيف يزحف و يذهب و يجيء، و كلما قام واحد وقع، فقال المعتصم : يابن رسول الله اني تائب مما فعلت فادع ربك ان يسكنه، فقال : اللهم سكنه، و انك تعلم انهم اعداؤك و اعدائي. فسكن.

نفرين ديگر آن حضرت بر دشمنش

از ابن‌اورمه روايت شده كه گفت : معتصم عده‌اي از وزرايش را خواست و گفت : بر عليه محمد بن علي عليهماالسلام شهادت دروغ بدهيد و بنويسيد كه مي‌خواسته خروج كند، آنگاه امام را فراخواند و گفت : تو مي‌خواستي عليه من خروج كني، فرمود : سوگند به خدا كه در اين زمينه كاري نكرده‌ام، گفت : فلاني و فلاني و فلاني عليه تو شهادت داده‌اند، و آنان را حاضر كردند و گفتند : آري، اين نوشته‌ها را از يكي از غلامانت گرفته‌ايم، آن غلام در يكي از اتاقها نشسته بود. امام دستهايش را بلند كرد و فرمود : خدايا! اگر عليه من دروغ گفتند آنان را بگير. راوي گويد : به آن اتاق نگريستم كه چگونه در حركت و نوسان بوده و هر زمان يكي از آنان برمي‌خاست بر زمين مي‌افتاد، معتصم گفت : اي پسر رسول خدا من از آنچه كرده‌ام به سوي خدا توبه مي‌كنم از خدايت بخواه كه آن را ساكن نمايد، امام فرمود : خدايا! آن را ساكن گردان، و تو مي‌داني كه آنان دشمنان تو و دشمنان من هستند. پس اتاق از حركت ايستاد.

ادعيه‌ي آن حضرت در مورد تعزيت مؤمن و آنچه به آن ارتباط دارد

دعاؤه لمن مات له ابن

اشاره

اعظم الله اجرك، و احسن عزاك، و ربط علي قلبك انه قدير، و عجل الله عليك بالخلف.

دعاي آن حضرت براي كسي كه پسرش مرده است

خداوند پاداشت را بزرگ گردانده، و عزاداري‌ات را نيكو گردانده، و قلبت را محكم نمايد به درستي كه او تواناست، و جانشين آن را سريعا به تو برساند.

دعاؤه لمن زار قبر اخيه المؤمن

اشاره

عنه عليه‌السلام : من زار قبر أخيه المؤمن، فجلس عند قبره و استقبل القبلة، و وضع يده علي القبر، و قرأ : انا انزلناه في ليلة القدر - سبع مرات. أمن من الفزع الاكبر.

دعاي آن حضرت براي كسي كه قبر برادر مؤمنش را زيارت مي‌كند

از آن حضرت روايت شده كه فرمود : هر كه قبر برادرش را زيارت كند و كنار قبر او رو به قبله بنشيند، و دستش را روي قبر قرار دهد، و سوره‌ي قدر را هفت بار بخواند از اضطراب روز قيامت در امان خواهد ماند.

ادعيه‌ي آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد

دعاؤه في القنوت

اشاره

اللهم منائحك متتابعة، و اياديك متوالية، و نعمك سابغة، و شكرنا قصير، و حمدنا يسير، و أنت بالتعطف علي من اعتراف جدير، اللهم و قد غص اهل الحق بالريق، وارتبك اهل الصدق في المضيق، و انت اللهم بعبادك و ذوي الرغبة اليك شفيق، و باجابة دعائهم و تعجيل الفرج عنهم حقيق. اللهم فصل علي محمد و ال محمد و بادرنا منك بالعون الذي لا خذلان بعده، و النصر الذي لا باطل يتكاده، و اتح لنا من لدنك متاحا فياحا، يأمن فيه وليك، و يخيب فيه عدوك، و يقام فيه معالمك، و يظهر فيه اوامرك، و تنكف فيه عوادي عداتك. اللهم بادرنا منك بدار الرحمة، و بادر اعدائك من بأسك بدار النقمة، اللهم اعنا و اغثنا، وارفع نقمتك عنا، و احلها بالقوم الظالمين.

دعاي آن حضرت در قنوت

خدايا! بخششهايت پياپي، و عطاهايت مستمر، و نعمتهايت گسترده است، و شكر و سپاسگزاري ما كم و ستايش ما اندك است، و تو به مهرباني بر كسي كه به كار خود اعتراف مي‌كند شايسته‌اي، خدايا آب دهان در گلوي مؤمنان گير كرده، و راستگويان در تنگنا واقع شده‌اند، و خدايا تو به بندگانت و آنانكه به تو روي مي‌كنند مهرباني، و به اجابت دعايشان و تسريع در تحقيق گشايش آنان سزاواري. خدايا! پس بر محمد و خاندانش درود فرست و در تحقق اين امور در مورد ما سرعت بخش، كمكي كه بعد از آن خواري نباشد، و ياري كه باطلي آن را به مشقت نيندازد، و از جانب خود تقديري گسترده بر ايمان پيش آور كه دوستت در آن در امان و دشمنت نااميد گردد، و نشانه‌هايت برپا شده و اوامرت آشكار گردد، و در آن از دست درازي دشمنانت جلوگيري كني. خدايا! رحمت زودرست را بر ما نازل فرما، و عذاب زودرست را بر دشمنانت فرود آور، خدايا ما را ياري كن، و فريادرسي فرما، و عذابت را از ما برداشته و بر گروه ستمكاران قرار ده.

دعاؤه في حال قنوته

اشاره

اللهم انت الاول بلا اولية معدودة، و الاخر بلا اخرية محدودة، انشأتنا لا لعلة اقتسارا، و اخترعتنا لا لحاجة اقتدارا، وابتدعتنا بحكمتك اختيارا، و بلوتنا بامرك و نهيك اختبارا، و ايدتنا بالالات، و منحتنا بالادوات، و كلفتنا الطاقة، و جشمتنا الطاعة، فامرت تخييرا، و نهيت تحذيرا، و خولت كثيرا، و سالت يسيرا، فعصي امرك فحلمت، و جهل قدرك فتكرمت. فانت رب العزة و البهاء، و العظمة و الكبرياء، و الاحسان و النعماء، و المن و الالاء، و المنح و العطاء، و الانجاز و الوفاء، و لا تحيط القلوب لك بكنه، و لا تدرك الأوهام لك صفة، و لا يشبهك شيء من خلقك، و لا يمثل بك شيء من صنعتك، تباركت ان تحس او تمس، او تدركك الحواس الخمس، و اني يدرك مخلوق خالقه، و تعاليت يا الهي عما يقول الظالمون علوا كبيرا. اللهم ادل لاولياءك من اعداءك الظالمين الباغين، الناكثين القاسطين المارقين، الذين اضلوا عبادك، و حرفوا كتابك، و بدلوا احكامك، و جحدوا حقك، و جلسوا مجالس اوليائك، جرأة منهم عليك، و ظلما منهم لاهل بيت نبيك، عليهم سلامك و صلواتك و رحمتك و بركاتك، فضلوا و أضلوا خلقك، و هتكوا حجاب سترك [75] عن عبادك. و اتخذوا اللهم مالك دولا، و عبادك خولا، و تركوا اللهم عالم ارضك في بكماء عمياء، ظلماء مدلهمة، فاعينهم مفتوحة، و قلوبهم عمية، و لم تبق لهم اللهم عليك من حجة لقد حذرت اللهم عذابك، و بينت نكالك، و وعدت المطيعين احسانك، و قدمت اليهم بالنذر، فامنت طائفة، فايد [76] اللهم الذين امنوا علي عدوك و عدو اولياءك، فاصبحوا ظاهرين، و الي الحق داعين، و للامام المنتظر القائم بالقسط تابعين. و جدد اللهم علي اعداءك و اعدائهم نارك و عذابك، الذي لاتدفعه عن القوم الظالمين. اللهم صل علي محمد و ال محمد و قو ضعف المخلصين لك بالمحبة، المشايعين لنا بالموالاة، المتبعين لنا بالتصديق و العمل، الموازرين لنا بالمواساة فينا، المحيين ذكرنا عند اجتماعهم، و شدد اللهم ركنهم، و سدد لهم اللهم دينهم الذي ارتضيته لهم، و اتمم عليهم نعمتك، و خلصهم و استخلصهم، و سد اللهم فقرهم، و الم اللهم شعث فاقتهم. و اغفر اللهم ذنوبهم و خطاياهم، و لا تزغ قلوبهم بعد اذ هديتهم، و لا تخلهم اي رب بمعصيتهم، واحفظ لهم ما منحتهم به من الطهارة بولاية اولياءك، و البرائة من اعداءك، انك سميع مجيب.

دعاي آن حضرت در حال قنوت

خدايا! اولين موجودي بدون آنكه اول بودنت عددي بوده و به شمارش درآيد، و نهايت و پايان دهنده‌اي بدون آنكه پايان بخشي تو به حدي درآيد، ما را به وجود آوردي نه به خاطر آنكه بر اين امر مجبور بودي، و ما را خلق كردي نه به خاطر آنكه به اين امر نيازمند بودي، و ما را به حكمتت ايجاد فرمودي در حاليكه آزادي كامل داشتي، و ما را به اوامر و نواهي‌ات آزمودي، و به وسايل ما را تأييد كرده، و اموري را به ما بخشيدي، و به اندازه‌ي توانمان از ما خواستي، و فرمانبري‌ات را از ما طلب كردي، امر كردي در حاليكه در انجام آن آزاديم، و نهي فرمودي و از آن برحذر داشتي، و بخشش بسيار نمودي، و مقدار كمي از آن را از ما طلب كردي، امرت نافرماني شد بردباري نمودي، و قدر و منزلتت ناشناخته ماند بزرگواري نمودي. پس تو پروردگار عزت، شكوه و عظمت و بزرگي، و بخشش و نعمت، و منت و عطاها و عنايتها، و تحقق خواسته‌ها، و وفاء به وعده‌ها مي‌باشي، قلوب كنه تو را درنيابد، و اوهام وصفي از تو را نشناسد، هيچ مخلوقي از مخلوقاتت همانند تو نباشد، و هيچ موجودي از موجوداتت هم شكل تو قلمداد نمي‌گردد، برتر از آني كه حس شوي و لمس گردي، يا حواس پنجگانه تو را درك كند، و چگونه مي‌تواند مخلوقي خالقش را دريابد، و خدايا بسيار برتر از آني كه ستمگران در مورد تو مي‌گويند. خدايا! حق دوستانت را از دشمنان ستمگر متجاوز عهدشكن، و ظالم و خارج شوندگان از دينت بگير، آنانكه بندگانت را گمراه كرده، و كتابت را تحريف نموده، و احكامت را عوض كرده، و حقت را منكر شده، و در جايگاه دوستانت جاي گرفتند، بر اثر جسارت بر تو و ستم نمودن بر خاندان پيامبرت - كه سلام و درود و رحمت و بركاتت بر آنان باد - پس گمراه شده و بندگانت را گمراه نمودند، و پوشش تو بر بندگانت را دريدند. خدايا! اموالت را دست به دست گردانده، و بندگانت را بندگان خود به شمار آورند، و زمينت را در كوري و كري و تاريكي وحشتناك قرار دادند، چشمانشان گشوده و قلبهايشان كور است، و خدايا حجت و دليلي بر تو ندارند. خدايا! آنان را به عذابت تهديد كرده، و عقابت را براي آنان تبيين كردي، و فرمانبرداري را وعده‌ي احسان داده و پيشاپيش براي ايشان بيم دهندگاني فرستاده و گروهي ايمان آورند، پس خدايا ايمان آورندگان را بر دشمنت و دشمن دوستانت ياري فرما تا پيروز گردند، و به سوي حق بخوانند، و پيرو امامي منتظر كه به عدالت قيام مي‌كند باشند. خدايا! و بر دشمنانت و دشمنان آنان عذاب و آتش دوزخت را دو چندان گردان، عذابي كه آن را از گروه ستمكاران باز نمي‌داري. خدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست، ناتواني

مخلصان درگاهت را با محبت تقويت كن، آناني كه با دوستي پيرو ما بوده، و با صداقت و كردارشان دنباله‌رو ما هستند، و با مقدم داشتن ما بر خودشان ما را ياري مي‌كنند، در اجتماعاتشان يادمان را زنده نگاه مي‌دارند، خدايا بنيانشان را محكم گردان، و خدايا دينشان را كه برايشان پسنديدي استواردار و نعمتت را بر آنان كامل گردان، آنان را خالص نموده و رهايشان ساز، و از فقر بازشان دار و پراكندگي‌شان را به وحدت مبدل كن. خدايا! و گناهان و خطاهايشان را بيامرز، و قلوبشان را بعد از اينكه هدايت فرمودي به گمراهي منحرف نگردان، و پروردگارا آنان را با گناهانشان خالي مگذار، آنچه به ايشان از طهارت و پاكي به خاطر ولايت و دوستي دوستانت و بيزاري از دشمنانت داده‌اي حفظ نما، به درستي كه تو شنونده و اجابت كننده‌اي.

دعاؤه في تعقيب كل صلاة

اشاره

رضيت بالله ربا، و بمحمد نبيا، و بالاسلام دينا، و بالقران كتابا، و بفلان و فلان ائمة. اللهم وليك فلان، فاحفظه من بين يديه و من خلفه، و عن يمينه و عن شماله، و من فوقه و من تحته، وامدد له في عمره، واجعله القائم بامرك، و المنتصر لدينك، و اره ما يحب، و ما تقر به عينه، و في نفسه و ذريته، و في اهله و ماله، و في شيعته و في عدوه، و ارهم منه ما يحذرون، و اره فيهم ما يحب، و تقر به عينه، واشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنين.

دعاي آن حضرت در تعقيب هر نماز

به خدايم به عنوان پروردگار بودن، و به محمد به عنوان پيامبر، و به اسلام به عنوان دين، و به قرآن به عنوان كتاب، و به فلان - نام ائمه را مي‌برد - به عنوان پيشوايان خشنودم. خدايا! وليت فلاني را از پشت سر، و از طرف راست، و از طرف چپ، و از بالاي سر، و از زير پا حفظ فرما، و عمرش را طولاني گردان، و او را قيام كننده به امرت و ياور دينت قرار ده، و به او بنمايان آنچه دوست دارد، و آنچه چمشمش بدان روشن مي‌گردد، و نيز در مورد خود و فرزندان و خاندان و اموال و شيعيان و دوشمنش نيز اين چنين عمل كن، و به دشمنانش از او چيزي را نشان ده كه از آن مي‌ترسند، و به او درباره ايشان آن چيزي را نشان ده كه دوست دارد و چشمش روشن مي‌گردد، و سينه‌هاي ما و سينه‌هاي گروه مؤمنان را شفا ده.

دعاؤه في تعقيب صلاة الغداة

اشاره

عن محمد بن الفرج قال : كتب الي ابوجعفر بن الرضا عليهماالسلام بهذا الدعاء و علمنيه و قال : من قال في دبر صلاة الفجر لم يلتمس حاجة الا تيسرت له و كفاه الله ما اهمه : بسم الله و صلي الله علي محمد و اله، وافوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد، فوقيه الله سيئات ما مكروا، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين، فاستجبنا له، و نجيناه من الغم، و كذلك ننجي المؤمنين. حسبنا الله و نعم الوكيل، فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء، ماشاءالله لا حول و لا قوة الا بالله، ما شاءالله لا ما شاء الناس، ما شاءالله و ان كره الناس. حسبي الرب من المربوبين، حسبي الخالق من المخلوقين، حسبي الرازق من المرزوقين [77] ، حسبي الذي لم يزل حسبي، حسبي من كان منذ كنت لم يزل حسبي، حسبي الله لا اله الا هو، عليه توكلت، و هو رب العرش العظيم.

دعاي آن حضرت در تعقيب نماز صبح

محمد بن فرج گويد : آن حضرت اين دعا را براي من نوشت و به من ياد داد و فرمود : هر كه بعد از نماز صبح اين دعا را بخواند هر حاجتي بخواهد اجابت شده و خداوند كارهاي مهمش را كفايت مي‌كند : بنام خدا و درود خدا بر محمد و خاندانش، و كارم را به خدا واگذار مي‌كنم، به درستي كه خدا به بندگانش بيناست، پس خداوند او را از زشتي مكرشان محافظت فرمود، معبودي جز تو نيست، پاك و منزهي من از ستمكاران هستم، پس ما او را اجابت كرده و از غم نجاتش داديم، و اينگونه مؤمنان را نجات مي‌دهيم. خدا ما را كافي بوده و بهترين نگاهبان است، با نعمت و فضل الهي بازگشتند و بدي به آنان نمي‌رسد، آنچه خدا بخواهد، نيرو و تواني جز به خدا نيست، آنچه خدا بخواهد نه آنچه مردم بخواهند، آنچه خدا بخواهد و اگرچه مردم ناپسند شمرند. پروردگار در مقابل پرورش يافتگان، و آفريدگار در برابر آفريده شدگان، و روزي دهنده در برابر روزي خورندگان براي من كافي است، كافي است براي من آنكه همواره مرا كفايت مي‌كند، كافي است براي من آنكه از آغاز وجودم مرا كفايت نموده است، كافي است مرا خدايي كه معبودي جز او نيست، بر او توكل كرده و او پروردگار عرش بزرگ است.

دعاؤه في تعقيب صلاة العصر

اشاره

انا انزلناه في ليلة القدر - عشر مرات.

دعاي آن حضرت در تعقيب نماز عصر

انا انزلناه في ليلة القدر - ده بار.

دعاؤه عند الصباح و المساء

اشاره

عن محمد بن الفضيل قال : كتبت الي ابيجعفر الثاني عليهالسلام أسأله ان يعلمني دعاء، فكتب الي : تقول اذا اصبحت و أمسيت : الله الله ربي، الرحمن الرحيم، لا اشرك به شيئا. و ان زدت علي ذلك فهو خير، ثم تدعو بما بدا لك في حاجتك، فهو لكل شيء باذن الله تعالي، يفعل الله ما يشاء.

دعاي آن حضرت در صبح و عصر

محمد بن فضيل گويد : به امام جواد عليه‌السلام نامه نوشتم كه به من دعائي بياموزد، پاسخ نوشت : هر صبح و شام بگو : خدا خدا پروردگار من است، مهربان و بخشنده است، در مقابل او شريكي قرار نمي‌دهم. و اگر تعقيبات ديگر را هم بخواني بهتر است، آنگاه حاجتهايي را كه مي‌خواني ذكر كن كه او به اذن الهي براي هر چيز خوب است، خداوند هر كاري كه بخواهد انجام مي‌دهد.

دعاؤه قبل العشاء الاخرة

اشاره

انا انزلناه في ليلة القدر - سبع مرات.

دعاي آن حضرت قبل از نماز عشاء

انا انزلناه في ليلة القدر - هفت بار.

دعاؤه في الاستخارة

اشاره

روي انه قال عليه‌السلام : اني اذا اردت الاستخارة في الامر العظيم، استخرت الله مائة مرة، و ان كان شري رأس او شبهه استخرته ثلاث مرات في مقعد، اقول : اللهم اني اسألك بانك عالم الغيب و الشهادة، ان كنت تعليم ان كذا و كذا خير لي، فخره لي و يسره، و ان كنت تعلم انه شر لي في ديني و دنياي و اخرتي، فاصرفه عني الي ما هو خير لي، و رضني في ذلك بقضائك، فانك تعلم و لا اعلم، و تقدر و لا اقدر، و تقضي و لا اقضي، انك علام الغيوب.

دعاي آن حضرت در استخاره

از آن حضرت روايت شده كه فرمود : هرگاه مي‌خواهم در كار مهم از خدا طلب خير نمايم، صد بار از خدا طلب خير مي‌كنم، و اگر در خريدن برده يا امثال آن باشد سه بار در يك مكان از خدا طلب خير مي‌كنم، مي‌گويم : خدايا! از تو مي‌خواهم به اينكه داناي نهان و آشكاري، اگر مي‌داني اين كار برايم خير به دنبال دارد آن را برايم اختيار كن و برايم آسان گردان، و اگر مي‌داني برايم در دين و دنيا و آخرت شر به دنبال دارد آن را از من دور دار به سوي آنچه برايم خير به دنبال دارد، و در آن مرا به قضا و قدرت راضي گردان، تو دانسته و من نمي‌دانم، و تو قادر و من ناتوانم، و تو حكم كرده و من حكم نمي‌كنم، تو داناي پنهانيها هستي.

ادعيه‌ي آن حضرت در مورد اطعمه

دعاؤه لما غسل يديه من الطعام

اشاره

روي عنه عليه‌السلام يوم قدم المدينة تغدي معه جماعة، فلما غسل يديه من الغمر مسح بها رأسه و وجهه قبل ان يمسحهما بالمنديل، و قال: اللهم اجعلني ممن لا يرهق وجهه قتر و لا ذلة.

دعاي آن حضرت هنگاميكه دستش را بعد از غذا مي‌شست

از آن حضرت روايت شده روزي كه به مدينه وارد شد به همراه او عده‌اي صبحانه خوردند، هنگامي كه دستش را شست و قبل از پاك كردن آنها با حوله به سر و صورتش كشيد و فرمود : خداوندا! مرا از كساني قرار ده كه بر چهره‌هاشان غبار و ذلت ننشيند.

ادعيه‌ي آن حضرت در مورد قضاء حوائج

دعاؤه في قضاء الحوائج

اشاره

روي أن صلاته عليه‌السلام ركعتين، كل ركعة بالفاتحة مرة و الاخلاص سبعين مرة، و الدعاء بعدها : اللهم رب الارواح الفانية، و الاجساد البالية، اسألك بطاعة الارواح الراجعة الي اجساده، و لطاعة الاجساد الملتئمة بعروقها، و بكلمتك النافذة بينهم، و اخذك الحق منهم، و الخلائق بين يديك، ينتظرون فصل قضائك و يرجون رحمتك و يخافون عقابك، صل علي محمد و ال محمد واجعل النور في بصري، و اليقين في قلبي، و ذكرك بالليل و النهار علي لساني، و عملا صالحا فارزقني.

دعاي آن حضرت در برآمدن حاجات

روايت شده نماز آن حضرت دو ركعت با يكبار حمد و هفتاد بار سوره‌ي توحيد مي‌باشد، و دعاي بعد از آن چنين است : خداوندا! اي پروردگار روحهاي فناپذير، و جسدهاي پوشيده، به فرمانبري روحهايي كه به اجسادش باز مي‌گردد، و به فرمانبري جسدهايي كه با رگهايش پيوند خورده، و به حكم نافذت در ميان آنها، و گرفتن پيمانت از آنها، در حاليكه موجودات در پيشگاهت حاضرند، و انتظار قضاوتت را مي‌كشند، و اميد رحمتت را داشته، و از عقابت مي‌هراسند، از تو مي‌خواهم كه بر محمد و خاندانش درود فرستي و نور را در چشمم، و يقين را در قلبم، و يادت را در شب و روز بر زبانم قرار دهي، و عمل صالح را روزي‌ام نمائي.

دعاؤه في تفريج الهموم و الغموم

اشاره

عن علي بن مهزيار قال : كتب محمد بن حمزة الغنوي الي يسألني ان اكتب الي ابيجعفر عليهالسلام في دعاء يعلمه يرجو به الفرج، فكتب الي : اما ما سأل محمد بن حمزة من تعليمه دعاء يرجو به الفرج، فقل له : يلزم : يا من يكفني من كل شيء، و لا يكفي منه شيء، اكفني ما اهمني مما انا فيه. فاني ارجو ان يكفي ما هو فيه من الغم، ان شاءالله تعالي.

دعاي آن حضرت در برطرف شدن غم و اندوه

علي بن مهزيار گويد : محمد بن حمزه‌ي غنوي به من نامه نوشت و از من خواست كه در نامه‌اي از امام بخواهم تا دعائي بياموزد كه اميد فرج و گشايش به آن باشد، امام به من نامه نوشت : اما دعائي كه محمد بن حمزه از تو خواسته تا اميد گشايش به آن باشد به او بگو كه همواره اين دعا را بخواند : اي انكه از هر چيز كفايت مي‌كند و هيچ چيز از او كفايت نمي‌نمايد، آنچه در آن قرار داشته و برايم مهم است را كفايت كن. كه اميد دارم غم او كفايت شود، اگر خداوند بزرگ بخواهد.

ادعيهي آن حضرت در مورد طلب روزي و اداي دين

دعاؤه في أداء الدين

اشاره

عن ابي‌عمرو الحذاء قال : ساءت حالي، فكتبت الي ابي‌جعفر عليه‌السلام، فكتب الي : أدم قراءة : انا ارسلنا نوحا الي قومه. قال : فقرأتها حولا، فلم أر شيئا، فكتبت اليه اخبره بسوء حالي، و اني قد قرأت : انا ارسلنا نوحا الي قومه، حولا كما أمرتني و لم أر شيئا، قال : فكتب الي : قد وفي لك الحول، فانتقل منها الي قراءة : انا انزلناه في ليلة القدر. قال : ففعلت، ما كان الا يسيرا حتي بعث الي ابن ابي‌دؤاد، فقضي عني ديني - الحديث.

دعاي آن حضرت در اداي دين

ابوعمر حذاء گويد : زندگي‌ام دچار مشكل شد به امام جواد عليه‌السلام نامه نوشتم، امام در پاسخ نامه‌ي من نوشت : قرائت سوره‌ي نوح را ادامه بده. گويد : يك سال آن را خواندم اما اثري نداشت، به آن حضرت بدي حالم را نوشته و اينكه يك سال سوره نوح را خوانده‌ام و چيزي مشاهده نكردم، گويد : امام به من نوشت : يك سال گذشت به خواندن سوره‌ي قدر مشغول باش. گويد : اين كار را كردم، چيزي نگذشت كه ابن ابي‌دؤاد نزد من فرستاد و دينم را ادا كرد - تا آخر حديث

دعاؤه في أداء الدين

اشاره

عن اسماعيل بن سهل قال : كتبت اليه اني قد لزمني دين، فادع، فكتب عليه‌السلام : أكثر من الاستغفار، و رطب لسانك بقراءة : انا انزلناه في ليلة القدر.

دعاي آن حضرت در اداي دين

اسماعيل بن سهل گويد : نزد آن حضرت نامه نوشتم كه مديون هستم برايم دعا كن، به من نامه نوشت : از خدا بسيار طلب آمرزش كن، و زبانت را به خواندن سوره‌ي قدر وادار نما.

ادعيه‌ي آن حضرت در پوشيده ماندن از دشمنان و بيماريها

دعاؤه في الاحتجاب

اشاره

الخالق اعظم من المخلوقين، و الرازق ابسط يدا من المرزوقين، و نار الله المؤصدة في عمد ممددة، تكيد افئدة المردة و ترد كيد الحسدة بالأقسام بالأحكام باللوح المحفوظ، و الحجاب المضروب بعرش ربنا العظيم. احتجبت واستترت، واستجرت واعتصمت، و تحصنت بالم و بكهيعص و بطه و بطسم، و بحم و بحمعسق، و ن، و بطس، و بق و القران المجيد و انه لقسم لو تعلمون عظيم، والله وليي و نعم الوكيل.

دعاي آن حضرت در پوشيده شدن از دشمنان

آفريدگار برتر از آفريده شده، و روزي دهنده بخشنده‌تر از روزي‌خور است، و آتش شعله‌ور الهي قلبهاي شيطانهاي رانده شده را برمي‌گرداند، و كيد حسودان را باز مي‌گرداند به وسيله‌ي قسمها، حكمها و به وسيله‌ي روح محفوظ، و پوشش زده شده به عرش پروردگار بزرگ ما. در حجاب قرار گرفته، و پوشيده شده، و پناهنده گرديده، و چنگ زده، و در حفظ قرار گرفته‌ام به الم، و به كهيعص، و به طه و به طسم، و به حم، و به حمعسق، و به ن، و به طس، و به ق، و قرآن ستوده شده، و به درستي كه آن سوگندي است كه اگر بدانيد بزرگ است، و خدا سرپرست من است و بهترين وكيل و نگاهبان مي‌باشد.

دعاؤه في الاحتراز

اشاره

عن أبي‌نصر الهمداني، قال : حدثني حكيمة بنت محمد بن علي بن موسي بن جعفر، عمة أبي‌محمد الحسن بن علي عليهماالسلام، قالت : لما مات محمد بن علي الرضا عليهم‌السلام أتيت روجته ام‌عيسي بنت المأمون، فعزيتها، فوجدتها شديدة الحزن و الجزع عليه، تقتل نفسها بالبكاء و العويل، فخفت عليها أن تتصدع مرارتها، فبينما نحن في حديثه و كرمه و وصف خلقه و ما أعطاه الله تعالي من الشرف و الاخلاص و منحه من العز و الكرامة، اذ قالت أم‌عيسي : ألا اخبرك عنه بشيء عجيب و أمر جليل فوق الوصف و المقدار، قلت : و ما ذاك؟ - الي ان ذكر دخول المأمون في ليلة علي الامام في حديث طويل و ضربه بالسيف حتي قطعه ثم وجد الامام صباحا سالما من الافات، و امر بعد ذلك الهاشميين أن يدخلوا عليه بالسلام و يسلموا عليه، الي ان قال الامام للمأمون : - احب لك أن لا تخرج بالليل، فاني لا آمن عليك هذا الخلق المنكوس، و عندي عقد تحصن به نفسك و تحترز به من الشرور و البلايا و المكاره و الآفات و العاهات، كما أنقذني الله منك البارحة، و لو لقيت به جيوش الروم و الترك و اجتمع عليك و علي غلبتك أهل الأرض جميعا ما تهيا لهم منك شيء باذن الله الجبار - الي ان قال : - ثم كتب بخطه هذا العقد، ثم قال : يا ياسر! احمل هذا الي اميرالمؤمنين و قل له حتي يصاغ له قصبة من فضة منقوش عليها ما أذكره بعده، فاذا أراد شده علي عضده فليشده علي عضده الأيمن و ليتوضأ وضوء حسنا سابغا، و ليصل أربع ركعات، يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة، و سبع مرات آية الكرسي [78] ، و سبع مرات «والشمس وضحيها»، و سبع مرات «والليل اذا يغشي»، و سبع مرات «قل هو الله احد». فاذا فرغ منها فليشده علي عضده الأيمن عند الشدائد و النوائب، يسلم بحول الله و قوته من كل شيء يخافه و يحذره، و ينبغي أن لا يكون طلوع القمر في برج العقرب، الحرز : بسم الله الرحمن الرحيم، الحمدلله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد و اياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غيرالمغضوب عليهم و لا الضالين الم تر ان الله سخر لكم [79] ما في الأرض و الفلك تجري في البحر بامره، و يمسك السماء ان تقع علي الأرض الا باذنه ان الله بالناس لرؤوف رحيم. اللهم انت الواحد الملك، الديان يوم الدين، تفعل ما تشاء بلا مغالبة و تعطي من تشاء بلا من، و تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد، و تداول الأيام بين الناس و تركبهم طبقا عن طبق. اسألك باسمك المكتوب علي سرادق المجد، و اسألك باسمك المكتوب علي سرادق السرائر، السابق الفائق الحسن الجميل النضير، رب الملائكة الثمانية و العرش الذي لا يتحرك، و اسألك بالعين التي

لا تنام، و بالحياة التي لا تموت، و بنور وجهك الذي لا يطفأ، و بالاسم الأكبر الأكبر الأكبر، و بالاسم الأعظم الأعظم الأعظم، الذي هو محيط بملكوت السماوات و الأرض، و بالاسم الذي اشرقت به الشمس و اضاء به القمر، و سجرت به البحور، و نصبت به الجبال. و بالاسم الذي قام به العرش و الكرسي، و باسمك المكتوب علي سرادق العرش، و باسمك المكتوب علي سرادق العزة، و باسمك المكتوب علي سرادق العظمة، و باسمك المكتوب علي سرادق البهاء، و باسمك المكتوب علي سرادق القدرة، و باسمك العزيز، و باسماءك المقدسات المكرمات المخزونات في علم الغيب عندك، و اسألك من خيرك خيرا مما ارجو، و اعوذ بعزتك و قدرتك من شر ما اخاف و احذر و ما لا احذر. يا صاحب محمد يوم حنين، و يا صاحب علي يوم صفين، انت يا رب مبير الجبارين و قاصم المتكبرين، اسألك بحق طه، و يس و القران العظيم و الفرقان الحكيم، ان تصلي علي محمد و ال محمد و ان تشد به عضد صاحب هذا العقد، و ادرأ بك في نحر كل جبار عنيد و كل شيطان مريد، و عدو شديد، و عدو منكر الأخلاق، واجعله ممن اسلم اليك نفسه، و فوض اليك امره، و الجأ اليك ظهره. اللهم بحق هذه الأسماء التي ذكرتها و قرأتها، و انت اعرف بحقها مني، و اسألك يا ذاالمن العظيم و الجود الكريم، ولي الدعوات المستجابات و الكلمات التامات و الأسماء النافذات. و اسألك يا نور النهار و يا نور الليل و يا نور السماء و الأرض، و نور النور و نورا يضيء به كل نور، يا عالم الخفيات كلها في البر و البحر و الأرض و السماء و الجبال. و اسألك يا من لا يفني و لا يبيد و لا يزول، و لا له شيء موصوف، و لا اليه حد منسوب و لا معه اله سواه، و لا له في ملكه شريك، و لا تضاف العزة الا اليه، لم يزل بالعلوم عالما، و علي العلوم واقفا، و للأمور ناظما، و بالكينونية عالما، و للتدبير محكما، و بالخلق بصيرا، و بالامور خبيرا. انت الذي خشعت لك الأصوات، و ضلت فيك الاوهام، و ضاقت دونك الأسباب، و ملأ كل شيء نورك، و وجل كل شيء منك، و هرب كل شيء اليك، و توكل كل شيء عليك، و انت الرفيع في جلالك، و انت البهي في جمالك، و انت العظيم في قدرتك، و انت الذي لا يدركك شيء، و انت العلي الكبير العظيم، مجيب الدعوات، قاضي الحاجات، مفرج الكربات، ولي النعمات. يا من هو في علوه دان، و في دنوه عال، و في اشراقه منير، و في سلطانه قوي، و في ملكه عزيز، صل علي محمد و ال محمد و احرس صاحب هذا العقد و هذا الحرز و هذا كتاب، بعينك التي لا تنام، و اكنفه بركنك الذي لا يرام، و ارحمه بقدرتك عليه، فانه مرزوقك. بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله، الذي لا صاحبة له و لا ولد، بسم الله قوي الشأن، عظيم البرهان، شديد السلطان، ماشاءالله كان و ما لم يشاء لم يكن، اشهد ان نوحا رسول الله، و ان ابراهيم خليل الله، و ان موسي كليم الله و نجيه، و ان عيسي بن مريم كلمته و روحه، و ان محمدا صلوات الله

عليه و عليهم اجمعين، خاتم النبيين لا نبي بعده. و اسألك بحق الساعة التي يؤتي فيها بابليس اللعين في يوم القيامة، و يقول اللعين تلك الساعة : والله ما انا الا مهيج مردة، الله نور السماوات و الأرض، و هو القاهر و هو الغالب، له القدرة السابغة، و هو الحكيم الخبير. اللهم و اسألك بحق هذه الأسماء كلها و صفاتها و صورها، و هي : سبحان الذي خلق العرش و الكرسي و استوي عليه، اسألك ان تصرف عن صاحب كتابي هذا كل سوء و محذور، فهو عبدك و ابن عبدك و ابن امتك، و انت مولاه. فقه اللهم يا رب الأسواء كلها، و اقمع عنه ابصار الظالمين و السنة المعاندين و المريدين له السوء و الضر، و ادفع عنه كل محذور و مخوف، و اي عبد من عبيدك، او امة من امائك، او سلطان مارد، او شيطان او شيطانة، او جني او جنية، او غول او غولة، اراد صاحب كتابي بظلم او ضر او مكر [80] ، او كيد او خديعة، او نكاية او سعاية [81] ، او غرق او اصطلام، او عطب او مغالبة، او غدر او قهر، او هتك ستر او اقتدار، او افة او عاهة، او قتل او حرق، او انتقام او قطع، او سحر او مسخ، او مرض او سقم، او برص او جذام، او بؤس او فاقة، او سغب او عطش او وسوسة، او نقص في دين او معيشة، فاكفنيه بما شئت و كيف شئت و اني شئت انك علي كل شيء قدير، و صلي الله علي سيدنا محمد و اله اجمعين و سلم تسليما كثيرا، و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و الحمدلله رب العالمين. فأما يا ينقش علي هذه القصبة من فضة غير مغشوشة : يا مشهورا في السماوات، يا مشهورا في الأرضين، يا مشهورا في الدنيا و الاخرة، جهدت الجبابرة و الملوك علي اطفاء نورك و اخماد ذكرك، فابي الله الا ان يتم نورك [82] و يبوح بذكرك و لو كره المشركون.

دعاي آن حضرت در دفع دشمنان

ابونصر همداني گويد : حكيمه دختر امام جواد عليه‌السلام عمه‌ي امام عسكري عليه‌السلام گفت : هنگامي كه امام جواد عليه‌السلام رحلت كرد نزد همسرش ام‌فضل دختر مأمون رفته و او را تسليت گفتم، ديدم بسيار محزون و غمگين است، و از شدت گريه و ناراحتي خود را مي‌كشد، تا آنجا كه ترسيدم كه اين كارها براي او خطرآفرين باشد، با او در مورد امام و بزرگواري و اخلاص نيكويش صحبت مي‌كرديم، و آنچه خداوند از شرف و اخلاص و عزت و بزرگواري به او داده است، تا آنجا كه به من گفت : آيا به تو خبر ندهم از امري عجيب و بزرگ كه از حد توصيف و مقدار بالاتر است، گفتم : آن چيست؟ - تا آنكه در حديثي طولاني ذكر مي‌كند مأمون شبي بر امام وارد شد و او را با شمشير قطعه قطعه كرد لكن صبح آن روز ايشان را سالم از هرگونه عيب يافت، بعد از اين جريان امر كرد كه بني‌عباس بر آن حضرت وارد شده و بر او سلام گويند، تا اينكه امام به مأمون فرمود : - دوست دارم كه شب از خانه خارج نشوي چرا كه از اين مردم از دين برگشته به تو ايمن نيستم، و نزد من حرزي است كه با آن خود را محافظت كن، و از شرور و بلاها و آفتها و بيماريها در امان بمان، همچنانكه خداوند مرا ديشب از دست تو نجات داد، و اگر با لشكريان روم و ترك برخورد كني و آنان و تمامي مردم روي زمين بر عليه تو مجتمع شوند با اذن الهي قدرتي بر تو نخواهند داشت - تا آنجا كه فرمود : آنگاه اين حرز را با خط خود نوشت و فرمود، اي ياسر اين را نزد اميرالمؤمنين ببر و بگو براي آن ظرفي از نقره درست كند كه بر آن آنچه را بعدا مي‌گويم بنويسد، هرگاه خواست آن را بر دستش ببندد بر بازوي دست راستش ببندد و وضوي نيكويي بگيرد و چهار ركعت نماز بگزارد، در هر ركعت يكبار سوره‌ي حمد و هفت بار آية الكرسي، و هفت بار سوره‌ي شمس، و هفت بار سوره‌ي ليل، و هفت بار سوره‌ي توحيد را بخواند. هنگامي كه از خواندن فارغ شد در هنگام سختيها و مشكلات آن را بر بازوي دست راستش ببندد، به نيرو و توان الهي از هر چيزي كه مي‌ترسد و هراس دارد سالم مي‌ماند، و شايسته است كه طلوع ماه در آن زمان در برج عقرب نباشد، حرز اين است : به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، سپاس خدايي را سزاست كه پروردگار جهانيان است، صاحب روز جزاست، تنها او را پرستيده و تنها از او كمك مي‌خواهيم، ما را به راه راست هدايت كن، راه كساني كه به آنان نعمت داده‌اي نه راه آناني كه مورد غضب واقع شده‌اند و نه گمراهان. آيا نديدي كه خداوند آنچه را در زمين است مسخر شما گردانيد و كشتي در دريا به امر او حركت مي‌كند، و آسمان را نگاه داشته كه جز با اذن او بر زمين

سقوط نكند، به درستي كه خداوند نسبت به مردم مهربان و بخشنده است. خدايا! تو يگانه و فرمانروايي، صاحب روز جزائي، آنچه را بخواهي انجام مي‌دهي بدون آنكه بر تو غلبه يابند، و به هر كه بخواهي بدون منت عطا مي‌كني، و آنچه بخواهي انجام داده، و آنچه را اراده كني استحكام مي‌بخشي، روزگار را بين مردم چرخانده، و آنان را گروه به گروه مي‌آوري. از تو مي‌خواهم به نام نوشته شده‌ات به سراپرده‌هاي مجد و عظمت، و از تو مي‌خواهم به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌هاي ذاتهاي پيش گيرنده، برتر، نيكو، زيبا، پروردگار فرشتگان هشتگانه، و عرشي كه حركتي ندارد، و از تو مي‌خواهم به چشمي كه به خواب نرود، و به زندگي كه مرگ ندارد، و به نور چهره‌ات كه خاموش نشود، و به نام بزرگ بزرگ بزرگ، و به نام برتر برتر برتر، كه ملكوت آسمانها و زمين را در برگرفته است، و به نامي كه به آن خورشيد نوردهنده، و ماه به آن روشن گرديد، و درياها با آن پرتلاطم و كوه‌ها پابرجا شد. و به نامي كه با آن عرش و كرسي پايدار ماند، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌هاي عرش، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌هاي عزت، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌هاي عظمت، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌هاي جلال و شكوه، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌هاي قدرت، و به نام گرامي‌ات، و به نامهاي مقدس بزرگ كه در علم غيبت پوشيده است، و از تو مي‌خواهم از نيكي‌ات آنچه از نيكي كه بدان آرزومندم، و به عزت و قدرتت به تو پناه مي‌برم از شر آنچه مي‌ترسم و هراس دارم و آنچه از آن هراس ندارم. اي همراه محمد در جنگ حنين، و اي ياور علي در روز صفين، پروردگارا تو نابود كننده‌ي ستمگران و درهم كوبنده‌ي متكبراني، از تو مي‌خواهم به حق طه، و يس و قرآن بزرگ و فرقان با حكمت، كه بر محمد و خاندانش درود فرستي، و با آن دست صاحب اين روز را محكم نمائي، و با تو دفع مي‌كنم شر هر ستمگر كينه‌توز، و هر شيطان رانده شده، و دشمن خيره‌سر، و دشمن بداخلاق، و او را از كساني قرار ده كه جانش را به تو تسليم كرده، و امرش را به تو واگذار نموده، و خود را به تو پناهنده ساخته است. خدايا! به حق اين نامهايي كه ذكر كرده و خواندم، و تو به حق آنها از من داناتري، و از تو مي‌خواهم اي صاحب منت بزرگ و بخشش بزرگوارانه، سرپرست دعاهاي مستجاب شده و كلمات تامه و نامهاي نفوذ يابنده. و از تو مي‌خواهم اي نور روز، و اي نور شب، و اي نور آسمان و زمين، و نور هر نور، و نوري كه هر نور بدان نوراني شده، اي داناي تمامي پنهانيها در خشكي و دريا و زمين و آسمانها و كوه‌ها. و از تو مي‌خواهم اي آنكه فنا نپذيرد، و نابود نگردد، و زوالي براي او نيست، و چيزي كه قابل توصيف باشد ندارد، و حدي نداشته و معبودي جز او نيست، و در فرمانروائي‌اش شريكي ندارد، و عزت تنها به او منسوب مي‌گردد، همواره به دانشها

آگاهي داشته، و بر آنها دانا بوده و تدبير امور به دست اوست، و به چگونگي اشياء آگاه بوده و تدبير كارها را با حكمت انجام مي‌دهد، و به موجودات بينا و به امور داناست. تو كسي هستي كه صداها در برابرت خاموش، و اوهام در تو حيران و سرگردان است، و اسباب و وسائل در مقابل تو به تنگنا رسيده، و نورت همه چيز را فراگرفته، و هر چيز از تو در هراس است، و هر چيز به سوي تو مي‌گريزد، و هر چيز بر تو توكل مي‌نمايد، و تو كسي هستي كه در جلال و شكوهت برتر، و در جمالت زيبايي، و در قدرتت بزرگ مي‌باشي، و تو كسي هستي كه چيزي تو را درنيابد، و تو برتر والا و بزرگي، اجابت كننده‌ي دعاها، برآورنده‌ي حاجتها، و گشاينده‌ي مشكلات، سرپرست نعمتهايي. اي آنكه در برتري‌اش نزديك، و در نزديكي‌اش برتر است، و در پرتو افكني‌اش نور دهنده، و در فرمانروايي‌اش نيرومند، و در سلطنتش عزيز و گرامي است، بر محمد و خاندانش درود فرست و صاحب اين حرز و اين نوشته را حفاظت نما، به چشمت كه خواب آن را درنيابد، و او را حراست نما به تكيه‌گاهت كه مورد سوء قصد قرار نگيرد، و به قدرتت بر او مشمول رحمتش قرار ده، چرا كه تو روزي دهنده‌ي او هستي. به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، به نام خدا و به ياد او، آنكه همسر و فرزندي ندارد، به نام خدا كه منزلتش برتر، برهانش برتر، فرمانروايي‌اش قوي است، آنچه خدا بخواهد انجام پذيرد، و آنچه نخواهد تحقق نمي‌يابد، گواهي مي‌دهم كه نوح پيامبر خداست، و ابراهيم دوست خدا، و موسي سخن گفته با خدا و نجات يافته‌ي او، و عيسي بن مريم مخلوق و روح خدا، و محمد - كه بر او و تمامي آنان درود باد - پايان دهنده‌ي پيامبران بوده و پيامبري بعد از او نمي‌آيد. و از تو مي‌خواهم به حق لحظه‌اي كه ابليس ملعون در روز قيامت آورده مي‌شود، آن ملعون در آن لحظه مي‌گويد : سوگند به خدا كه من تهييج كننده‌اي بيش نبودم، خدا نور آسمانها و زمين است و او نيرومند و غالب است، قدرت فراگير براي اوست و او حكيم و داناست. خدايا! و از تو مي‌خواهم به حق تمامي اين نامها و صفات و صورت آنها كه عبارتست از : پاك و منزه است آنكه عرش و كرسي را خلق كرد و بر آنها استقرار يافت، از تو مي‌خواهم كه از صاحب اين نوشته هر بدي و زشتي را دور داري، او بنده و پسر بنده و پسر كنيز توست و تو مولاي او هستي. پس اي خدا و اي پروردگارم، او را از تمامي بديها محافظت فرما، و چشمهاي ستمگران و زبانهاي دشمنان كه قصد رساندن بدي و ضرر به او را دارند را از او دور دار، و هر امر ترسناك و هولناكي را از او دفع نما، و هر بنده‌اي از بندگانت يا كنيزي از كنيزانت، يا پادشاه رانده شده، يا مرد يا زن از جنس شياطين، يا جن، يا غولها كه قصد رساندن ظلم، يا ضرر، يا مكر، يا حيله، يا نيرنگ، يا جراحت، يا سخن‌چيني، يا غرق كردن، يا نابود نمودن، يا هلاك كردن، يا غلبه يافتن، يا

نيرنگ، يا قهر، يا پرده‌دري، يا اعمال قدرت، يا بلا، يا بيماري، يا كشتن، يا سوزاندن، يا انتقام‌جويي، يا قطع كردن، يا سحر نمودن، يا مسخ كردن، يا بيمار ساختن، يا به برص يا جذام مبتلا كردن، يا فقر و تنگدست نمودن، يا گرسنه يا تشنه كردن، يا به وسوسه انداختن، يا به نقص در دين، يا زندگي مبتلا كردن را دارد، و مرا به آنچه مي‌خواهي، و هر گونه‌اي كه مي‌خواهي، و هر زمان كه مي‌خواهي از او كفايت فرما، به درستي كه تو بر هر كار توانائي، و درود و سلام بسيار خدا بر سرور ما محمد و تمامي خاندان او باد، و نيرو و تواني جز به خداي برتر و والا نمي‌باشد، و سپاس پروردگار جهانيان را سزاست. اما آنچه بر روي اين جعبه كه از نقره خالص درست شده نوشته مي‌شود اين است : اي آنكه در آسمانها شناخته شده است، اي آنكه در زمينها شناخته شده است، اي آنكه در دنيا و آخرت شناخته شده است، ستمگران و پادشاهان تلاش كردند تا نورت را خاموش و يادت را به فراموشي بسپارند ولي خداوند امتناع داشت جز آنكه نورت را كامل كرده و يادت را روشن و آشكار سازد و اگرچه مشكران را ناخوش آيد. [83] .

دعاؤه في الاحتراز

اشاره

يا نور يا برهان، يا مبين يا منير، يا رب اكفني شر الشرور و افات الدهور، و اسألك النجاة يوم ينفخ في الصور.

دعاي آن حضرت در دفع دشمنان

اي نور، اي دليل، اي آشكار، اي نور دهنده، پروردگارا بدترين بديها و بلاهاي روزگاران را از من كفايت كن و از تو نجات در روزي را كه در صور دميده مي‌شود خواستارم.

دعاؤه في العوذة لريح الصبيان

اشاره

الله اكبر الله اكبر الله اكبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمدا رسول الله، الله اكبر الله اكبر، لا اله الا الله و لا رب لي الا الله، له الملك و له الحمد لا شريك له، سبحان الله، ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن. اللهم ذالجلال و الاكرام، رب موسي و عيسي و ابراهيم الذي وفي، اله ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و الاسباط، لا اله الا انت، سبحانك مع ما عددت من اياتك و بعظمتك، و بما سألك به النبيون، و بانك رب الناس، كنت قبل كل شيء، و انت بعد كل شيء. اسألك باسمك الذي تمسك السماء ان تقع علي الارض الا باذنك، و بكلماتك التامات التي تحيي به الموتي، ان تجير عبدك فلانا من شر ما ينزل من السماء، و ما يعرج اليها، و ما يخرج من الارض و ما يلج فيها و سلام علي المرسلين، و الحمدلله رب العالمين.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي بيماري ريح الصبيان

خدا برتر است، خدا برتر است، خدا برتر است، گواهي مي‌دهم كه معبودي جز خدا نيست، گواهي مي‌دهم كه محمد پيامبر خداست، خدا برتر است، خدا برتر است، معبودي جز خدا نيست و پروردگاري جز او ندارم، پادشاهي و ستايش او را سزاست و شريكي ندارد، پاك و منزه است خداوند، آنچه خدا بخواهد محقق شده و آنچه نخواهد تحقق نمي‌يابد. خدايا! اي صاحب جلالت و بزرگواري، اي پروردگار موسي و عيسي و ابراهيمي كه وفا نمود، معبود ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط، معبودي جز تو نيست، پاك و منزهي، با آياتي كه شمرده‌اي و به عظمتت و به آنچه پيامبران از تو خواسته‌اند و به اينكه تو پروردگار مردمي، قبل از هر چيز بوده‌اي و تو بعد از هر چيز خواهي بود. به نامت كه آسمان را از وقوع بر روي زمين جز با اذن خودت بازداشتي، و به كلمات تامه‌ات كه به آنها مردگان را زنده مي‌كني از تو مي‌خواهم كه فلان بنده‌ات را پناه دهي از شر آنچه از آسمان فرود مي‌آيد و آنچه به سوي آسمان بالا مي‌رود، و آنچه از زمين خارج مي‌گردد، و آنچه داخل زمين مي‌شود، و درود بر پيامبران و سپاس خداي را سزاست كه پروردگار جهانيان است.

دعاؤه في العوذة لريح الصبيان

اشاره

بسم الله و بالله و الي الله، و كما شاء الله، و أعيذه بعزة الله، و جبروت الله، و قدرة الله، و ملكوت الله، هذا الكتاب من الله شفاء لفلان بن فلان، ابن عبدك ابن امتك عبدي الله، صلي الله علي محمد و اله.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي بيماري ريح الصبيان

به نام خدا، به ياد خدا و به سوي خدا، و همانگونه كه خدا خواست و او را پناه مي‌دهم به عزت الهي، و عظمت خدا، و نيروي خدا، و فرمانروائي خدا، اين نوشته از خدا شفائي است براي فلاني پسر فلاني، پسر بنده‌ات، پسر كنيزت، دو بنده‌ي خدا، درود خدا بر محمد و خاندانش باد.

ادعيه‌ي آن حضرت در ايام هفته

دعاؤه في العوذة ليوم الجمعة

اشاره

روي عبدالعظيم بن عبدالله الحسني : ان اباجعفر محمد بن علي الرضا عليهم‌السلام كتب هذه العوذة لابنه أبي‌الحسن علي بن محمد عليهماالسلام و هو صبي في المهد، و كان يعوذه بها و يأمر أصحابه بها، الحرز : بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، اللهم رب الملائكة و الروح و النبيين و المرسلين، و قاهر من في السماوات و الأرضين، و خالق كل شيء و مالكه، كف عنا باس اعدائنا و من اراد بنا سوءا من الجن و الانس، و اعم ابصارهم و قلوبهم، و اجعل بيننا و بينهم حجابا و حرسا و مدفعا، انك ربنا، لا حول و لا قوة لنا الا بالله عليه توكلنا و اليه انبنا و اليه المصير. ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا، واغفر لنا ربنا انك انت العزيز الحكيم، ربنا عافنا من كل سوء و من شر كل دابة انت اخذ بناصيتها، و من شر ما يسكن في الليل و النهار [84] ، و من شر كل ذي شر، رب العالمين و اله المرسلين، صل علي محمد و اله اجمعين و اولياءك، و خص محمدا و اله اجمعين باتم ذلك، و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. بسم الله و بالله، اؤمن بالله، و بالله اعوذ، و بالله اعتصم، و بالله استجير، و بعزة الله و منعته امتنع من شياطين الانس و الجن، و من رجلهم و خيلهم، و ركضهم و عطفهم و رجعتهم، و كيدهم و شرهم، و شر ما يأتون به تحت الليل و تحت النهار، من القرب و البعد، و من شر الغائب و الحاضر، و الشاهد و الزائر، احياء و امواتا، اعمي و بصيرا، و من شر العامة و الخاصة، و من شر نفس [85] و وسوستها، و من شر الدناهش، و الحس و اللمس، و من عين الجن و الانس، و بالاسم الذي اهتز به عرش بلقيس. و اعيذ ديني و نفسي و جميع ما تحوطه عنايتي من شر كل صورة او خيال، او بياض او سواد، او تمثال، او معاهد او غير معاهد، ممن يسكن الهواء و السحاب، و الظلمات و النور، و الظل و الحرور، و البر و البحور، و السهل و الوعور، و الخراب و العمران، و الاكام و الاجام، و الغياض و الكنائس، و النواويس و الفلوات و الجبانات. و من شر الصادرين و الواردين ممن يبدو بالليل و ينتشر بالنهار، و بالعشي و الابكار، و الغدو و الاصال، و المريبين و الأسامرة و الأفاترة، و الفراعنة و الأبالسة، و من جنودهم و ازواجهم، و عشائرهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم، و نفثهم و وقاعهم، و اخذهم و سحرهم، و ضربهم و عبثهم، و لمحهم و احتيالهم و اختلافهم، و من شر كل ذي شر من السحرة و الغيلان وام الصبيان، و ما ولدوا و ما وردوا. و من شر كل ذي شر داخل و خارج، و عارض و متعرض، و ساكن و متحرك، و ضربان عرق و صداع و شقيقة، و ام ملدم و الحمي و المثلثة و الربع، و الغب و النافضة و الصالبة،

و الداخلة و الخارجة، و من شر كل دابة انت اخذ بناصيتها انك علي صراط مستقيم، و صلي الله علي نبيه محمد و اله الطاهرين.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز جمعه

عبدالعظيم بن عبدالله حسني گويد : امام جواد عليه‌السلام اين تعويذ را براي فرزندش امام هادي عليه‌السلام كه كودكي در گاهواره بود نوشت، و او را به آن تعويذ كرده و اصحاب را بدان امر مي‌فرمود، و حرز اين است : به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، نيرو و تواني جز به خداي برتر و والاتر نيست، خدايا! اي پروردگار فرشتگان و روح و پيامبران و مرسلين، و توانا بر هر چه در آسمانها و زمينها است، آفريدگار هر چيز و مالك آنهائي، ضرر دشمنان ما و هر كه از جن و انس كه قصد سوء به ما دارد را از ما دفع نما، و چشمان و قلوبشان را كور گردان، و بين ما و آنان پوشش و نگاهبانان و دفاع كننده‌اي قرار بده، به درستي كه تو پروردگار مائي، نيرو و تواني براي ما جز به خدا نيست، بر او توكل كرده و به سوي او توجه نموده و بازگشت به سوي اوست. پروردگارا! ما را وسيله‌ي آزمايش كافران قرار نده، و پروردگارا ما را بيامرز به درستي كه تو گرامي و حكيمي، پروردگارا ما را سلامتي عطا كن از هر بدي، و از شر هر جنبده‌اي كه زمام امورش به دست توست، و از شر آنچه در شب و روز سكني مي‌پذيرد، و از شر هر شروري، پروردگار جهانيان و معبود پيامبران، بر محمد و خاندان او و اولياي خودت درود فرست و محمد و تمامي خاندانش را به بهترين آنها ويژه گردان، و نيرو و تواني جز به خداي برتر و والا نيست. به نام خدا و به ياد او، به خدا ايمان آورده، و به خدا پناه برده، و به خدا چنگ زده، و به خدا پناهنده گرديده، و به عزت و قدرت خدا پناه مي‌جويم از شياطين انساني و جني، و از ياران پياده‌رو و سواره‌هايشان، و از پريدن و گرديدن و بازگشت آنان، و از كيد و مكر و شر ايشان، و از شر آنچه از دور و نزديك در شب يا روز مي‌آورند، از شر غائب و حاضر و شاهد و زائر آنان، زنده‌ها و مرده‌ها، كور و بيناي آنان، و از شر عوام و خواص‌شان، و از شر نفس و وسوسه‌هايش، و از شر گروهي از جن، و حس كردن و لمس كردنشان، و از چشم جن و انس، و به نامي كه با آن عرش بلقيس به لرزه درآمد. و دين و جان و تمام آنچه را توجهم به آنهاست پناه مي‌دهم از شر هر صورت يا خيال، يا سفيدي يا سياهي، يا صورتي، يا پيمان داشته يا بدون پيمان، از آنانكه در هوا و ابر و تاريكيها و نور، و سايه و آفتاب، و خشكي و درياها، و جاهاي هموار، و جاهاي ترسناك، و جاهاي خراب و آباد، و تپه‌ها و بيشه‌ها، و نيزارها و معابد يهوديان و مسيحيان، و بيابانها و دشتها ساكن مي‌باشند. و از شر بيرون روندگان و وارد شوندگان، از آنانكه در شب ظاهر شده و در روز پراكنده مي‌شوند، و در شب هنگام و صبح زود، و هنگام طلوع و غروب خورشيد، و آنانكه انسان را به شك مي‌اندازند و ديگر گروه‌هاي آنان، و

فرعونها، و شياطين، و از لشكريان آنان و همسرانشان، و قبيله‌ها و دودمانشان، و از مسخره كردن، و طعنه زدن، و دميدن، و پرتاب كردن و گرفتن، و سحر نمودن، و زدن، و بازي كردن، و گوشه‌ي چشم انداختن، و حيله نمودن، و اختلاف انداختن ايشان، و از شر هر شروري از ساحران و غولها، و هر بيماري، و آنچه به دنيا آوردند، و آنچه وارد شدند. و از شر و داراي شري كه داخل و خارج، و عارض شونده و تعرض كننده، و ساكن و حركت كننده، و ضربان رگ، و بيماري بيهوشي و انواع تب‌ها، و از شر جنبنده‌اي كه زمام امورش در اختيار توست، به درستي كه تو در راه مستقيم قرار داري، و درود خدا بر پيامبرش محمد و خاندان پاك او باد.

دعاؤه في العوذة ليوم السبت

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اعيذ نفسي بالله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما في السماوات و ما في الأرض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السماوات و الأرض و لا يؤده حفظهما و هو العلي العظيم. ثم تقرأ الحمد الي آخرها، و «قل اعوذ برب الناس» الي آخرها، و «قل اعوذ برب الفلق» الي آخرها، و «قل هو الله احد» الي آخرها. و تقول : كذلك الله ربنا و سيدنا و مولانا، لا اله الا هو، نور النور و مدبر الامور، و نور السماوات و الارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور علي نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم. الذي خلق السماوات و الارض بالحق، قوله الحق و له الملك، يوم ينفخ في الصور عالم الغيب و الشهادة و هو الحكيم الخبير، الذي خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله علي كل شيء قدير، و ان الله قد احاط بكل شيء علما و احصي كل شيء عددا. اعوذ من شر كل ذي شر، معلن به او مستسر، و من شر الجنة و البشر، و من شر ما يظهر بالليل و يكمن بالنهار، و من شر طوارق الليل و النهار، و من شر ما ينزل الحمامات و الحشوش، و الخرابات و الاودية، و الصحاري و الغياض و الشجر و ما يكون في الانهار. اعيذ نفسي و من يعنيني امره بالله مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بيدك الخير انك علي كل شيء قدير، تولج الليل و النهار و تولج النهار في الليل و تخرج الحي من الميت و تخرج الميت من الحي و ترزق من تشاء بغير حساب. له مقاليد السموات و الارض يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر انه بكل شيء عليم، خلق الارض و السموات العلي، الرحمن علي العرش استوي، له ما في السموات و ما في الارض و ما بينهما و ما تحت الثري، و ان تجهر بالقول فانه يعلم السر و اخفي. الله لا اله الا هو له الاسماء الحسني، له الخلق و الامر، منزل التوراة و الانجيل و الزبور و الفرقان العظيم، من شر كل طاغ و باغ و نافث، و شيطان و سلطان، و ساحر و كاهن، و ناظر و طارق، و متحرك و ساكن، و متكلم و ساكت، و ناطق و صامت، و متخيل و متمثل، و متلون و محتقر. و نستجير بالله حرزنا و ناصرنا و مونسنا، و هو يدفع عنا، لا شريك له و لا معز لمن اذل، و لا مذل لمن اعز، و هو الواحد القهار، و صلي الله علي سيدنا محمد و اله الطاهرين و سلم تسليما.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز شنبه

به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، خود را پناه مي‌دهم به خدايي كه معبودي جز او نيست، زنده و پابرجاست، خواب و چرت او را فرانگيرد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است براي اوست، چه كسي نزد او شفاعت مي‌كند جز آنكه از او اجازه دارد، آنچه را پيشاپيش و آنچه را پشت سر آنهاست مي‌داند، و به چيزي از دانش او احاطه ندارند جز آنچه او بخواهد، فرمانروائي او آسمانها و زمين را فراگرفته، و حفظ آنها او را خسته نمي‌كند و او برتر و بزرگ است. سپس سوره‌ي حمد را تا آخرش، و سوره‌ي ناس را تا آخرش، و سوره‌ي فلق را تا آخر، و سوره‌ي توحيد را تا آخرش مي‌خواني. و مي‌گويي : اين گونه است پروردگار ما و سرور ما و مولاي ما، معبودي جز او نيست، نورانيت نور از اوست، و تدبير كننده‌ي كارها و نور آسمانها و زمين است، مثال نورش همانند قنديلي است كه در آن چراغي باشد، چراغ در بلوري است كه آن همانند ستاره‌اي درخشان است، و از درخت مبارك زيتوني افروخته شده است، نه شرقي و نه غربي است، نزديك است روغن چراغ بتابد و اگرچه آتشي به او نرسد، نوري بر نوري، خداوند هر كه را بخواهد به نورش هدايت مي‌كند، و خداوند مثلهايي را براي مردم مي‌زند و خدا به هر چيز داناست. آنكه آسمانها و زمين را با حقيقت آفريد، سخن او حق است و فرمانروايي از اوست، روزي كه در صور دميده شود، داناي غيب و آشكار است، و او حكيم و داناست، آنكه هفت آسمان طبقه‌بندي شده را آفريد، و از زمين همانند آن را خلق كرد، امر در ميان آنها فرود مي‌آيد تا بدانيد خداوند بر هر چيز تواناست، و اينكه علم خداوند به هر چيز احاطه دارد، و هر چيز را به شمارش درآورده است. پناه مي‌برم از شر هر شرور، آشكار انجام داده يا در پنهان مرتكب آن شود، و از شرور جني و انساني، و از شر آنچه در شب ظاهر شده و در روز پنهان مي‌شود، و از شر حمله برندگان شب و روز، و از شر آنچه در حمامها و بستانها و خرابه‌ها، و بيابانها و صحراها، و بيشه‌ها و درخت وارد شده، و آنچه در نهرها مي‌باشد. خود و آنچه كارش مورد عنايتم است را پناه مي‌دهم به خدايي كه مالك جهان است، فرمانروايي را به هر كه خواهي داده، و از هر كه خواهي بازگيري، و هر كه را خواهي عزيز گردانده، و هر كه را خواهي ذليل نمايي، خير به دست توست و به درستي كه تو بر هر كار توانائي، شب را در روز و روز را در شب داخل گردانده، و زنده را از مرده و مرده را از زنده بيرون مي‌آوري، و هر كه را بخواهي بدون حساب روزي مي‌دهي. كليدهاي آسمانها و زمين براي اوست، روزي را براي هر كه بخواهد مي‌گستراند يا تنگ مي‌كند، به درستي كه او به هر چيز

داناست، زمين و آسمان برتر را آفريد، و بر عرش استقرار يافته است، آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است، و آنچه ميان اين دو است، و آنچه زير خاك است براي اوست، و اگر گفتاري را بلند بخواني به درستي كه او به پنهان و آشكار آگاه است. خدا، معبودي جز او نيست، نامهاي نيكو براي اوست، عالم خلق و امر از آن اوست، نازل كننده‌ي تورات انجيل و زبور و فرقان عظيم، از شر هر طغيانگر و تجاوزگر و ساحر، و شيطان و پادشاه، و ساحر و كاهن و نظاره‌گر و حمله برنده، و متحرك و بي‌حركت، و گويا و ساكت، و سخنگو و خاموش، و خيال پرداز و مجسم شونده، و رنگ به رنگ و كوچك. و به خدا پناه مي‌بريم، او پناه و ياور و مونس ماست، و او از ما دفع مي‌كند، شريكي ندارد، هر كه را ذليل كند عزيز كننده‌اي براي او نيست، و هر كه را گرامي و عزيز دارد ذليل كننده‌اي ندارد، و او يگانه و نيرومند است، و درود و سلام خدا بر سرور ما محمد و خاندان پاكش باد.

دعاؤه في العوذة ليوم الاحد

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، الله اكبر الله اكبر، استوي الرب علي العرش، و قامت السماوات و الارض بحكمته، و زهرت النجوم بامره، و رست الجبال باذنه، لا يجاوز اسمه من في السماوات و الارض. الذي دانت له الجبال و هي طائعة، وانبعثت له الاجساد و هي بالية، و به احتجب عن كل غاو و باغ و طاغ، و جبار و حاسد. و بسم الله الذي جعل به بين البحرين حاجزا، و احتجب بالله الذي جعل في السماء بروجا، و جعل فيها سراجا و قمرا منيرا، و زينها للناظرين و حفظها من كل شيطان رجيم، و جعل في الارض رواسي جبالا اوتادا، ان يوصل الي بسوء او فاحشة او بلية. حم، حم، حم تنزيل من الرحمن الرحيم، حم، حم، حم، عسق، كذلك يوحي اليك و الي الذين من قبلك الله العزيز الحكيم، و صلي الله علي محمد و ال محمد و سلم تسليما.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز يكشنبه

به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، خدا برتر است، خدا برتر است، پروردگار بر عرش استقرار يافت، و آسمانها و زمين به حكمتش پابرجا شد، و ستارگان به امرش شكوفا، و كوه‌ها به اجازه‌اش برپا ايستادند، هر كه در آسمانها و زمين است از نامش تجاوز نمي‌كند. آنكه كوه‌ها با فرمانبري اطاعت او را كرده، و جسدها با اينكه پوسيده‌اند به فرمانش برانگيخته مي‌شوند، و با آن از هر گمراه و تجاوزگر و ستمگر و زورگو و حسودي خود را پناه مي‌دهم. و به نام خدائي كه بين دو دريا حائلي قرار داد، و به خدايي كه در آسمان ستارگان را قرار داد، و در آن چراغ و ماهي نور دهنده مستقر كرد، و آن را براي بينندگان تزيين نمود، و از هر شيطان رانده شده محافظت كرد، و در زمين كوه‌هاي استواري را قرار داد، خود را در حجاب قرار مي‌دهم كه به من بدي يا زشتي يا بلايي را متوجه سازد. حم، حم، حم، از جانب خداي مهربان بخشنده نازل شده است، حم، حم، حم، عسق، اينگونه به تو و به كساني كه قبل از تو بودند خداي گرامي و حكيم وحي فرمود، و درود و سلام خدا بر محمد و خاندانش باد.

دعاؤه في العوذة ليوم الاثنين

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اعيذ نفسي بربي الاكبر مما يخفي و مما يظهر، و من شر كل انثي و ذكر، و من شر ما رات الشمس و القمر، قدوس قدوس رب الملائكة و الروح، ادعوكم ايها الجن ان كنتم سامعين مطيعين، و ادعوكم ايها الانس الي اللطيف الخبير. و ادعوكم ايها الجن و الانس الي الذي دانت له الخلائق اجمعون، ختمته بخاتم رب العالمين، و خاتم جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل، و خاتم سليمان بن داود، و خاتم محمد سيد المرسلين و النبيين صلي الله عليه و اله و عليهم اجمعين، و اجز عن فلان بن فلان كلما يغدو و يروح، من ذي سم حية او عقرب، او ساحر او شيطان رجيم او سلطان عنيد. اخذت عنه ما يري و ما لا يري، و ما رات عين نائم او يقظان باذن الله اللطيف الخبير، لا سلطان لكم علي الله لا شريك له، و صلي الله علي رسوله سيدنا محمد النبي و اله الطاهرين و سلم تسليما.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز دوشنبه

به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، پناه مي‌دهم جانم را به پروردگار بزرگم از آنچه پنهان بوده و از آنچه آشكار است، و از شر هر زن و مرد، و از شر آنچه خورشيد و ماه آن را ديده است، پاك و منزه است پروردگار فرشتگان و روح، اي جن شما را مي‌خوانم اگر شنونده و فرمانبريد، و اي انسانها شما را مي‌خوانم به سوي خداي مهربان و آگاه. و اي جن و انسانها شما را مي‌خوانم به كسي كه همه‌ي مخلوقات براي او خاضع است، به مهر پروردگار جهانيان مهر نهاده‌ام، و به مهر جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل، و مهر سليمان بن داود، و مهر محمد سرور پيامبران، درود خدا بر او و خاندانش و تمامي آنان باد، و پاسداري كن از فلان بن فلان هر صبح و شام از حيوانات سمي، از مار يا عقرب، يا ساحر يا شيطان رانده شده، يا پادشاه كينه‌توز. گرفتم از او آنچه ديده شده، و آنچه ديده نمي‌شود، و آنچه چشم خوابيده يا بيدار آن را مي‌بيند، به اجازه‌ي خداي مهربان آگاه، هيچ سلطه‌اي بر خدا نداريد و هرگز شريكي براي او نمي‌باشد، و درود خدا بر پيامبرش سرور ما محمد و خاندان پاكش باد.

دعاؤه في العوذة ليوم الثلثاء

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اعيذ نفسي بالله الاكبر رب السماوات القائمات بلا عمد، و بالذي خلقها في يومين، و قضي في كل سماء امرها، و خلق الارض في يومين و قدر فيها اقواتها، و جعل فيها جبالا اوتادا، و جعلها فجاجا سبلا، و انشا السحاب و سخره، و اجري الفلك، و سخر البحر، و جعل في الارض رواسي و انهارا، من شر ما يكون في الليل و النهار، و تعقد عليه القلوب، و تراه العيون من الجن و الانس. كفانا الله، كفانا الله، كفانا الله، لا اله الا الله، محمد رسول الله صلي الله عليه و اله الطاهرين و سلم تسليما.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز سه‌شنبه

به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، جانم را پناه مي‌دهم به خداي بزرگ، پروردگار آسمانهاي بدون ستون برافراشته شده، و به آنكه آنها را در دو روز آفريد، و در هر آسمان امرش را جاري ساخت، و زمين را در دو روز آفريد و در آن روزيها را مقدر كرده، و در آن كوه‌هاي محكم بنيان نهاد، و در آنها شكافها و راه‌هايي مقرر كرد، و ابر را آفريده، و مسخر خود نمود، و كشتيها را به حركت درآورد، و دريا را مسخر خود كرد، و در زمين كوه‌هاي استوار و نهرها جاري ساخت، خود را پناه مي‌دهم از شر آنچه در شب و روز مي‌باشد و قلبها بر آن گره خورده و چشمهاي جن و انس آن را مي‌بيند. خدا ما را كافي است، خدا ما را كافي است، خدا ما را كافي است، معبودي جز او نيست، محمد پيامبر خداست، و درود و سلام خدا بر او و بر خاندان پاكش باد.

دعاؤه في العوذة ليوم الاربعاء

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اعيذ نفسي بالاحد الصمد من شر النفاثات في العقد، و من شر ابن‌قترة و ما ولد. استعيذ بالله الواحد الاحد الاعلي من شر ما رات عيني، و ما لم تره، استعيذ بالله الواحد الفرد الكبير الاعلي من شر من ارادني بامر عسير. اللهم صل علي محمد و ال محمد و اجعلني في جوارك و حصنك الحصين العزيز الجبار، الملك القدوس القهار، السلام المؤمن المهيمن الغفار، عالم الغيب و الشهادة الكبير المتعال، هو الله هو الله هو الله، لا شريك له، محمد رسول الله صلي الله عليه و اله و سلم كثيرا دائما.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز چهارشنبه

به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، خود را پناه مي‌دهم به يگانه‌ي بي‌نياز از شر دمنده‌ها در گره‌ها، و از شر شيطان و فرزندانش. خود را پناه مي‌دهم به خداي يكتا و يگانه‌ي بزرگ از شر آنچه را كه چشمم ديده و آنچه را كه نديده است، پناه مي‌برم به خداي يگانه‌ي يكتا و بزرگ و برتر از شر هر كه قصد ايجاد كار مشكل برايم دارد. خدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا در پناه خودت و پناه محكمت قرار ده، اي گرامي نيرومند، و فرمانرواي پاك و قوي، ايمني‌بخش غالب و آمرزنده، داناي نهان و آشكار، بزرگ و برتر، او خداست، او خداست، او خداست، شريكي ندارد و محمد پيامبر اوست درود و سلام بسيار و هميشگي خدا بر او و بر خاندانش باد.

دعاؤه في العوذة ليوم الخميس

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اعيذ نفسي برب المشارق و المغارب من كل شيطان مارد، و قائم و قاعد، و عدو و حاسد و معاند، و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان و ليربط علي قلوبكم و يثبت به الاقدام، اركض برجلك هذا مغتسل بارد و شراب. و انزلنا من السماء ماء طهورا لنحيي به بلدة ميتا، و نسقيه مما خلقنا انعاما و اناسي كثيرا، الان خفف الله عنكم ذلك تخفيف من ربكم و رحمة، يريد الله ان يخفف عنكم، فسيكفيكهم الله و هو السميع العليم، لا اله الا الله، و الله غالب علي امره، لا اله الا الله محمد رسول الله صلي الله عليه و اله و سلم تسليما.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي روز پنج‌شنبه

به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، جانم را پناه مي‌دهم به پروردگار مشرقها و مغربها از هر شيطان رانده شده، و ايستاده و نشسته، دشمن و حسود و كينه‌توز، و خداوند از آسمان بر شما آب مي‌فرستد تا شما را با آن پاك كند، و ناپاكي شيطان را از شما بزدايد، و قلبهايتان را استحكام بخشد، و گامهايتان را استوار كند، با پايت بر زمين بزن اين نوشيدني خنك و گواراست. و از آسمان آبي پاك فرستاديم تا شهر مرده را با آن زنده كنيم، و از آنچه خلق كرديم حيوانات چهارپا و مردم بسيار را سيراب گردانيم، هم اكنون خدا بر شما تخفيف روا داشت، اين سبك كردن و رحمتي است از جانب پروردگار شما، خداوند مي‌خواهد كه بر شما سبك بگيرد، خداوند آنان را كفايت كرده و او شنوا و داناست، معبودي جز او نيست و خدا بر كارش غالب و پيروز است، معبودي جز او نيست و محمد پيامبر خداست، درود و سلام خدا بر او و بر خاندانش باد.

دعاؤه في كل يوم

اشاره

انا انزلناه في ليلة القدر - ستا و سبعين مرة. الاول : بعد طلوع الفجر و قبل صلاة الصبح سبعا. الثاني : بعد صلاة الغداة عشرا. الثالث : اذا زالت الشمس قبل النافلة عشرا. الرابع : بعد نوافل الزوال احدي و عشرين. الخامس : بعد العصر عشرا. السادس : بعد العشاء سبعا. السابع : حين يأوي الي فراشه احدي عشرة.

دعاي آن حضرت در هر روز

به درستي كه ما آن را در شب قدر فرستاديم - هفتاد و شش بار. اول : هفت بار بعد از طلوع فجر و قبل از نماز صبح. دوم : ده بار بعد از نماز صبح. سوم : ده بار بعد از اذان ظهر و قبل از انجام نافله. چهارم : بيست و يك بار بعد از نوافل ظهر. پنجم : ده بار هنگام عصر. ششم : هفت بار بعد از نماز عشاء. هفتم : يازده بار در بستر خواب.

ادعيه‌ي آن حضرت در روزهاي ماه

دعاؤه في اول يوم من الشهر

اشاره

روي انه كان عليه‌السلام اذا دخل شهر جديد يصلي اول يوم منه ركعتين، يقرء في اول ركعة «قل هو الله احد» ثلاثين مرة، بعدد ايام الشهر، و في الركعة الثانية «انا انزلناه» مثل ذلك، و يتصدق بما يتسهل فيشتري به سلامة ذلك الشهر كله. و في رواية : و يستحب اذا فرغت من هذه الصلاة ان تقول : بسم الله الرحمن الرحيم، و ما من دابة في الارض الا علي الله رزقها و يعلم مستقرها و مستودعها كل في كتاب مبين. [86] . بسم الله الرحمن الرحيم، و ان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو و ان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده و هو الغفور الرحيم [87] ، و ان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو و ان يمسسك بخير، فهو علي كل شيء قدير. [88] . بسم الله الرحمن الرحيم، سيجعل الله بعد عسر يسرا. [89] . ما شاءالله، لا قوة الا بالله، حسبنا الله و نعم الوكيل، و افوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين، رب لا تذرني فردا و انت خير الوارثين.

دعاي آن حضرت در اول هر ماه

روايت شده كه آن حضرت هنگامي كه ماه جديدي مي‌آمد، در روز اول آن دو ركعت نماز مي‌گزارد، در ركعت اول سي بار سوره‌ي توحيد به تعداد ايام ماه، و در ركعت دوم سي بار سوره‌ي قدر را مي‌خواند، و آنچه ممكن بود صدقه مي‌داد، و با آن سلامتي و تندرستي تمامي آن ماه را مي‌خريد. و در روايتي اين گونه آمده : و مستحب است بعد از فراغ از اين نماز بگويي : و جنبنده‌اي در زمين نيست جز آنكه روزي‌اش بر خدا بوده و او به جايگاه‌هاي حال و آينده‌اش آگاه باشد، همه‌ي آنها در كتاب آشكار نوشته شده است. به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، و اگر خداوند به تو ضرر رسانيد جز خودش كسي نتواند آن را زائل كند، و اگر قصد خيري به تو داشت كسي قادر به برگرداندن آن نيست، هر كدام از بندگانش را كه بخواهد مشمول فضلش مي‌كند و او آمرزنده و مهربان است، و اگر به تو خيري رسانيد پس او بر هر كار تواناست. به نام خداوند بخشنده‌ي مهربان، خداوند بعد از هر سختي آساني مقرر مي‌دارد. آنچه خدا بخواهد محقق مي‌شود، نيرويي جز به خدا نيست، او ما را كافي بوده و بهترين نگاهبان است، و كارم را به خدا واگذار مي‌كنم خداوند به بندگانش بيناست، معبودي جز تو نيست، پاك و منزهي، من از ستمكاران بودم، پروردگارم مرا بدون فرزند مگذار در حاليكه تو بهترين ارث برندگاني.

دعاؤه في اول ليلة من شهر رجب

اشاره

روي احمد بن محمد بن عيسي باسناده الي ابيجعفر عليهالسلام قال : تدعو في اول ليلة من رجب بعد صلاة عشاء الاخرة بهذا الدعاء : اللهم اني اسألك بانك مليك و انك علي كل شيء مقتدر، و انك ما تشاء من امر يكون. اللهم اني اتوجه اليك بنبيك محمد نبي الرحمة صلواتك عليه و اله، يا محمد يا رسول الله اني اتوجه الي الله ربي و ربك لينجح بك طلبتي، اللهم بنبيك محمد و بالائمة من اهل بيته انجح طلبتي. ثم تسأل حاجتك.

دعاي آن حضرت در اول شب ماه رجب

احمد بن محمد بن عيسي با سندش از آن حضرت روايت كرده كه فرمود : در شب اول ماه رجب بعد از نماز عشاء اين دعا را مي‌خواني : خدايا! از تو مي‌خواهم به اينكه تو فرمانروايي، و تو بر هر كار نيرومندي، و اينكه هر كار را كه بخواهي انجام مي‌دهي. خدايا! به تو روي مي‌كنم به پيامبرت محمد پيامبر رحمت - كه درود تو بر او و خاندانش باد - اي محمد اي پيامبر خدا، به خداوند كه پروردگار من و توست روي مي‌كنم تا به خاطر تو حاجتم را برآورد، خدايا به حق پيامبرت محمد و به پيشوايان از خاندان او حاجتم را روا ساز. آنگاه حاجتت را مي‌خواهي.

دعاؤه في يوم النصف من شهر رجب و يوم المبعث

اشاره

روي الريان بن صلت قال : صام أبوجعفر الثاني عليه‌السلام لما كان ببغداد يوم النصف من رجب و يوم سبع و عشرين منه و صام جميع حشمه، و أمرنا ان تصلي الصلاة التي هي اثنتا عشرة ركعة، تقرأ في كل ركعة الحمد و سورة. فاذا فرغت قرأت الحمد أربعا، و «قل هو الله احد» اربعا، و المعوذتين اربعا، و قلت : لا اله الا الله و الله اكبر، و سبحان الله و الحمدلله و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم - أربعا. الله الله ربي لا اشرك به شيئا - أربعا، لا أشرك بربي احدا - أربعا.

دعاي آن حضرت در روز نيمه‌ي ماه رجب و روز مبعث

ريان بن صلت گويد : هنگامي كه امام در بغداد بود در روز نيمه رجب و روز بيست و هفتم آن روزه گرفت، و تمام خدمتكارانش نيز روزه گرفتند، و دستور داد كه اين نماز را بخوانيم كه دوازده ركعت است، در هر ركعت حمد و سوره‌اي را مي‌خواني. پس از فراغت از نماز چهار بار سوره‌ي حمد، و چهار بار سوره‌ي توحيد، و سوره‌ي ناس و فلق را هم چهار بار مي‌خواني، و مي‌گويي : معبودي جز خدا نيست، و خدا برتر است، و پاك و منزه است خداوند، و سپاس او را سزاست، و نيرو و تواني جز به خداي برتر و والاتر نيست - چهار بار. خدا خدا پروردگارم است نسبت به او چيزي شرك نمي‌ورزم - چهار بار، چيزي را شريك پروردگارم قرار نمي‌دهم - چهار بار.

دعاؤه في ليلة المبعث

اشاره

روي عن أبيجعفر محمد بن علي الرضا عليهمالسلام انه قال : ان في رجب لليلة خير مما طلعت عليه الشمس، و هي ليلة سبع و عشرين من رجب، فيها نبي رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم في صبيحتها، و ان للعامل فيها من شيعتنا أجر عمل ستين سنة، قيل له : و ما العمل فيها أصلحك الله؟ قال : اذا صليت العشاء الاخرة و أخذت مضجعك، ثم استيقظت أي ساعة شئت من الليل قبل الزوال صليت اثنتي عشرة ركعة، تقرأ في كل ركعة الحمد و سورة من خفاف المفصل الي الجحد. [90] . فاذا سلمت في كل شفع جلست بعد التسليم و قرأت الحمد سبعا، و المعوذتين سبعا، و «قل هو الله احد»، و «قل يا ايها الكافرون» سبعا سبعا، و «انا انزلناه»، و آية الكرسي سبعا سبعا. و قل بعقب ذلك هذا الدعاء : الحمدلله الذي لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الذل و كبره تكبيرا، اللهم اني اسالك بمعاقد عزك علي اركان عرشك و منتهي الرحمة من كتابك، و باسمك الاعظم الاعظم الاعظم، و ذكرك الاعلي الاعلي الاعلي، و بكلماتك التامات ان تصلي علي محمد و اله و ان تفعل بي ما انت اهله. ثم ادع بما شئت.

دعاي آن حضرت در شب مبعث

از آن حضرت روايت شده كه فرمود : در ماه رجب شبي است كه از هر چه خورشيد بر آن تابيده ارزشمندتر است، و آن شب بيست و هفتم رجب است، در صبح آن شب پيامبر به نبوت برانگيخته شد، و از شيعيان ما هر كسي در آن شب كاري انجام دهد پاداش اثر عمل شصت سال را دارد، سؤال شد : خداوند تو را گرامي بدارد عمل آن شب چيست فرمود : هنگامي كه نماز عشاء را خواندي و به بستر رفتي، در هر ساعتي از شب پيش از پايانش هرگاه برخاستي دوازده ركعت نماز مي‌خواني، در هر ركعت حمد و يك سوره از سوره‌هاي مفصل تا سوره‌ي كافرون را مي‌خواني. بعد از هر دو ركعت، نماز را سلام گفته و هر كدام از سوره‌ي حمد، سوره‌ي فلق و سوره‌ي ناس، و سوره‌ي توحيد، و سوره‌ي كافرون، و سوره‌ي قدر را هفت بار، و هفت بار نيز آية الكرسي را مي‌خواني. و بعد از نماز اين دعا را مي‌خواني : سپاس خدائي را سزاست كه فرزندي نگرفته، و در فرمانروايي‌اش شريكي براي او نيست، و سرپرستي از ذلت ندارد، و او را بسيار بزرگ بشمار، خدايا به جايگاه‌هاي عزتت بر بنيانهاي عرشت، و نهايت رحمتت در كتابت، و به نام بزرگ بزرگ بزرگت، و ياد برتر برتر برترت، و به كلمات تامه‌ات از تو مي‌خواهم كه بر محمد و خاندانش درود فرستي و آنچه را شايسته‌ي آني در مورد من انجام دهي. آنگاه به آنچه مي‌خواهي دعا كن.

دعاؤه في اول ليلة من شهر رمضان

اشاره

روي عبدالعظيم بن عبدالله الحسني عن ابيجعفر محمد بن علي الرضا عليهمالسلام، انه صلي صلاة المغرب في ليلة رأي فيها هلال شهر رمضان، فلما فرغ من الصلاة و نوي الصيام رفع يديه فقال : اللهم يا من يملك التدبير، و هو علي كل شيء قدير، يا من يعلم خائنة الاعين و ما تخفي الصدور، و يجن الضمير و هو اللطيف الخبير. اللهم اجعلنا ممن نوي فعمل، و لا تجعلنا ممن شقي فكسل، و لا ممن هو علي غير عمل يتكل، اللهم صحح ابداننا من العلل، و اعنا علي ما افترضت علينا من العمل، حتي ينقضي عنا شهرك هذا، و قد ادينا مفروضك فيه علينا. اللهم اعنا علي صيامه، و وفقنا لقيامه، و نشطنا فيه للصلاة، و لا تحجبنا من القراءة، و سهل لنا ايتاء الزكاة، اللهم لا تسلط علينا و صبا، و لا تعبا، و لا سقما و لا عطبا، اللهم ارزقنا الافطار من رزقك الحلال، اللهم سهل لنا ما قسمته من رزقك، و يسر ما قدرته من امرك، و اجعله حلالا طيبا، نقيا من الاثام، خالصا من الاصار و الاجرام. اللهم لا تطعمنا الا طيبا، غير خبيث و لا حرام، و اجعل رزقك لنا حلالا، لا يشوبه دنس و لا اسقام، يا من علمه بالسر كعلمه بالاعلان، يا متفضلا علي عباده بالاحسان. يا من هو علي كل شيء قدير، و بكل شيء عليم خبير، الهمنا ذكرك، و جنبنا عسرك، و انلنا يسرك،و اهدنا الرشاد، و وفقنا للسداد، و اعصمنا من البلايا، و صنا عن الازوار و الخطايا. يا من لا يغفر عظيم الذنوب غيره، و لا يكشف السوء الا هو، يا ارحم الراحمين، و اكرم الاكرمين، صل علي محمد و اهل بيته الطيبين، و اجعل صيامنا مقبولا، و بالبر و التقوي موصولا، و كذلك فاجعل سعينا مشكورا، و قيامنا مبرورا، و قراءتنا مرفوعة، و دعاءنا مسموعا، و اهدنا للحسني، و جنبنا العسري، و يسرنا لليسري، و اعل لنا الدرجات، و ضاعف لنا الحسنات، و اقبل منا الصوم و الصلاة، و اسمع منا الدعوات، و اغفر لنا الخطيئات، و تجاوز عنا السيئات. و اجعلنا من العاملين الفائزين، و لا تجعلنا من المغضوب عليهم و لا الضالين، حتي ينقضي شهر رمضان عنا، و قد قبلت فيه صيامنا و قيامنا، و زكيت فيه اعمالنا، و غفرت فيه ذنوبنا، و اجزلت فيه من كل خير نصيبنا، فانك الاله المجيب، و الرب الرقيب، و انت بكل شيء محيط.

دعاي آن حضرت در شب اول ماه رمضان

عبدالعظيم بن عبدالله حسني از آن حضرت روايت كرده كه در شبي كه هلال ماه رمضان را ديد نماز مغرب را خواند، بعد از پايان نماز و نيت روزه؛ دستهايش را بلند كرد و فرمود : خدايا! اي آنكه تدبير امور به دست اوست، و او بر هر كاري تواناست، اي آنكه به خيانت ديدگان و آنچه سينه‌ها پنهان داشته، و قلبها پوشيده مي‌دارند آگاه است، و او مهربان و داناست. خدايا! ما را از كساني قرار ده كه نيت كردند و عمل نمودند، و از كساني قرار نده كه سنگدل شدند و ملول گرديدند، و از كساني قرار نده كه بر غير عمل تكيه مي‌كنند، خدايا بدنهايمان را از بيماري سلامتي عطا كن، و بر اعمالي كه بر ما واجب ساخته‌اي ياريمان نما، تا اين ماهت از ما بگذرد در حاليكه واجباتت را در آن عمل كرده باشيم. خدايا! ما را بر روزه‌اش ياري و به نمازش موفق گردان، و ما را در آن براي نماز با نشاط بگردان، و از قرائت قرآن پوشيده مدار، و دادن زكات را براي ما آسان گردان، خدايا آنچه از روزي‌ات كه نصيبمان ساخته‌اي را براي ما آسان گردان، و آنچه را بر ما تقدير فرموده‌اي برايمان آسان نما، و آن را حلال و پاك، و خالي از گناهان، و خالص از خطاها و آلودگيها قرار ده. خدايا جز غذاي پاك به ما خوراك نده، غذايي كه آلوده و حرام نباشد، روزي‌ات را بر ما حلال گردان كه ناپاكي و بيماري در آن نباشد، اي آنكه آگاهي‌اش به رازها و پنهانيها همانند آنچه آشكار است مي‌باشد، اي آنكه بر بندگانش به احسان و نيكي عنايت مي‌كند. اي آنكه او بر هر كار تواناست، و به هر چيز دانا و آگاهست، يادت را به ما الهام كن، و كارهاي سختت را از ما دور دار، و كارهاي آسانت را روزيمان فرما، و به راه هدايت راهنمائيمان كن، و به راه درست موفقمان نما، و از بلاها محافظت و از گناهان و خطاها بازدارمان. اي آنكه گناهان بزرگ را كسي جز او نمي‌آمرزد، و بدي را جز او برطرف نمي‌سازد، اي مهربانترين مهربانان، و بزرگوارترين بزرگواران، بر محمد و خاندان پاكش درود فرست، و روزه‌ي‌مان را پذيرفته، و به نيكي و تقوي متصل فرما، و همچنين تلاشمان را ستوده، و نمازمان را نيكو شمرده شده، و قرائت قرآنمان را بالا رونده، دعاهايمان را شنيده شده قرار ده، و ما را به نيكي راهنمائي كن، و از سختي دور و آساني را برايمان مقرر فرما، و درجاتمان را بالا برده، و نيكي‌هايمان را دو چندان نما، و روزه و نمازمان را بپذير، و دعاهايمان را بشنو، و خطاهايمان را بيامرز، و از گناهانمان درگذر. و ما را از عمل كنندگان رستگار قرار ده، و از كساني كه به آنان خشم فرمودي و گمراه شدند قرار نده، تا اينكه ماه رمضان از ما بگذرد در حاليكه روزه و نمازمان را پذيرفته، و اعمالمان را پاك كرده، و گناهانمان را

آمرزيده باشي، و در آن از هر خيري بهره‌اي به ما بده، به درستي كه تو معبود اجابت كننده‌اي و پروردگار مراقب، و تو به هر چيز احاطه داري.

ادعيهي آن حضرت در زيارات

دعاؤه في زيارة جدته فاطمة الزهراء

اشاره

روي ابراهيم بن محمد بن عيسي بن محمد العريضي قال : حدثنا ابوجعفر عليه‌السلام ذات يوم قال : اذا صرت الي قبر جدتك فاطمة عليهاالسلام فقل : يا ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك قبل ان يخلقك، فوجدك لما امتحنك صابرة، و زعمنا انا لك اولياء و مصدقون و صابرون، لكل ما اتانا به ابوك و اتانا به وصيه، فانا نسألك ان كنا صدقناك الا الحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتك.

دعاي آن حضرت در زيارت جده‌اش حضرت فاطمه

ابراهيم بن محمد بن عيسي گويد : روزي امام جواد عليه‌السلام به ما فرمود : زماني كه نزد قبر جده‌ات فاطمه عليهاالسلام رفتي بگو : اي آزموده شده، خداوندي كه تو را خلق كرد قبل از خلقتت تو را آزمايش نمود، و تو را در مورد آنچه آزموده بود صبور و بردبار يافت، و ما خود را دوستان تو و تصديق كنندگان، و بردباران بر آنچه پدرت و وصيش براي ما آوردند مي‌پنداريم، از تو مي‌خواهيم اگر تصديق كنندگان تو هستيم ما را به تصديق كنندگان به پدر و وصيش ملحق گرداني، تا به خود بشارت دهيم كه به ولايت و دوستي‌ات پاكيزه گرديده‌ايم.

مناظرات آن حضرت

مناظرته مع مخالفيه لما أراد أن يزوج بنت المأمون

اشاره

عن الريان بن شبيب قال : لما اراد المأمون ان يزوج ابنته ام‌الفضل اباجعفر محمد بن علي عليه‌السلام بلغ ذلك العباسيين، فغلظ عليهم و استكبروه، و خافوا ان ينتهي الامر معه الي ما انتهي اليه مع الرضا عليه‌السلام، فخافوا في ذلك. و اجتمع منهم اهل بيته الادنون منه، فقالوا : ننشدك الله يا اميرالمؤمنين ان تقيم علي هذا الامر الذي قد عزمت عليه من تزويج ابن‌الرضا، فانا نخاف ان تخرج به عنا امرا قد ملكناه الله، و تنزع منا عزا قد البسناه الله، فقد عرفت ما بيننا و بين هؤلاء القوم قديما و حديثا، و ما كان عليه الخلفاء الراشدين قبلك، من تبعيدهم و التصغير بهم، و قد كنا في وهلة من عملك مع الرضا ما عملت حتي كفانا الله المهم من ذلك، فالله الله ان تردنا الي غم انحسر عنا، و اصرف رأيك عن ابن الرضا، و اعدل الي من تراه من اهل بيتك يصلح لذلك دون غيره. فقال لهم المأمون : اما ما بينكم و بين آل ابي‌طالب فانتم السبب فيه، ولو انصفتم القوم لكانوا اولي بكم، و اما ما كان يفعله من قبلي بهم فقد كان به قاطعا للرحم، و اعوذ بالله من ذلك، و والله ما ندمت علي ما كان مني من استخلاف الرضا، و لقد سألته ان يقوم بالامر و انزعه عن نفسي فابي، و كان امر الله قدرا مقدورا، و اما ابوجعفر محمد بن علي قد اخترته لتبريزه علي كافة اهل الفضل في العلم و الفضل مع صغر سنه و الاعجوبة فيه بذلك، و انا ارجو ان يظهر للناس ما قد عرفته منه، فيعلموا ان الرأي ما رأيت فيه. فقالوا : ان هذا الفتي و ان راقك منه هديه، فانه صبي لا معرفة له و لا فقه، فامهله ليتأدب و يتفقه في الدين، ثم اصنع ما تراه بعد ذلك. فقال لهم : ويحكم! اني اعرف بهذا الفتي منكم، و ان هذا من اهل بيت علمهم من الله و مواده و الهامه،لم يزل آباؤه اغنياء في علم الدين و الادب عن الرعايا الناقصة عن حد الكمال، فان شئتم فامتحنوا اباجعفر بما يتبين لكم به ما وصفت عن حاله. قالوا له : قد رضينا لك يا اميرالمؤمنين و لانفسنا بامتحانه، فخل بيننا و بينه لننصب من يسأله بحضرتك عن شيء من فقه الشريعة، فان اصاب الجواب عنه لم يكن لنا اعتراض في امره، و ظهر للخاصة و العامة سديد رأي اميرالمؤمنين، و ان عجز عن ذلك فقد كفينا الخطب في معناه. فقال لهم المأمون : شأنكم ذاك و متي اردتم، فخرجوا من عنده، و اجتمع رأيهم علي مسألة يحيي بن اكثم - و هو قاضي الزمان - ان يسأله مسألة لا يعرف الجواب فيها، و وعدوه باموال نفيسة علي ذلك، و عادوا الي المأمون فسألوه ان يختار لهم يوما للاجتماع، فاجابهم الي ذلك. فاجتمعوا في اليوم الذي اتفقوا عليه، و حضر معهم يحيي بن اكثم، فامر المأمون ان يفرش لابي‌جعفر عليه‌السلام دست و يجعل له فيه مسورتان،

ففعل ذلك، و خرج ابوجعفر عليه‌السلام و هو يومئذ ابن تسع سنين و اشهر، فجلس بين المسورتين، و جلس يحيي ابن‌اكثم بين يديه، وقام الناس في مراتبهم، و المأمون جالس في دست متصل بدست ابي‌جعفر عليه‌السلام. فقال يحيي بن اكثم للمأمون : اتأذن لي يا اميرالمؤمنين ان اسأل اباجعفر؟ فقال له المأمون : استأذنه في ذلك، اقبل عليه يحيي بن اكثم فقال : اتأذن لي جعلت فداك في مسألة؟ قال له ابوجعفر عليه‌السلام : سل ان شئت، قال يحيي : ما تقول جعلني الله فداك في محرم قتل صيدا؟ فقال له ابوجعفر عليه‌السلام : قتله في حل او حرم؟ عالما كان المحرم ام جاهلا؟ قتله عمدا او خطأ؟ حرا كان المحرم ام عبدا؟ صغيرا كان ام كبيرا؟ مبتدءا بالقتل ام معيدا؟ من ذوات الطير كان الصيد ام من غيرها؟ من صغار الصيد كان ام من كباره؟ مصرا علي ما فعل ام نادما؟ في الليل كان قتله للصيد ام نهارا؟ محرما كان بالعمرة اذ قتله ام بالحج كان محرما؟ فتحير يحيي بن اكثم و بان في وجهه العجز و الانقطاع، و لجلج حتي عرف جماعة اهل المجلس امره. فقال المأمون :الحمدلله علي هذه النعمة و التوفيق لي في الرأي، ثم نظر الي اهل بيته و قال لهم : اعرفتم الان ما كنتم تنكرونه؟ ثم اقبل علي ابي‌جعفر فقال له : أتخطب يا اباجعفر؟ قال : نعم، يا اميرالمؤمنين، فقال له المأمون : اخطب جعلت فداك لنفسك فقد رضيتك لنفسي و انا مزوجك ام‌الفضل ابنتي و ان رغم قوم لذلك. فقال ابوجعفر عليه‌السلام : الحمدلله اقرارا بنعمته، و لا اله الا الله اخلاصا بوحدانيته، و صلي الله علي محمد سيد بريته و الاصفياء من عترته، اما بعد : فقد كان من فضل الله علي الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه : «و انكحوا الايامي منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم» [91] ، ثم ان محمد ابن علي بن موسي يخطب ام‌الفضل بنت عبدالله المأمون، و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلي الله عليه و اله، و هو خمسمائة درهم جيادا، فهل زوجتني يا اميرالمؤمنين بها علي هذا الصداق المذكور؟ قال المأمون : نعم قد زوجتك يا اباجعفر ابنتي علي هذا الصداق المذكور، فهل قبلت النكاح؟ فقال ابوجعفر عليه‌السلام : قد قبلت ذلك و رضيت به، فامر ان يقعد الناس علي مراتبهم في الخاصة و العامة. قال الريان : و لم تلبث ان سمعنا اصواتا تشبه اصوات الملاحين في محاوراتهم، فاذا الخدم يجرون سفينة مصنوعة من الفضة مشدودة بالحبال من الابريسم علي عجلة مملوة من الغالية. فامر المأمون ان تخضب لحي الخاصة من تلك الغالية، ثم مدت الي دار العامة فطيبوا منها، و وضعت الموائد فاكل الناس، و خرجت الجوائز الي كل قوم علي قدرهم. فلما تفرق الناس و بقي من الخاصة من بقي، قال المأمون لابي‌جعفر عليه‌السلام : ان رأيت جعلت فداك ان تذكر الفقه فيما فصلته من وجوه قتل المحرم الصيد لنعلمه و نستفيده. فقال ابوجعفر

عليه‌السلام : نعم، ان المحرم اذا قتل صيدا في الحل و كان الصيد من ذوات الطير و كان من كبارها فعليه شاة، فان اصابه في الحرم فعليه الجزاء مضاعفا، فاذا قتل فرخا في الحل فعليه حمل قد فطم من اللبن، و اذا قتله في الحرم فعليه الحمل، و قيمة الفرخ، و ان كان من الوحش و كان حمار وحش فعليه بقرة، و ان كان نعامة فعليه بدنة، و ان كان ظبيا فعليه شاة. فان قتل شيئا من ذلك في الحرم فعليه الجزاء مضاعفا هديا بالغ الكعبة، و اذا اصاب المحرم ما يجب عليه الهدي و كان احرامه بالحج نحره بمني، و ان كان احرامه بالعمرة نحره بمكة، و جزاء الصيد علي العالم و الجاهل سواء، و في العمد له المأثم و هو موضوع عنه في الخطأ، و الكفارة علي الحر في نفسه، و علي السيد في عبده، و الصغير لا كفارة عليه، و هي علي الكبير واجبة و النادم يسقط ندمه عنه عقاب الاخرة و المصر يجب عليه العقاب في الاخرة. فقال له المأمون : احسنت يا اباجعفر احسن الله اليك، فان رايت ان تسأل يحيي عن مسألة كما سالك. فقال ابوجعفر عليه‌السلام ليحيي : اسألك؟ قال : ذلك اليك جعلت فداك، فان عرفت جواب ما تسألني عنه و الا استفدته منك. فقال له ابوجعفر عليه‌السلام : اخبرني عن رجل نظر الي امراة في اول النهار، فكان نظره اليها حراما عليه، فلما ارتفع النهار حلت له، فلما زالت الشمس حرمت عليه، فلما كان وقت العصر خلت له، فلما غربت الشمس حرمت عليه، فلما دخل عليه وقت العشاء الاخرة حلت له، فلما كان انتصاف الليل حرمت عليه، فلما طلع الفجر حلت له، ما حال هذه المرأة؟ و بماذا حلت له و حرمت عليه؟ فقال له يحيي بن اكثم : و الله ما اهتدي الي جواب هذا السؤال، و لا اعرف الوجه فيه، فان رايت ان تفيدناه. فقال ابوجعفر عليه‌السلام : هذه امة لرجل من الناس نظر اليها اجنبي في اول النهار، فكان نظره اليها حراما عليه، فلما ارتفع النهار ابتاعها من مولاها فحلت له، فلما كان عند الظهر اعتقها فحرمت عليه، فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له، فلما كان وقت المغرب ظاهر منها فحرمت عليه، فلما كان وقت العشاء الاخرة كفر عن الظهار فحلت له، فلما كان في نصف الليل طلقها واحدة فحرمت عليه، فلما كان عند الفجر راجعها فحلت له. قال : فاقبل المأمون علي من حضره من اهل بيته فقال لهم : هل فيكم يجيب عن المسألة بمثل هذا الجواب او يعرف القول فيما تقدم من السوال؟ قالوا : لا و الله ان اميرالمؤمنين اعلم بما راي. فقال لهم : ويحكم! ان اهل هذا البيت خصوا من الخلق بما ترون من الفضل، و ان صغر السن فيهم لا يمنعهم من الكمال، اما علمتم ان رسول الله صلي الله عليه و اله افتتح دعوته بدعاء اميرالمؤمنين علي ابن ابي‌طالب عليه‌السلام و هو ابن عشر سنين، و قبل منه الاسلام و حكم له به، و لم يدع احد في سنه غيره، و بايع الحسن و الحسين عليهماالسلام و هما ابنا دون ست سنين و لم يبايع صبيا

غيرهما، افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم، و انهم ذرية طيبة من بعض يجري لاخرهم ما يجري لاولهم. قالوا : صدقت يا اميرالمؤمنين، ثم نهض القوم.

مناظره‌ي آن حضرت با مخالفانش هنگامي كه خواست با دختر مأمون ازدواج كند

ريان بن شبيب روايت كرده و گويد : هنگامي كه مأمون تصميم گرفت دخترش ام‌الفضل را به همسري امام جواد عليه‌السلام درآورد، و اين خبر به گوش بني‌عباس رسيد بر آنان گران آمد و سرباز زدند، چرا كه نگران بودند كه خلافت همانگونه كه به امام رضا عليه‌السلام رسيد به فرزندش برسد، و اين امر باعث انتقال حكومت به علويان گردد. از اين رو نزديكان او نزد مأمون رفته و گفتند : اي اميرالمؤمنين تو را به خدا سوگند مي‌دهيم كه از تصميمي كه در مورد ازدواج پسر امام رضا عليه‌السلام با دخترت گرفته‌اي بازگردي، چرا كه مي‌ترسيم امر خلافت كه ما مالك آن گرديده‌ايم از دسترس ما خارج شود، و عزتي كه بر ما خداوند پوشانده از ما بركنده شود، و تو خوب از سابقه‌ي گذشته و حال كنوني ما با علويان آگاهي، و از رفتار خلفاء سه گانه‌ي قبل از خود به آنان توجه داري كه ايشان را تبعيد مي‌كرده و خوار مي‌شمردند، و ما در مورد كاري كه در برابر امام رضا عليه‌السلام انجام دادي در بيم و ترس بوديم كه خداوند آن را از ما كفايت فرمود، پس تو را به خدا سوگند تو را به خدا سوگند كه ما را در وهمي كه از آن رهايي يافته‌ايم داخل نگرداني، و عقيده‌ات را در مورد پسر رضا بازگردان، و آن را نسبت به يكي از خاندان خودت كه صلاح مي‌داني انجام ده. مأمون به آنان گفت : اما آنچه بين شما و علويان اتفاق افتاده شما مسبب اصل آن بوده‌ايد و اگر انصاف را روا مي‌داشتيد آنان سزاوارتر از شما بودند، و اما آنچه خلفاء قبل از من انجام داده‌اند در حقيقت قطع رحم نمودند، و از اين كار به خدا پناه مي‌برم، و سوگند به خدا از آنچه قبلا انجام داده‌ام و آن ولايتعهدي رضا عليه‌السلام بود پشيمان نيستم، و از او خواستم كه خلافت را به عهده گيرد و آن را از خود دور دارم، اما امتناع نمود و تقدير الهي حتمي و لازم است، و اما ابوجعفر محمد بن علي من او را برگزيده‌ام زيرا با اينكه سن كمي دارد اما بر تمامي اهل فضل در علم و دانش برتري دارد و در اين زمينه اعجوبه‌اي است، و من اميدوارم كه آنچه از او شناخته‌ام براي مردم آشكار شود و بدانند كه تصميم بجا بوده است. حاضرين گفتند : اين جوان اگرچه رفتارش تو را به اعجاب واداشته اما او كودك است و شناخت و دانشي ندارد، او را مهلت ده تا ادب آموزد و در دين فقيه گردد، آنگاه بعد از آن تصميم خود را بگير. مأمون گفت : واي بر شما، به اين جوان از شما آگاهترم و او از خانداني است كه دانش ايشان و مواد آن الهام شده از جانب خداوند مي‌باشد، همواره پدرانش از دانش آموزي در دين و ادب نزد مردمي كه از حد كمال ناقصند بي‌نياز بوده‌اند، اگر مي‌خواهيد او را در مورد آنچه به شما گفتم آزمايش نمائيد. گفتند : اي

اميرالمؤمنين ما نسبت به آزمايش او خشنوديم، پس ما را آزاد بگذار تا كسي را نزد تو بياوريم تا او را از حكمي در مسأله شرعي آزمايش كند، اگر جواب درست داد ديگر نسبت به اين امر اعتراضي نداريم، و براي خواص و ساير مردم درستي عقيده‌ي اميرالمؤمنين آشكار مي‌شود، و اگر از دادن پاسخ ناتوان گرديد ديگر از بحث كردن با تو آسوده مي‌شويم. مأمون گفت : نسبت به اين امر آزاديد و هرگاه خواستيد اين كار را انجام دهيد، آنان از نزد مأمون خارج شدند، و همگي بالاتفاق تصميم گرفتند از يحيي بن اكثم - كه قاضي آن زمان بود - بخواهند از او مسأله‌اي را سؤال كند كه در جوابش بماند، و به او وعده‌ي اموال ارزشمندي را دادند، و نزد مأمون بازگشتند و از او خواستند كه روزي را براي اجتماع با امام مقرر دارد، و مأمون پاسخ مثبت داد. آنان در روزي كه تصميم گرفته بودند اجتماع نمودند و يحيي بن اكثم با آنان حضور پيدا كرد، مأمون دستور داد كه براي امام جواد عليه‌السلام فرش و دو بالش قرار دادند، و امام كه در آن روز نه سال و چند ماه داشت خارج شد و بين دو بالش نشست و يحيي بن اكثم در مقابل آن حضرت قرار گرفت، و هر يك از حاضرين در جايگاهشان قرار گرفتند، و مأمون در بالشي كنار بالش آن حضرت نشست. يحيي بن اكثم به مأمون گفت : اي اميرالمؤمنين آيا اجازه مي‌دهي كه از ابوجعفر سؤال كنم، مأمون گفت : در اين زمينه از خود او اجازه بگير، يحيي بن اكثم رو به امام كرد و گفت : فدايت شوم آيا اجازه مي‌دهي از تو سؤال كنم، امام فرمود : اگر مي‌خواهي سؤال كن، يحيي گفت : خدا مرا فدايت گرداند در مورد شخص محرمي كه صيدي را بكشد چه مي‌گويي. امام به او فرمود : آن را در حل كشته يا حرم، شخص محرم آگاه بوده يا ناآگاه، عمدا كشته يا خطا نموده، شخص محرم آزاد بوده يا بنده، كودك بوده يا بزرگ، بار اول بوده يا بار دوم او بوده است، صيد پرنده بوده يا غير پرنده، از صيدهاي كوچك بوده يا از حيوانات بزرگ، اصرار بر كارش داشته يا پشيمان شده، كشتن صيد در شب اتفاق افتاده يا در روز انجام گرفته، شخص به خاطر عمره محرم شده يا احرامش به خاطر حج بوده است. يحيي بن اكثم متحير گرديد و در چهره‌اش ناتواني و ضعف جلوه‌گر شد، و در پاسخ ماند به گونه‌اي كه حاضرين اين امر را در چهره‌اش مشاهده كردند. مأمون گفت : خداي را بر اين امر و اين عقيده سپاس مي‌گزارم، آنگاه به خاندانش رو نمود و گفت : آيا به آنچه انكار مي‌نموديد شناخت پيدا كرديد. آنگاه رو به امام نمود و گفت : اي اباجعفر خواستگاري مي‌نمائي، فرمود : آري اي اميرالمؤمنين، مأمون به او گفت : فدايت شوم خواستگاري كن كه از تو خرسند هستم و علي‌رغم گفتار اين گروه من ام‌فضل دخترم را به تو تزويج مي‌كنم. امام فرمود : خداي را سپاس مي‌گزارم در حاليكه به نعمتش اقرار دارم، و خدا را به وحدانيت و يگانگي مي‌ستايم، و درود خدا بر محمد سرور

آفريدگان و برگزيدگان از خاندان او، اما بعد، از فضل الهي بر مردم آن است كه آنان را به حلال در مقابل حرام بي‌نياز كرد و فرمود : «و زنان و مردان بدون همسر و زنان و مردان برده‌تان را به تزويج يكديگر درآوريد، اگر نيازمند باشند خداوند از فضلش آنان را بي‌نياز مي‌گرداند و خداوند توسعه دهنده و داناست»، محمد بن علي بن موسي ام‌فضل دختر مأمون را خواستگاري مي‌كند و مهر او را مهر جده‌اش فاطمه دختر محمد صلي الله عليه و آله و سلم كه پانصد درهم نيكوست قرار مي‌دهد، اي اميرالمؤمنين آيا به اين مهريه او را به همسري من درمي‌آوري. مأمون گفت : آري اي اباجعفر دخترم را بر اين مهريه به تزويج تو درمي‌آورم آيا ازدواج را مي‌پذيري؟ امام فرمود : آن را پذيرفته و بدان خشنودم، مأمون امر كرد كه مردم در جايگاه‌هايشان بنشينند. ريان گويد : چند لحظه‌اي گذشت كه صداهايي همانند صداهاي ناخدايان كشتيها شنيديم، ناگهان ديديم خدمتكاران قايقي كه از نقره ريخته شده بود و در آن انواع عطرها قرار داشت را با ريسمانهاي ابريشمي كشيده و به مجلس مي‌آورند. مأمون امر كرد كه محاسن حاضران خواص را با آن عطرها عطرآگين كنند، آنگاه به محل حضور عوام مردم برده شد و آنان نيز خوشبو گرديدند، و سفره‌ها چيده شد و مردم غذا خوردند، و به هر كسي به اندازه‌اي جائزه داده شد. هنگامي كه مردم متفرق شدند و گروهي از خواص باقي ماندند مأمون به امام گفت : فدايت شوم اگر صلاح مي‌داني احكام صيدي كه توسط شخص محرمي كشته مي‌شود را بيان داري تا دانسته شده و استفاده نمائيم. امام فرمود : آري، شخص محرم هرگاه صيدي را در حل بكشد و صيد از پرندگان باشد بايد گوسفند بكشد، و اگر آن را در حرم يافته باشد بايد دو برابر مجازات ببيند، و اگر جوجه‌اي را در حل بكشد بايد گوسفند كوچكي كه از شير گرفته شده باشد را در مقابل آن ذبح كند، و اگر آن را در حرم بكشد بايد همان گوسفند و قيمت جوجه را بدهد، و اگر حيوان وحشي باشد و آن الاغ وحشي باشد بايد گاوي را بكشد، و اگر شير باشد بايد شتر، و اگر آهو باشد بايد گوسفندي را بكشد. و اگر اين امور را در حرم مرتكب شود دو برابر جزا مي‌بيند، و بايد قرباني را به كعبه برساند، و اگر محرم چيزي را بيابد كه براي آن قرباني واجب است و احرامش هم براي حج باشد آن را در مني ذبح مي‌كند، و اگر احرام عمره بسته آن را در مكه ذبح مي‌كند، و مجازات صيد حيوان بر جاهل و عالم مساوي است، و در بنده تنها گناه نموده و اگر خطا نموده مجازات از او برداشته شده، و در حر كفاره‌ي خودش را خود بايد بدهد، و مجازات بنده را مولاي آن مي‌پردازد، و كودك كفاره ندارد، و اما بر بزرگسال واجب است، و انسان پشيمان با پشيماني‌اش عقاب آخرت را از خود دفع مي‌كند، و كسي كه پافشاري مي‌كند عقاب آخرت براي او حتمي است. مأمون گفت

: احسن بر تو اي اباجعفر خداوند به تو نيكي نمايد اگر صلاح مي‌داني از يحيي بن اكثم سؤال كني سؤالي را بپرس همچنانكه از تو سؤال نمود. امام به يحيي فرمود : آيا سؤال كنم، گفت : فدايت شوم به دستور خود توست، اگر پاسخ مرا پسنديدي و الا ما از تو استفاده مي‌كنيم. امام فرمود : مرا آگاه كن از مردي كه به زني در آغاز روز نگاه كرد، و نظر او بر زن حرام بود، در نيمه‌ي روز زن بر مرد حلال شد، هنگام ظهر حرام گرديد، عصر آن روز زن حلال شد، در هنگام غروب حرام گرديد، زمانيكه وقت خواندن نماز عشاء گرديد حلال شد، در نيمه‌ي شب حرام شد، در هنگام طلوع فجر حلال شد، حال اين زن چگونه است و چگونه حلال و حرام گرديده است. يحيي بن اكثم گفت : سوگند به خدا كه راهي به پاسخگويي به اين سؤال ندارم و دليل آن را نمي‌دانم، اگر شما صلاح مي‌داني آن را براي ما بازگو نما. امام فرمود : اين زن كنيز مردي از مردم بود و آن مرد در آغاز روز بيگانه از او بوده و با آن ديد بر او نظر افكند كه نظرش بر او حرام مي‌شود، در نيمه‌ي روز كنيز را از مولايش خريد و بر او حلال شد، هنگام ظهر كنيز را آزاد كرد و از اين رو بر او حرام گرديد، هنگام عصر با او ازدواج كرد و بر او حلال شد، در هنگام غروب او را ظهار كرد پس بر او حرام شد، در زمان نماز عشاء كفاره‌ي ظهار را داد و بر او حلال گرديد، در نيمه‌ي شب او را يك طلاق داد و بر او حرام شد، هنگام طلوع فجر رجوع كرد بر او حلال گرديد. راوي گويد : مأمون رو به حاضرين از خاندانش كرد و گفت : آيا در ميان شما كسي هست كه به همانند اين مسأله جواب اين سؤال را مي‌دانسته است؟ گفتند : نه به خدا سوگند، اميرالمؤمنين به تصميمات خود داناتر است. مأمون گفت : واي بر شما اهل اين خاندان در ميان مردم به ويژگيهايي اختصاص يافته‌اند و كوچكي سن، ايشان را از داشتن كمال باز نمي‌دارد؛ آيا نمي‌دانيد كه پيامبر خدا دعوتش را با خواندن علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام كه ده سال بيشتر نداشت آغاز كرد، و اسلام او را پذيرفت و بدان بر او حكم كرد و اسلام فرد ديگري را نپذيرفت، و با حسن و حسين عليهماالسلام كه كمتر از شش سال داشتند بيعت كرد و با كودك ديگري بيعت ننمود، آيا هم اكنون به ويژگيهاي اين خاندان آگاه نيستيد، و اينكه تمامي آنان فرزندان پاكي هستند كه هرچه براي اولين فرد آنان بود براي آخرين فرد آنان نيز هست؟ گفتند : اي اميرالمؤمنين راست مي‌گوئي، و مردم برخاستند.

مناظرته مع يحيي بن اكثم

اشاره

قال المأمون ليحيي بن اكثم : اطرح علي ابيجعفر محمد بن الرضا عليه‌السلام مسألة تقطعه فيها، فقال : يا اباجعفر ما تقول في رجل نكح امراة علي زنا ايحل ان يتزوجها؟ فقال عليه‌السلام : يدعها حتي يستبرئها من نطفته و نطفة غيره، اذ لا يؤمن منها ان تكون قد احدثت مع غيره حدثا كما احدثت معه، ثم يتزوج بها ان اراد، فانما مثلها مثل نخلة اكل رجل منها حراما ثم اشتراها فاكل منها حلالا. فانقطع يحيي، فقال له ابوجعفر : يا ابامحمد ما تقول في رجل حرمت عليه امراة بالغداة و حلت له ارتفاع النهار - و ذكر كما تقدم في الحديث السابق - ثم راجعها فحلت له، فارتد عن الاسلام فحرمت عليه، فتاب و رجع الي الاسلام فحلت له بالنكاح الاول، كما اقر رسول الله صلي الله عليه و اله نكاح زينب مع ابيالعاص بن الربيع حيث اسلم علي النكاح الاول.

مناظره‌ي آن حضرت با يحيي بن اكثم

در روايتي آمده : مأمون به يحيي بن اكثم گفت : مسأله‌اي را با محمد بن رضا عليهماالسلام مطرح كن كه در آن بماند، پرسيد : اي ابوجعفر در مورد مردي كه با زني زنا كرد آيا مي‌تواند با او ازدواج كند؟ امام فرمود : او را رها مي‌كند تا عده‌اش بگذرد و معلوم شود از او يا از ديگري حامله نيست، چرا كه ممكن است با فرد ديگري نيز زنا نموده باشد، آنگاه اگر خواست با او ازدواج مي‌كند، مثل او نسبت به آن زن همانند درخت خرمائي است كه آن مرد از آن درخت به صورت حرام خورده است آنگاه آن درخت را مي‌خرد و به صورت حلال از آن تناول مي‌نمايد. يحيي از جواب امام شگفت‌زده شد، امام از او پرسيد : اي ابامحمد چه مي‌گويي در مورد مردي كه زني صبحگاه بر او حرام بود نيمه‌ي روز بر او حلال شد - و همانند حديث گذشته را ذكر كرد - سپس به زن رجوع كرد و بر او حلال شد، و مرد مرتد گرديد و زن بر او حرام شد، مرد توبه كرد و به اسلام بازگشت به ازدواج اولي بر او حلال گشت، همچنانكه پيامبر ازدواج زينب با ابوالعاص بن ربيع را به عنوان همان ازدواج اولشان تثبيت كرد بعد از آنكه او اسلام آورد.

مناظرته مع مخالفيه في بيان موضع قطع يد السارق

اشاره

عن زرقان صاحب ابي‌دؤاد و صديقه بشدة قال : رجع ابن ابي‌دؤاد ذات يوم من عند المعتصم و هو مغتم، فقلت له في ذلك، فقال : وددت اليوم أني قد مت منذ عشرين سنة، قال : قلت له : و لم ذاك؟ قال : لما كان من هذا الاسود ابي‌جعفر محمد بن علي بن موسي اليوم بين يدي اميرالمؤمنين، قال : قلت له : و كيف كان ذلك؟ قال : ان سارقا أقر علي نفسه بالسرقة، و سأل الخليفة تطهيره باقامة الحد عليه، فجمع لذلك الفقهاء في مجلسه و قد احضر محمد بن علي، فسألنا عن القطع في اي موضع يجب ان يقطع؟ قال : فقلت : من الكرسوع، قال : و ما الحجة في ذلك؟ قال : قلت : لان اليد هي الاصابع و الكف الي الكرسوع، لقول الله في التيمم : «فامسحوا بوجوهكم و أيديكم» [92] ، و اتفق معي ذلك القوم. و قال آخرون : بل يجب القطع من المرفق؟ قال : و ما الدليل علي ذلك؟ قالوا : لان الله قال : «و ايديكم الي المرافق» في الغسل دل ذلك علي ان حد اليد هو المرفق. قال : فالتفت الي محمد بن علي عليهماالسلام فقال : ما تقول في هذا يا اباجعفر؟ فقال : قد تكلم القوم فيه يا اميرالمؤمنين، قال : دعني مما تكلموا به اي شيء عندك؟ قال : اعفني عن هذا يا اميرالمؤمنين، قال : أقسمت عليك بالله لما اخبرت بما عندك فيه، فقال : اما اذا اقسمت علي بالله اني اقول انهم اخطأوا فيه السنة، فان القطع يجب ان يكون من مفصل اصول الاصابع، فيترك الكف. قال : و ما الحجة في ذلك؟ قال : قول رسول الله صلي الله عليه و اله : السجود علي سبعة اعضاء : الوجه و اليدين و الركبتين و الرجلين، فاذا قطعت يده من الكرسوع او المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، و قال الله تبارك و تعالي : «و ان المساجد لله» [93] ، يعني به هذه الاعضاء السبعة التي يسجد عليها : «فلا تدعوا مع الله احدا»، و ما كان لله لم يقطع. قال : فاعجب المعتصم ذلك و امر بقطع يد السارق من مفصل الاصابع دون الكف، قال ابن ابي‌دؤاد : قامت قيامتي، و تمنيت اني لم أك حيا.

مناظره‌ي آن حضرت با مخالفانش در مورد محل قطع دست دزد

از زرقان همكار ابن ابي‌دؤاد و دوست صميمي او روايت شده كه گفت : روزي ابن ابي‌دؤاد از نزد معتصم عباسي خارج شد در حاليكه بسيار غمگين بود، از علت اين امر پرسيدم، گفتم : امروز آرزو كردم كه اي كاش بيست سال پيش مرده بودم، گفتم : چرا اينگونه آرزو كردي؟ گفت : به خاطر چيزي كه از اين انسان سياه چهره محمد بن علي در حضور اميرالمؤمنين مشاهده كردم، گفتم : چه امري اتفاق افتاد. گفت : دزدي نزد خليفه به دزدي اعتراف كرد و از او خواست او را حد بزند تا پاك گردد، معتصم فقهاء را جمع كرد، در ميان آنان محمد بن علي هم حضور داشت، معتصم از ما سؤال كرد كه دست دزد از كجا بايد قطع شود، گفتم : از مچ بايد قطع شود، معتصم گفت : دليل اين امر چيست؟ گفتم : زيرا دست همان انگشتان و كف تا مچ است، زيرا خداوند در مورد تيمم مي‌فرمايد : «صورت و دستهايتان را مسح كنيد»، و گروهي با من هم عقيده شدند. و گروهي ديگر گفتند : بلكه بايد از مرفق قطع شود، معتصم گفت : دليل اين امر چيست، گفتند : زيرا خداوند در قرآن در مورد وضو فرموده : «و دستهايتان را تا مرفق بشوئيد»، و دلالت دارد كه حد دست تا مرفق است. گويد : معتصم نگاه به محمد بن علي كرد و گفت : اي ابوجعفر نظرت در اين مورد چيست؟ فرمود : اي اميرالمؤمنين در اين زمينه گفتگو كردند، گفت : گفتار آنان را كنار بگذار، تو چه مي‌گوئي، فرمود : مرا از اين امر معاف دار اي اميرالمؤمنين، گفت : تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه مرا از اين امر خبر دهي، فرمود : حال كه مرا به خدا سوگند دادي مي‌گويم كه آنان در بيان روش پيامبر اشتباه كردند، بايد چهار انگشت قطع شود و بقيه دست رها شود و بريده نشود. معتصم گفت : دليل اين امر چيست؟ فرمود : سخن پيامبر كه فرموده : سجده بر هفت جاي است : چهره و دو دست و دو سر زانو و پا، هرگاه دستش را از مچ يا مرفق قطع كنيد دستي براي او نمي‌ماند كه سجده كند، و خداوند فرموده : «محل سجده براي خداست» كه مراد مواضع هفتگانه‌اي است كه بر آنها سجده مي‌كنند «پس جز خدا كسي را نخوانيد»، و آنچه براي خداست قطع نمي‌شود. گويد : معتصم از اين معنا تعجب كرد و دستور قطع دست دزد را از همان محل داد، ابن ابي‌دؤاد گفت : قيامت من برپا شد و دوست داشتم كه زنده نبودم.

مناظرته في بعض الروايات المجعولة

اشاره

روي ان المأمون بعد ما زوج ابنته ام‌الفضل اباجعفر عليه‌السلام كان في مجلس و عنده ابوجعفر عليه‌السلام و يحيي بن اكثم و جماعة كثيرة. فقال له يحيي بن اكثم : ما تقول يابن رسول الله صلي الله عليه و اله في الخبر الذي روي انه انزل جبرئيل عليه‌السلام علي رسول الله صلي الله عليه و اله و قال : يا محمد ان الله عزوجل يقرئك السلام و يقول لك : سل ابابكر هل هو عني راض. فقال ابوجعفر : لست بمنكر فضل ابي‌بكر و لكن يجب علي صاحب هذا الخبر ان يأخذ مثال الخبر الذي قاله رسول الله صلي الله عليه و اله في حجة الوداع : قد كثرت علي الكذابة و ستكثر بعدي، فمن كذب علي معتمدا فليتبوأ مقعده من النار، فاذا اتاكم الحديث عني فاعرضوه علي كتاب الله و سنتي، فما وافق كتاب الله و سنتي فخذوه به، و ما خالف كتاب الله و سنتي فلا تأخذوا به، و ليس يوافق هذا الخبر كتاب الله، قال الله تعالي : «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد» [94] ، فالله عزوجل خفي عليه رضا ابي‌بكر من سخطه حتي سأل من مكنون سره، هذا مستحيل في العقول. ثم قال يحيي بن اكثم : و قد روي ان مثل ابي‌بكر و عمر في الارض كمثل جبرئيل و ميكائيل في السماء. فقال عليه‌السلام : و هذا ايضا يجب ان ينظر فيه، لان جبرئيل و ميكائيل ملكان لله مقربان لم يعصيا قط، و لم يفارقا طاعته لحظة واحدة، و هما قد اشركا بالله عزوجل و ان اسلما بعد الشرك، و كان اكثر ايامهما في الشرك بالله، فمحال ان يشبههما. قال يحيي : و قد روي ايضا انهما سيدا كهول اهل الجنة، فما تقول فيه؟ فقال عليه‌السلام : و هذا الخبر محال ايضا، لان اهل الجنة كلهم يكونون شبابا، و لا يكون فيهم كهل، و هذا الخبر وضعه بنو امية لمضادة الخبر الذي قاله رسول الله صلي الله عليه و اله في الحسن و الحسين بانهما سيدا شباب اهل الجنة. فقال يحيي بن اكثم : و روي ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة. فقال عليه‌السلام : و هذا ايضا محال، لان في الجنة ملائكة الله المقربين و آدم و محمدا و جميع الانبياء و المرسلين، لا تضيء بانوارهم حتي تضيء بنور عمر. فقال يحيي : و قد روي ان السكينة تنطق علي لسان عمر. فقال عليه‌السلام : لست بمنكر فضائل عمر، ولكن ابابكر افضل من عمر، فقال علي رأس المنبر : ان شيطانا يعتريني، فاذا ملت فسددوني. فقال يحيي : قد روي ان النبي صلي الله عليه و اله قال : لو لم ابعث لبعث عمر. فقال عليه‌السلام : كتاب الله اصدق من هذا الحديث، يقول الله في كتابه : «و اذ اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح» [95] ، فقد اخذ الله ميثاق النبيين فكيف يمكن ان يبدل ميثاقه، و كان الانبياء عليهم‌السلام لم يشركوا

طرفة عين فكيف يبعث بالنبوة من اشرك، و كان اكثر ايامه مع الشرك بالله، و قال رسول الله صلي الله عليه و اله : نبئت و آدم بين الروح و الجسد. فقال يحيي بن اكثم : و قد روي ان النبي صلي الله عليه و اله قال : ما احتبس الوحي عني قط الا ظننته قد نزل علي آل الخطاب. فقال عليه‌السلام : و هذا محال ايضا، لانه يجوز ان يشك النبي صلي الله عليه و اله في نبوته، قال الله تعالي : «الله يصطفي من الملائكة رسلا و من الناس» [96] ، فكيف يمكن ان تنتقل النبوة ممن اصطفاه الله تعالي الي من اشرك به. قال يحيي بن اكثم : روي ان النبي صلي الله عليه و اله قال : لو نزل العذاب لما نجا منه الا عمر. فقال عليه‌السلام : و هذا محال ايضا، ان الله تعالي يقول : «و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون» [97] ، فاخبر سبحانه ان لا يعذب احدا مادام فيهم رسول الله صلي الله عليه و اله و ما داموا يستغفرون الله تعالي.

روايت شده بعد از آنكه مأمون دخترش ام‌الفضل را به تزويج امام جواد عليه‌السلام درآورد در مجلسي حضور داشت، و امام و يحيي بن اكثم و گروه بسياري در آنجا حضور داشتند. يحيي بن اكثم به امام گفت : اي پسر رسول خدا چه مي‌گويي در مورد اين خبر كه روايت شده جبرئيل بر پيامبر نازل شد و گفت : اي محمد خداوند بزرگ بر تو سلام رسانده و گويد : از ابوبكر بپرس آيا از من ناراضي است به درستي كه من از او خشنودم. امام فرمود : من منكر فضل ابوبكر نيستم اما راوي اين روايت بايد روايت ديگري كه پيامبر در حج الوداع فرمود را ديده باشد كه فرمود : دروغگويان بر من بسيار است و بعد از من بيشتر مي‌شود، پس هر كه بر من عمدا دروغ ببندد جايگاهش در آتش است، هرگاه روايتي بر شما وارد شد آن را بر كتاب خدا و سنتم عرضه داريد، و آنچه موافق كتاب خدا و سنتم بود را پذيرفته و آنچه مخالف آنها بود را رد نمائيد، و اين حديث موافق كتاب خدا نيست، خداوند مي‌فرمايد : «و ما انسان را خلق كرديم و به وسوسه‌هاي نفساني‌اش آگاهيم و ما به او از رگ گردن نزديكتريم»، چگونه بر خداوند خشنودي ابوبكر از غضب او مخفي مانده تا از اسرار پوشيده سؤال كند و اين در عقول محال و غير ممكن است. آنگاه يحيي بن اكثم گفت : روايت شده، مثال ابوبكر و عمر در زمين همانند جبرئيل و ميكائيل در آسمان است. امام فرمود : در اين روايت نيز بايد دقت كرد، زيرا جبرئيل و ميكائيل دو فرشته‌ي مقرب الهي هستند كه هرگز نافرماني او را نكرده‌اند و از فرمانبرداري او لحظه‌اي دست نكشيده‌اند، اما اين دو مشرك بودند و بعد مسلمان گرديدند، و بيشتر ايام عمرشان را در حال شرك به خدا بسر برده‌اند، و شباهت اين دو به يكديگر محال است. يحيي گفت : همچنين روايت شده كه آنان دو پيران اهل بهشتند در اين زمينه چه مي‌گويي؟ امام فرمود : اين روايت نيز محال مي‌باشد، زيرا تمامي اهل بهشت جوانند و در ميانشان پيرمردي نيست، و اين خبر را بني‌اميه جعل كرده‌اند تا در مقابل روايتي قرار گيرد كه پيامبر در مورد امام حسن و امام حسين عليهماالسلام فرموده كه آنان دو سرور جوانان اهل بهشتند. يحيي بن اكثم گفت : و روايت شده كه عمر بن خطاب نور دهنده‌ي اهل بهشت است. امام فرمود : اين نيز محال است، زيرا در بهشت فرشتگان مقرب الهي و آدم و محمد و تمامي پيامبران و مرسلين حضور دارند با آنان بهشت روشن نمي‌گردد بلكه با نور عمر روشن مي‌شود! يحيي گفت : همچنين روايت شده كه آرامش بر زبان عمر جاري مي‌گردد. امام فرمود : من منكر فضائل عمر نيستم، اما ابوبكر از عمر برتر است و او بالاي منبر گفت : من شيطاني

دارم که بر من عارض مي‌شود و هرگاه از راه خارج گرديدم مرا به راه آورید. يحيي گفت : از پيامبر روايت شده که فرمود : اگر من برانگيخته نمي‌شدم عمر به نبوت برانگيخته مي‌شد. امام فرمود : کتاب خداوند از اين حديث راستگوتر است، خداوند در کتابش گويد : «و هنگامي که از پيامبران و از تو و از نوح ميثاق و تعهد گرفتم»، خداوند پيمان پيامبران را گرفته است پس چگونه ممکن است که پيمانش را تغيير دهد در حاليکه پيامبران يك لحظه به خدا شرك نورزيدند پس چگونه کسي که مشرك بوده به نبوت برگزيده شود، و حال آنکه اکثر دوران زندگي او در حال شرك بسر مي‌برد، و پيامبر فرموده : من آنگاه که آدم بين روح و جسد بود پيامبر گرديدم. يحيي گفت : از پيامبر روايت شده : وحي از من بازداشته نشد مگر اينکه گمان کردم بر خاندان خطاب فرستاده شده است. امام فرمود : اين نيز محال است، زيرا پيامبر جائز نيست که در سنت خود ترديد نمايد، خداوند مي‌فرمايد : «خداوند از ميان فرشتگان و مردم رسولاني را انتخاب کرد»، چگونه ممکن است که نبوت از کسي که خداوند او را برگزيده به کسي که نسبت به خدا مشرك بوده است منتقل گردد. يحيي گفت : از پيامبر - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - روايت شده که فرمودند : اگر عذاب نازل مي‌شد جز عمر کسي از آن نجات نمي‌يافت. امام فرمود : اين نيز محال است، خداوند بزرگ مي‌فرمايد : «خداوند تا آنگاه که تو در ميان آنان هستي ايشان را عذاب نمي‌کند، و خداوند آنان را عذاب نمي‌کند در حاليکه آنان طلب آمرزش مي‌کنند»، و خداوند بزرگ خبر داد تا زمانيکه پيامبر در ميان مردم است و تا زمانيکه از خداوند طلب آمرزش مي‌خواهند کسي را عذاب نمي‌کند.

كلمات توحيدي آن حضرت

كلامه في أسماء الله تعالي و صفاته

اشاره

روي ابوهاشم الجعفري قال : كنت عند ابيجعفر الثاني عليه‌السلام فساله رجل فقال : اخبرني عن الرب تبارك و تعالي له اسماء و صفات في كتابه؟ و اسماؤه هي هو؟ فقال ابوجعفر عليه‌السلام : ان لهذا الكلام وجهين : ان كنت تقول : هي هو، اي انه ذو عدد و كثرة فتعالي الله عن ذلك، و ان كنت تقول : هذه الصفات و الاسماء لم تزل، فان، «لم تزل» محتمل معنيين : فان قلت : لم تزل عنده في علمه و هو مستحقها فنعم، و ان كنت تقول : لم يزل تصويرها و هجاؤها و تقطيع حروفها، فمعاذ الله ان يكون معه غيره، بل كان الله و لا خلق ثم خلقها وسيلة بينه و بين خلقه يتضرعون بها اليه و يعبدونه، و هي ذكره و كان الله و لا ذكر، و المذكور بالذكر هو الله القديم الذي لم يزل. و الاسماء و الصفات مخلوقات، و المعاني و المعني بها هو الله الذي لا يليق به الاختلاف و لا الائتلاف، و انما يختلف و يأتلف المتجزيء، فلا يقال : الله موتلف، و لا الله قليل و لا كثير، ولكنه القديم في ذاته، لان ما سوي الواحد متجزيء، والله واحد لا متجزيء و لا متوهم بالقلة و الكثرة، و كل متجزيء او متوهم بالقلة و الكثرة فهو مخلوق دال علي خالق له. فقولك : ان الله قدير، خبرت انه لا يعجزه، فنفيت بالكلمة العجز و جعلت العجز سواه، و كذلك قولك : عالم، انما نفيت بالكلمة الجهل و جعلت الجهل سواه، و اذا افني الله الاشياء افني الصورة و الهجاء و التقطيع، و لا يزال من لم يزل عالما. فقال الرجل : فكيف سمينا ربنا سميعا؟ فقال : لانه لا يخفي عليه ما يدرك بالاسماع و لم نصفه بالسمع المعقول في الراس، و كذلك سميناه بصيرا، لانه لا يخفي عليه ما يدرك بالابصار، من لون او شخص او غير ذلك، و لم نصفه ببصر لحظة العين. و كذلك سميناه لطيفا، لعلمه بالشيء اللطيف مثل البعوضة، و اخفي من ذلك، و موضع النشوء منها، و العقل و الشهوة للسفاد و الحدب علي نسلها، و اقام بعضها علي بعض، و نقلها الطعام و الشراب الي اولادها في الجبال و المفاوز، و الاودية و القفار، فعلمنا ان خالقها لطيف بلا كيف، و انما الكيفية للمخلوق المكيف. و كذلك سمينا ربنا قويا، لا بقوة البطش المعروف من المخلوق، ولو كانت قوته قوة البطش المعروف من المخلوق لوقع التشبيه و لاحتمل الزيادة، و ما احتمل الزيادة احتمل النقصان، و ما كان ناقصا كان غير قديم، و ما كان غير قديم كان عاجزا. فربنا تبارك و تعالي لا شبه له و لا ضد، و لا ند و لا كيف، و لا نهاية و لا تبصار بصر، و محرم علي القلوب ان تمثله، و علي الاوهام ان تحده، و علي الضمائر ان تكونه، و جل و عز عن اداة خلقه و سمات بريته، و تعالي عن ذلك علوا كبيرا.

كلام آن حضرت در بيان اسماء و صفات الهي

ابوهاشم جعفري گويد : نزد آن حضرت بودم كه مردي از ايشان پرسيد : خداوند در كتابش براي خود نامها و صفتهايي را ذكر كرده، نامها و صفتهاي خداوند خود او هستند. امام فرمود : اين سخن تو دو چهره دارد : اگر بگويي : آنها همان خدا هستند، يعني در خداوند كثرت جاي داشته و او مركب است، اين معني در خدا متصور نيست و خدا برتر از اين معاني است، و اگر مرادت آن است كه : اين صفات و نامها همواره با خدا بوده است، همواره بودن دو معنا دارد : اگر بگويي : اين صفات جاودانه در علم و دانش خداوند بوده و او شايسته‌ي آنهاست اين حرف درست است، اگر بگويي : تصور اين صفات و حروف كلماتش نزد او بوده، پس خداوند برتر است از اينكه چيزي با او بوده باشد، بلكه خداوند بوده در حاليكه مخلوقي با او نبود، آنگاه اسماء و صفات را به عنوان وسيله‌ي ياد كردن او خلق كرده، و خدا بود و نام و يادي نبود و آنچه ياد مي‌شود همان خداوند جاودانه‌اي است كه همواره بوده است. و اسماء و صفات الهي مخلوق اويند، و معاني آنها و مقصود آنها خدايي است كه اختلاف و همبستگي در او جاي ندارد، چرا كه اختلاف و همبستگي در اموري صدق مي‌كند كه مركب و داراي اجزاء باشد، از اين رو نمي‌توان گفت : خداوند همبستگي پيدا كرده است، و نه اينكه خدا كم و زياد است، و لكن خداوند در ذاتش قديم و ازلي است، و هر چيزي كه بيش از يكي باشد مركب است و خداوند يگانه‌اي كه تركيب در او نيست، و توهم كمي و زيادي در او جاي ندارد و هر مركبي از توهم شده‌اي به كمي و زيادي مخلوق اوست، و راهنمائي است بر آنكه خالق و آفريدگاري دارد. پس در اين سخنت : خداوند قادر است، و در حقيقت خبر مي‌دهي كه هيچ چيز او را ناتوان نمي‌كند، و با اين كلمه عجز را از خدا دور ساخته و عجز را در ماوراء او قرار دادي، و همچنين در اين سخنت : خداوند داناست، با اين سخن جهل را از او زدودي، و جهل را غير او دانستي، و هرگاه خداوند اشياء را فاني ساخت صورت و حروف و كلمات را نيز فاني ساخته است، و همواره و جاودانه و دانا بوده است. آن مرد گفت : پس چگونه پروردگارمان را شنوا ناميديم؟ فرمود : زيرا هرچه را گوشها مي‌يابند از ديد او مخفي نمي‌باشد، او را به گوشي كه در سر قرار دارد توصيف نمي‌كنيم، و همچنين خداوند را بينا مي‌ناميم زيرا آنچه ديدگان درك مي‌كنند از ديد او مخفي و پنهان نمي‌باشد، رنگ باشد يا شخصي يا غير اينها، و او را به ديدگان كه در سر قرار داشته و مي‌بيند توصيف نكرده‌ايم. و همچنين او را دقيق و باريك‌بين ناميديم، چرا كه به اشياء كوچك همچون پشه و پنهانتر از آن و مولكولهاي بدنشان آگاه است،

و نيز به غريزه و شهوات آنان براي توليد نسل و توجه به آن، و جايگزيني گروهي از آنان در جايگاه ديگران، و انتقال غذا و آب به فرزندانشان در كوهها و بيابانها و دشتها و بيشه‌ها آگاه است، از اين رو دانستيم آفريدگار آن باريك‌بين است و چگونگي ندارد، و چگونگي داشتن براي آفريده شده‌اي است كه آن گونه خلق كرده است. و همچنين پروردگارمان را نيرومند و توانا مي‌ناميم، منظور قدرت جسماني كه از مخلوقها ديده‌ايم نمي‌باشد، و اگر نيروي او توانائي گرفتن كه در مخلوقين است باشد تشبيه در خداوند صورت گرفته و احتمال زياد از مخلوقين در او مي‌رود و آنچه احتمال زياد دارد ناقص باشد، و آنچه ناقص باشد قديم و ازلي نيست و هرچه قديم نباشد عاجز و ناتوان است. پس پروردگار بزرگ ما شبيه نداشته و ضد و همانندي ندارد و كيفيتي براي او نبوده و نهايتي ندارد و ديدگاني بر او واقع نمي‌گردد، و بر قلوب حرام است كه او را به چيزي شبيه كنند، و بر اوهام كه او را محدود سازند، و بر جانها كه او را تكون و وجود بخشند، برتر و بزرگوارتر از آن است كه داراي وسايل مخلوقاتش بوده و نامهاي آفريده‌هايش بر او صدق نمايد و از همه‌ي اين امور بسيار والاتر است.

كلامه في توحيد الله سبحانه

اشاره

روي داود بن القاسم الجعفري قال : قلت لابيجعفر الثاني عليهالسلام : «قل هو الله احد»، ما معني الاحد؟ قال : المجمع عليه بالوحدانية، اما سمعته يقول : «و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله» [98] ، ثم يقولون بعد ذلك : له شريك و صاحبه. فقلت : قول : «لا تدركه الابصار» [99] . قال : يا اباهاشم، اوهام القلوب ادق من ابصار العيون، انت قد تدرك بوجهك السند و الهند و البلدان التي لم تدخلها، و لم تدرك ببصرك ذلك، فاوهام القلوب لا تدركه الابصار.

كلام آن حضرت در بيان يگانگي خداي بزرگ

داود بن قاسم جعفري گويد : به امام عرضه داشتم : «بگو خدا يكي است»، معناي يگانگي خدا چه مي‌باشد. امام فرمود : كسي كه همه بر وحدانيت و يكتائي او اعتراف دارند، آيا نشنيده‌اي كه خداوند مي‌فرمايد : «و اگر از آنان سؤال كني چه كسي آسمانها و زمين را آفريد و خورشيد و ماه را مسخر گردانده گويند خداوند چنين نموده است»، آنگاه بعد از اين اعتراف براي خداوند شريك و ياور قائل مي‌شوند. گفتم : اين آيه قرآن : «ديدگان او را درك نكند». فرمود : اي اباهاشم توهمات ذهني از ديدهاي چشمها دقيقتر و باريكتر است، گاه با توهمات ذهنيت سند و هند و شهرهايي كه داخل آنها نشده‌اي را درك مي‌كني اما با ديدگانت آنها را درك نمي‌نمايي، پس توهمات ذهني را ديدگان نمي‌يابند.

كلامه في التوحيد

اشاره

عن عبدالرحمان بن ابي‌نجران قال : سألت أباجعفر عليه‌السلام عن التوحيد، فقلت: أتوهمه شيئا؟ فقال : نعم، غير معقول و لا محدود، فما وقع وهمك عليه من شيء فهو خلافه، و لا يشبهه شيء و لا تدركه الاوهام، كيف تدركه الاوهام و هو خلاف ما يعقل، و خلاف ما يتصور في الاوهام، انما يتوهم شيء غير معقول و لا محدود.

كلام آن حضرت در توحيد الهي

عبدالرحمان بن ابي‌نجران گويد : از آن حضرت در مورد توحيد سؤال كرده و گفتم : آيا او را به عنوان شيء تصور بكنيم، فرمود : آري، اما بدون آنكه او را تعقل كرده و محدود نمائي، آنچه وهم و خيالت بر آن قرار گرفت كه خدا آن چيز است او خلاف آن است، چيزي شبيه او نبوده و اوهام او را درك نكنند، چگونه اوهام او را درك كنند در حاليكه او خلاف آن چيزي است كه عقلها آن را درك كرده و اوهام او را به تصور درآورند، به درستي كه او به صورت چيزي به ذهن درمي‌آيد كه قابل تعقل نبوده و حدي براي آن نيست.

كلامه في عبادة المسمي دون الاسم

اشاره

عن عبدالرحمان بن ابي‌نجران قال : كتبت الي أبي‌جعفر عليه‌السلام و قلت له : جعلني الله فداك، نعبد الرحمان الرحيم الواحد الاحد الصمد؟ فقال : ان من عبدالاسم دون المسمي أشرك و كفر و جحد و لم يعبد شيئا، بل اعبد الله الواحد الاحد الصمد المسمي بهذه الاسماء دون الاسماء، ان الاسماء صفات وصف بها نفسه.

كلام آن حضرت در پرستش خدا نه نامهاي او

عبدالرحمان بن ابي‌نجران گويد : به آن حضرت نامه نوشته و از ايشان پرسيدم : خداوند مرا فداي تو گرداند، آيا ما لفظ مهربان بخشنده يگانه و يكتا و بي‌نياز را مي‌پرستيم؟ فرمود : هر كه نام را بپرستد و نه كسي كه بدان ناميده شده نسبت به خدا شرك ورزيده و كافر شده و انكار او را نموده و در حقيقت چيزي را نپرستيده، بلكه خداي يگانه يكتا و بي‌نياز كه به اين نامها ناميده شده را عبادت كن نه اين نامها را، اين نامها اوصاف و ويژگيهايي هستند كه خود را به آنها ناميده است.

كلامه في معني الصمد

اشاره

عن داود بن القاسم الجعفري قال : قلت لابيجعفر الثاني عليهالسلام : جعلت فداك ما الصمد؟ قال : السيد المصمود اليه في القليل و الكثير.

كلام آن حضرت در معناي صمد

داود بن قاسم جعفري گويد : به امام جواد عليه‌السلام عرضه داشتم : فدايت شوم معناي صمد چيست؟ فرمود : آقائي كه در هر چيز كم و زياد به او نيازمند هستند.

كلامه في صفات القائم المنتظر

اشاره

عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني قال : قلت لمحمد بن علي بن موسي عليه‌السلام : اني لارجو ان تكون القائم من اهل بيت محمد الذي يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. فقال عليه‌السلام : يا اباالقاسم ما منا الا و هو قائم بامر الله عزوجل، و هاد الي دين الله، و لكن القائم الذي يطهر الله عزوجل به الارض من اهل الكفر و الجحود، و يملأها عدلا و قسطا هو الذي تخفي علي الناس ولادته، و يغيب عنهم شخصه، و يحرم عليهم تسميته، و هو سمي رسول الله صلي الله عليه و اله و كنيه. و هو الذي تطوي له الارض، و يذل له كل صعب، و يجتمع اليه من اصحابه عدة اهل بدر، ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا، من اقاصي البلاد، و ذلك قول الله عزوجل : «اين ما تكونوا يات بكم الله جميعا ان الله علي كل شيء قدير». [100] . فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص اظهر الله امره، فاذا كمل له العقد - و هو عشرة آلاف رجل - خرج باذن الله عزوجل، فلا يزال يقتل اعداء الله حتي يرضي الله عزوجل. قال عبدالعظيم : فقلت له : يا سيدي و كيف يعلم ان الله عزوجل قد رضي؟ قال : يلقي في قلبه الرحمة، فاذا دخل المدينة اخرج اللات و العزي فاحرقهما.

كلام آن حضرت در بيان صفات امام مهدي

عبدالعظيم بن عبدالله حسني گويد : به امام جواد عليه‌السلام عرض كردم : اميد دارم كه قائم آل محمد عليه‌السلام كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند همچنانكه از جور و ستم پر شده باشد، شما باشيد. امام فرمود : اي اباالقاسم تمامي ما اهل بيت قيام كننده به امر الهي و هدايتگر به دين او مي‌باشيم، و اما قائمي كه خداوند به وسيله‌ي او زمين را از كافران و منكران پاك مي‌گرداند و آن را از عدل و داد پر مي‌كند، او كسي است كه ولادتش بر مردم مخفي مي‌ماند و شخصش از آنان غائب مي‌گردد، و بردن نامش بر ايشان حرام است، و او همنام و هم كنيه‌ي پيامبر است. و او كسي است كه زمين براي او درهم پيچيده مي‌شود، و هر سختي برايش آسان مي‌گردد، و اصحابش به تعداد اصحاب بدر يعني سيصد و سيزده نفر مي‌باشند كه از شهرهاي دور كنار او جمع مي‌گردند، و اين تأويل آيه‌ي قرآن است كه مي‌فرمايد : «هر جا باشيد خداوند شما را گرد هم مي‌آورد به درستي كه خداوند بر هر كار قادر و تواناست». هرگاه اين تعداد از اصحاب كه مخلص مي‌باشند گرد او جمع شوند خداوند امرش را ظاهر و آشكار مي‌گرداند، و هنگامي كه تعداد ده هزار نفر براي او جمع شدند به اجازه‌ي الهي خروج مي‌كند و دشمنان خدا را پياپي به قتل مي‌رساند تا خداوند بزرگ خشنود گردد. عبدالعظيم گويد : گفتم : اي مولايم چگونه مي‌يابد كه خداي بزرگ خشنود شده است؟ فرمود : در قلبش مهرباني و عطوفت القا مي‌كند، و هنگامي كه داخل شهر مدينه شد لات (اولي) و عزي (دومي) را خارج كرده و آنان را مي‌سوزاند.

گزيده‌اي از گفتار آن حضرت

قوله في ذكر بعض صفاتهم

اشاره

نحن خزان الله علي علمه و غيبه و حكمته، و اوصياء انبيائه، و عباد مكرمون.

سخن آن حضرت در ذكر بعضي از صفات ائمه

ما گنجينه داران علم الهي و علوم پوشيده‌ي او و حكمت او بوده، و جانشينان پيامبران الهي و بندگان بزرگوار او هستيم.

قوله في ذكر بعض صفاتهم

اشاره

نحن معشر اذا لم يرض الله لاحدنا الدنيا نقلنا اليه.

سخن آن حضرت در ذكر بعضي از صفات ائمه

ما اهل بيت هرگاه خداوند از بودن ما در دنيا خشنود نباشد به سوي او منتقل مي‌شويم.

قوله في فضل اختيار محبة اهل البيت

اشاره

من اختار قرابات ابوي دينه علي قرابات ابوي نسبه اختاره الله تعالي علي رؤوس الاشهاد يوم التناد، و شهره بخلع كراماته، و شرفه بها علي العباد.

سخن آن حضرت در فضيلت برگزيدن محبت ائمه

هركس نزديكان پدران دينيش يعني محمد و علي عليهماالسلام را بر خويشاوندان نسبي خود ترجيح دهد خداوند در روز قيامت او را در حضور عالميان انتخاب مي‌كند و پوششهاي كرامتش را بر او مي‌پوشاند و با آن نزد مردم به او شرف و آبرو مي‌دهد.

قوله في فضل الثقة بالله تعالي

اشاره

الثقة بالله ثمن لكل غال، و سلم الي كل عال.

سخن آن حضرت در فضيلت اعتماد به خدا

اعتماد به خدا نمودن بهائي است براي هر چيز گرانقدر و نردباني است براي نيل بر هر درجه و رتبه.

قوله في فضل الادب

اشاره

ما استوي رجلان في حسب و دين قط الا كان افضلهما عندالله عزوجل ادبهما.

سخن آن حضرت در فضیلت ادب

دو انسان که در دین و آبرو نزد خداوند یکسان بوده باشند برترین آنان نزد خداوند مؤدب‌ترین ایشان است.

قوله في ان الله اختار من اموال المؤمن أنفسها

اشاره

ان الله عزوجل يختار من مال المؤمن و من ولده انفسه ليأجره علي ذلك.

سخن آن حضرت در اينكه خدا بهترين اموال مؤمن را از او مي‌گيرد

خداوند بزرگ از اموال و فرزندان انسان مؤمن ارزشمندترين آنها را از او مي‌گيرد تا در مقابل آن به او پاداش دهد.

قوله في فضل الصبر في المصائب

اشاره

ايما رجل من شيعتنا اشتكي فصبر و احتسب، كتب الله له اجر الف شهيد.

سخن آن حضرت در فضيلت صبر در مصيبتها

هر فرد از شيعيان ما كه بيمار گردد و در مقابل آن صبر كرده و بردباري نمايد خداوند به او پاداش هزار شهيد را مي‌دهد.

قوله في فساد العمل علي غير علم

اشاره

من عمل علي غير علم ما افسد اكثر مما يصلح.

سخن آن حضرت در فساد عمل بدون علم

هركه بدون پشتوانه علمي، عملي انجام دهد فساد كارش از اصلاح آن بيشتر است.

قوله في ذكر بعض صفات المؤمن

اشاره

المؤمن يحتاج الي ثلاث خصال : توفيق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ينصحه.

سخن آن حضرت در ذكر بعضي از صفات مؤمن

انسان مؤمن نيازمند سه ويژگي است : توفيق الهي و پند دهنده‌اي از درونش و پذيرش گفتار آنكه او را پند داده است.

قوله في فضل توجه القلب الي الله تعالي

اشاره

القصد الي الله بالقلوب ابلغ من اثبات الجوارح بالاعمال.

سخن آن حضرت در فضيلت توجه قلبي به خدا

توجه به سوي خداوند با قلب و اصلاح نيتها از واداشتن اعضاء بدن بر عمل، انسان را سريعتر به هدف مي‌رساند.

قوله في الصبر في المصائب

اشاره

روي أنه حمل له حمل بز له قيمة كثيرة، فسل في الطريق، فكتب اليه الذي حمله يعرفه الخبر، فوقع بخطه : ان انفسنا و اموالنا من مواهب الله الهنيئة و عواريه المستودعة، يمتع بما متع منها في سرور و غبطة، و يأخذ ما اخذ منها في اجر و حسبة، فمن غلب جزعه علي صبره حبط اجره، و نعوذ بالله من ذلك.

سخن آن حضرت در صبر بر مصائب

روايت شده متاعي از پارچه‌ي ايشان را كه قيمت زيادي داشت، در بين راه دزديدند، كسي كه مسئوليت آن را به عهده داشت به امام نامه نوشت و گزارش امر را داد، امام به خط خود مرقوم داشت : جانها و مالهايمان از بخششهاي گوارا و امانتهاي الهي است، از آنچه از اين امور ما را بهره‌مند مي‌سازد در سرور و خوشحالي است و آنچه از آنها كه از ما مي‌گيرد در مقابل آن پاداش مي‌دهد، پس هر كه ناراحتي‌اش بر بردباري‌اش غلبه نمود اجرش زائل مي‌گردد و ما از آن به خدا پناه مي‌بريم.

قوله في فضل التوكل علي الله

اشاره

كيف يضيع من الله تعالي كافله، و كيف ينجو من الله تعالي طالبه، و من انقطع الي غير الله و كله الله اليه.

سخن آن حضرت در فضل توکل بر خدا

چگونه تباه شود آنکه خداوند بزرگ نگاهبان اوست و چگونه نجات یابد آنکه خداوند به دنبال او مي‌باشد و هر که به غير خدا روي نمايد خداوند او را به خودش وامي‌گذارد.

قوله في بعض وصاياه

اشاره

قال له رجل : اوصني، قال : توسد الصبر، و اعتنق الفقر، وارفض الشهوات، و خالف الهوي، واعلم انك لن تخلو من عين الله فانظر كيف تكون.

سخن آن حضرت در بعضي از سفارشهاي ايشان

مردي به آن حضرت عرضه داشت مرا سفارشي بفرما، فرمود : سر بر بالش صبر بگذار و فقر را در آغوش گير و تمايلات شهواني را از خود دور دار، و با هواهاي نفساني‌ات مخالفت نما و بدان تو هرگز از ديد خداوند به دور نمي‌باشي پس بنگر چگونه هستي.

قوله في ان الاصغاء الي الناطق كعبادته

اشاره

من اصغي الي ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله، و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس.

سخن آن حضرت در اينكه گوش فرادادن به كسي حكم بندگي او را دارد

هر كه به سخن گوينده‌اي گوش فرادهد به تحقيق بندگي او را نموده، پس اگر از خداوند سخن بگويد بندگي خدا را كرده و اگر بيانگر كلمات شيطاني باشد پرستش شيطان را نموده است.

قوله في فضل ملاقاة الاخوان

اشاره

ملاقاة الاخوان نشرة، و تلقيح للعقل، و ان كان نزرا يسيرا.

سخن آن حضرت در فضل دیدار دوستان

دیدار برادران ديني موجب مصونيت و باروري دانش است هر چند زمان دیدار اندك باشد.

قوله في فضل العداوة و المحبة لله

اشاره

اوحي الله الي بعض الانبياء : اما زهدك في الدنيا فتعجلك الراحة، و اما انقطاعك الي فيعززك بي، و لكن هل عاديت لي عدوا، و واليت لي وليا.

سخن آن حضرت در فضيلت دوستي و دشمني براي خدا

خداوند به يكي از پيامبرانش وحي كرد : زهد و پارسائي‌ات در دنيا راحتي و آرامش در اين سرا را به دنبال دارد، و رو به سوي من نمودن تو را عزيز و گرامي مي‌دارد، و آيا به خاطر من با كسي دشمني كرده‌اي و با كسي دوستي نموده‌اي.

قوله في بعض مذام الصفات

اشاره

تأخير التوبة اغترار، و طول التسويف حيرة، و الاعتلال علي الله هلكة، و الاصرار علي الذنب امن لمكر الله، و لا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون.

سخن آن حضرت در بعضي از صفات بد

به تأخير انداختن توبه مغرور ساختن خويش است، و به آينده سپردن آن سرگرداني و حيرت و امروز و فردا كردن هلاكت‌زا است و پافشاري بر انجام گناه بيانگر ايمن بودن از مكر الهي است و جز زيانكاران از مكر الهي احساس ايمني نمي‌كنند.

قوله في أن الاعمال بالنيات

اشاره

من شهد امرا فکرهه کان کمن غاب عنه، و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده.

سخن آن حضرت در اینکه اعمال به نیت است

هرکه كاري را انجام دهد اما از آن خشنود نباشد گويا عامل بر آن كار نبوده و هر كه موفق به انجام كاري نشود اما از آن خشنود باشد همانند كسي است كه عامل به آن بوده است.

قوله في فضل الغني عن الناس

اشاره

عز المؤمن غناه عن الناس.

سخن آن حضرت در فضيلت بي‌نيازي از مردم

عزت مؤمن در بي‌نيازي او از مردم است.

قوله في عدم اظهار الشيء قبل الاستحكام

اشاره

اظهار الشيء قبل ان يستحكم مفسدة له.

سخن آن حضرت در عدم بيان نمودن عمل قبل از محكم شدن

بيان نمودن كار قبل از آنكه به مرحله‌اي برسد كه ثبات و قوام يافته باشد كار را در معرض فساد و نابودي قرار مي‌دهد.

گزيده‌اي از گفتار آن حضرت

قوله في ان نعم الله يزيد بالشكر

اشاره

ما شكر الله احد علي نعمة انعمها عليه الا استوجب بذلك المزيد قبل ان يظهر علي لسانه.

سخن آن حضرت در اينكه نعمتهاي الهي با شكر زياد مي‌شود

كسي در مقابل نعمتي كه خداوند به او ارزاني داشته او را سپاس نگزارده جز آنكه به خاطر آن سزاوار افزايش نعمتهاي الهي مي‌گردد قبل از آنكه اين امر را بر زبان جاري سازد.

قوله في أن نعم الله تابع للشكر

اشاره

لا ينقطع المزيد من الله حتي ينقطع الشكر من العباد.

سخن آن حضرت در اينكه نعمتهاي الهي با شكر زياد مي‌شود

خداوند افزون نمودن نعمتهايش را قطع نمي‌نمايد تا اينكه بنده از سپاسگزاري‌اش دست بردارد.

قوله فيمن أطاع هواه

اشاره

من اطاع هواه اعطي عدوه مناه.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه پيروي هواي نفسش را مي‌كند

هر كه پيروي هواهاي نفساني‌اش را نمايد آرزوهاي دشمنش را برآورده ساخته است.

قوله فيمن ارتكب الشهوات

اشاره

راکب الشهوات لا تستقال عثرته.

سخن آن حضرت در مورد کسي که مرتکب هواهاي نفساني‌اش مي‌شود

کسي که بر مرکب شهوات نفساني‌اش سوار شود و از آنها اطاعت نمايد لغزشهايش ناديده گرفته نمي‌شود.

قوله في عدم مصاحبة الشرير

اشاره

اياك و مصاحبة الشرير، فانه كالسيف المسلول، يحسن منظره و يقبح اثره.

سخن آن حضرت در عدم مصاحبت با شرور

بر حذر باش از همراهي افراد شرور، چرا كه او همچون شمشير آخته‌اي است كه ديدارش زيبا و اثري زشت دارد.

قوله في مذمة عدم تساوي السر مع العلانية

اشاره

لا تكن وليا لله في العلانية عدوا له في السر.

سخن آن حضرت در مذمت عدم مساوات آشکار و نهان

در ظاهر دوست خدا و در پنهاني دشمن او نباش.

قوله في ان العافية احسن عطاء

اشاره

الحوائج تطلب بالرجاء، و هي تنزل بالقضاء، و العافية احسن عطاء.

سخن آن حضرت در اينكه سلامتي بهترين عطا است

نيازها با اميد خواسته مي‌شود و آنها با قضاء و قدر الهي عطا مي‌گردد، و تندرستي بهترين عطاء الهي است.

قوله في أن الايام تهتك الاسرار

اشاره

الايام تهتك لك الامر عن الاسرار الكامنة.

سخن آن حضرت در اينكه گذشت روزگار اسرار را آشكار مي‌كند

روزگار پرده از اسرار پنهاني برمي‌دارد.

قوله في الخير من الخير و الشر من الشر

اشاره

خیر من الخیر فاعله، و اجمل من الجمیل قائله، و ارجح من العلم حامله، و شر من الشر جالبه، و اهول من الهول راکبه.

سخن آن حضرت در بهتر از كار نيك و بدتر از كار بد

بهتر از كار نيك عمل كننده‌ي به آن، و زيباتر از زيبا گوينده‌ي آن، و برتر از دانش دانشمند اوست، و شرتر از هر شري كسي است كه به دنبال شر است و ترسناك‌تر از ترس آن است كه در امور ترسناك زندگي مي‌كند.

قوله في مذمة سوء العادة

اشاره

سوء العادة كمين لا يؤمن.

سخن آن حضرت در مذمت عادت بد

عادت زشت كمينگاهي است كه هيچكس از آن در امان نيست.

قوله في عداوة من ستر الرشد

اشاره

قد عاداك من ستر عنك الرشد اتباعا لما تهواه.

سخن آن حضرت در دشمني هر كه راه هدايت را پنهان دارد

كسي كه راه نيك را به خاطر پيروي هواي نفسش از تو پنهان مي‌دارد، با تو دشمن است.

قوله في مذمة كون الشخص امينا للخونة

اشاره

كفي بالمرء خيانة ان يكون امينا للخونة.

سخن آن حضرت در مذمت اينكه شخصي امين خيانتكاران باشد

در خيانت انسان همين كافي است كه امين خيانتكاران باشد.

قوله في عدم كون الشخص صديقا للشيطان في السر

اشاره

لا تسبن ابليس في العلانية و انت صديقه في السر.

سخن آن حضرت در مذمت اينكه شخصي در پنهاني دوست شيطان باشد

شيطان را در آشكار دشنام مده در حاليكه در پنهاني دوست او به شمار مي‌روي.

قوله فيمن لم يرض من اخيه بحسن النية

اشاره

من لم يرض من اخيه بحسن النية لم يرض بالعطية.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه از نيت نيكوي برادرش خشنود نيست

كسي كه به نيت نيك برادرش خشنود نباشد به عطاي او خشنود نمي‌گردد.

قوله في منشأ الشهوات

اشاره

من هجر المداراة قاربه المكروه، و من لم يعرف المصادر اعيته الموارد، و انما تكون الشهوات من ضعف القلب.

سخن آن حضرت در مورد منشأ پيروي هواي نفس

هر كه از بردباري دوري گزيند امور ناپسند به او نزديك مي‌گردند، و هركه به منشأ كارها آگاهي ندارد در انجام كارهايش به سختي مي‌افتد، و شهوات از ناتواني انسان سرچشمه مي‌گيرد.

قوله في النعمة التي لا تشكر

اشاره

نعمة لا تشكر كسيئة لا تغفر.

سخن آن حضرت در مورد نعمتي كه شكر گزارده نمي‌شود

نعمتي كه سپاس آن گزارده نشود همچون گناهي است كه آمرزيده نشود.

قوله فيمن انقاد الي الطمأنينة قبل الخبرة

اشاره

من انقاد الي الطمأنينة قبل الخبرة فقد عرض نفسه للهلكة و العاقبة المتعبة.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه قبل از آزمايش به چيزي آرامش يابد

هركه قبل از آزمايش به آرامش دلخوش باشد خود را در معرض هلاكت و سرانجام سختي قرار مي‌دهد.

قوله في أن نزول القضاء يوجب ضيق الفضاء

اشاره

اذا نزل القضاء ضاق الفضاء.

سخن آن حضرت در اينكه فرود آمدن قضاء و قدر راه‌ها را مي‌بندد

آنگاه كه قضاء و قدر الهي در مورد امري محقق شود جهان تنگ مي‌گردد.

قوله في عدم عداوة الغير

اشاره

لا تعادين احدا حتي تعرف الذي بينه و بين الله تعالي، فان كان محسنا لم يسلمه اليك فلا تعاديه، و ان كان مسيئا فان علمك به يكفيكه فلا تعاديه.

سخن آن حضرت در عدم دشمني با ديگران

به كسي دشمني نكن تا اينكه ارتباط او را با خداوند دريابي، اگر نيكوكار است كه خداوند او را به تو وا نمي‌گذارد پس با او دشمني منما، و اگر گناهكار است دانش به گناهكاري او براي او كفايت مي‌كند پس دشمن او مباش.

قوله في بيان الحزم

اشاره

الحزم هو ان تنتظر فرصتك، و تعاجل ما امنك.

سخن آن حضرت در بيان دوراندیشي

دوراندیشي آن است که منتظر فرصتها باشي و بشتابي درباره‌ي چيزي که تو را ايمن مي‌کند.

اشعاري در مدح آن حضرت

پادشاه كشور ايجاد ابوجعفر جواد

باز طبعم را هواي باده‌ي گلگون بود در سرم شور و نوا و نغمه‌ي موزون بود نوبهار است و كنار يار، ساقي ني بيار طالع مي با مبارك طلعتي ميمون بود باده گلرنگ و نگاري شوخ و شنگ و وقت تنگ هر كه را اين سود و اين سودا نشد مغبون بود صحبت حوري سرشتي، باغ و گشتي چون بهشت هركه اين عشرت بهشتي بخت او وارون بود جز لب جوي و كنار يار دلجوئي مجو جز حديث مي مگو كافسانه و افسون بود ساقيا ده ساغري، بر گردنم نه منتي از خمي كش يا حباب او خم گردون بود از خم وحدت كه لبريز محبت بود و عشق از خمي كاندر هوايش در خم افلاطون بود از خم ميناي عشق حسن ليلاي ازل كز صبويش عقل تا شام ابد مجنون بود باده‌ي گلگون اگر خواهي برون از چند و چون از خم عشق ولي حضرت بيچون بود پادشاه كشور ايجاد ابوجعفر جواد آنكه در عين حدوثش با قدم مقرون بود مصحف آيات و عنوان حروف عاليات غاية الغايات كاوصافش ز حد بيرون بود مظهر غيب مصون و مظهر ما في البطون سر ذاتش سر اسم اعظم مخزون بود گنج هستي را طلسم و با جهان چون جان و جسم مخزن در ثمين و لؤلؤ مكنون بود فالق صبح ازل مصباح نور لم يزل كز تجليهاي او اشراق گوناگون بود طور سيناي تجلي، مطلع نور جلي كز فروغش پور عمران واله و مفتون بود شد خليل از شعله‌ي روي مهش آتش به جان فلك عمر نوح از سوداي او مشحون بود گر ذبيح اندر رهش صد بار قرباني شود در مناي عشق او از جان و دل ممنون بود چشم يعقوب از فراق روي او بي‌نور شد يوسف اندر سجن شوق كوي او مسجون بود در كمند رنج او رنجور ايوب صبور طعمه‌ي كام نهنگ عشق او ذوالنون بود بر سر راهش نخستين راهب راغب مسيح آخرين پروانه‌ي شمع رخش شمعون بود قرنها بگذشت ذوالقرنين با حرمان قرين خضر از شوق لبش سرگشته‌ي هامون بود غره‌ي وجه محمد، قرة العين علي زهره‌ي زهرا و در درج آن خاتون بود فرع ميمون امام ثامن ضامن رضا اصل مأمون تمام واجب و مسنون بود عرش اعلي در برش مانند كرسي بر درش امر عالي مصدرش ما بين كاف و نون بود لعلش اندر روح افزائي به از عين الحيات سروش از طوبي برعنائي بسي افزون بود گرد روي ماه او مهر فلك گردش كند پيش گرد راه او خرگاه گردون دون بود گاهي از غيرت گهي از خسرت آن ماه‌رو قرص خور چون شمع سوزان و چو طشت خون بود «كمپاني»

چاي باد صبا بگشا آن طره‌ي پرچم را آور خبر از زلفش كز دل ببرد غم را دلهاي پريشان را در حلقه‌ي گيسويش جمع آر و پريشان ساز آن طره‌ي پر خم را در باغ و چمن حرفي ز آن لاله‌ي خندان گو تا سنبل و گل سازي خار الم و غم را لبيك زنان بازآ در كعبه‌ي ديدارش زان چاه زنخدان نوش صد چشمه‌ي زمزم را اي مطرب جان رازي زآن ماه حجازي گو تا شاهد كنعاني بندد ز نوا دم را زان طلعت سبحاني در عالم روحاني بر عالم و آدم ريز الطاف دمادم را درياي گهر زايش چون موج برانگيزد پر در و گهر سازد گنجينه‌ي عالم را از مدرسه‌ي علمش درسي به فلاطون گو وز ميكده‌ي جودش يك جام بده جم را از شاه تقي مدحي اي بلبل گلشن گو تا باغ جنان سازي اين انجمن غم را درياي سخاوت كيست، سلطان جواد اي جان زان بحر كرم دادند يك مشربه حاتم را در مكتب تعليمش ادريس فلك فر بين بر مائده‌ي جودش صد عيسي مريم را چون بارقه‌ي علمش بر چرخ زند پرچم با خاك كند يكسان صد يحيي اكثم را درهم شكند قهرش هر قدرت و نيرو را بر باد دهد عزمش هر عزم مصمم را چون يحيي اكثم خواست كان بحر به طرف آرد موجي زد و سر بشكست آن كشتي محكم را با كاخ فلك كم زن از لانه‌ي مرغان دم اي بي‌خبر از اسرار در ظرف مكن يم را گر دم زند از حكمت آن ناطقه‌ي رحمت بر خاك فرود آرد نه چرخ معظم را زان منطق حق بنيوش توحيد محقق را زان عقل نخست آموز برهان مسلم را صد يوسف مصري را مشتاق جمالش بين مدهوش جلال وي شاهان دو عالم را وصفيش جواد آمد، وصفيش تقي آن شه شد مظهر لطف و قهر سلطان دو عالم را چون زد قلم قدرت نقش رخ زيبايش مشتاق جمالش كرد عشق آدم و حاتم را بر مهر رخش بستند پيمان دل هوشياران روزي كه عجين كردند آب و گل آدم را شد باغ جهان صد حيف زان نوگل جان محروم بشكست رقيب از كين سروي خوش و خرم را از فتنه‌ي عباسي در خيمه‌ي شماسي نوشيد لب نوشش از جام جفا سم را از معتصم اين بيداد بر خسرو ايمان رفت كاش اين فلك كجرو كمتر كند ستم را صياد جفا بشكست پر بلبل عرشي را بر روي خلائق بست باب الله اعظم را زود از چمن عالم آن مرغ خوش الحان رفت تنگ اين قفس تن بود آن روح مكرم را ساقي ز مي عشقش يك جام لبالب ريز زان تاك الست آور صهباي دمادم را از باده‌ي لاهوتي بر اهل صفا بخشا تا زنده‌ي جاويدان سازي دل محرم را بر شيعه‌ي پاكش باز درهاي بهشتي ساز بر دشمن ناپاكش افروز جهنم را شد حجت حق بر خلق از عكم ازل زان پيش كز مهر و مه انگيزد

چرخ اشهب و ادهم را يا رب به «الهي» بخش صهباي ولاي او تا بر فلك افرازد از عشق تو پرچم را «الهي قشمه‌اي»

ياور دين خدا، سرور خوبان تقي

سرو سهي شد خجل از قد و بالاي خويش سايه‌ي «ابن‌الرضا» چون به زمين اوفتاد زمزمه‌ي جويبار، چون غزل عشق اوست مي‌رود از آن سرود، خاطره‌ي غم زياد بوي بهشت آمد و نغمه‌ي شادي به باغ آن گل بي‌خار چون پاي به گيتي نهاد شوخي نرگس ببين خم شده روي زمين تا كه مگر پا نهد بر سر و رويش «جواد» مادر او خيزران، از پدري چون رضا عاشر ماه رجب، اين پسر پاك‌زاد معدن احسان و جود، آيت حسن و كمال چشمه‌ي مهر و صفا، خيمه‌ي دين را عماد ياور دين خدا، سرور خوبان تقي دوست هر متقي، دشمن كفر و عناد مجمر پر آتش و عود و سپند آوريد ذكر مكرر كنيد چهار قل و ان يكاد از اثر معجزش خاك طلا مي‌شود نقره كند برگ را آن شه نيكو نهاد جود جوادي نگر كز نظر لطف او شاخه‌ي بي‌بار و خشك سبز شد و ميوه داد كس نتواند دهد شرح كمالات او گر همه دريا شود بهر نوشتن مداد مقدم شهزاده را خدمت سلطان ولي عرض نمايد «حسان» تهنيت و شاد باد «حبيب چايچيان، حسان»

[1] كافي 1: 492، ارشاد 2 : 273.
[2] روضة الواعظين: 379، مناقب ابن‌شهرآشوب 4 : 379.
[3] ارشاد 2 : 271.
[4] كافي 1 : 320، اثبات الوصية : 210.
[5] اثبات الوصية : 210.
[6] اثبات الوصية : 210.
[7] كافي 6 : 360، 1 : 321.
[8] اثبات الوصية : 178.
[9] كشف الغمة : 3 : 215، بحارالانوار، 50 : 63.
[10] ارشاد : 2 : 276.
[11] كافي 1 : 321، ارشاد : 2 : 276.
[12] مريم : 12.
[13] قرآن كريم نيز اين امر را تأييد كرده و مي‌فرمايد : «و خدا شما را از شكم مادرانتان خارج ساخت در حاليكه چيزي نمي‌دانستيد»، نحل : 78.
[14] مريم : 30.
[15] كامل الزيارات : 508، رقم : 792.
[16] كامل الزيارات : 510، رقم : 796.
[17] عيون اخبار الرضا عليه‌السلام 2 : 256، وسائل الشيعة 14 : 563.
[18] بحارالانوار 50 : 59.
[19] بحارالانوار 51 : 157.
[20] بحارالانوار 51 : 156.
[21] بحارالانوار 51 : 158.
[22] علل الشرايع 1 : 266.
[23] تاريخ طبري 8 : 623.
[24] ارشاد 2 : 289.
[25] بحارالانوار 50 : 45.
[26] اعيان الشيعه 2 : 36.
[27] رجال شيخ طوسي : 380 - 373.
[28] الامام الجواد عليه‌السلام من المهد الي اللحد : 375 - 95.
[29] بصائر الدرجات : 487، بحارالانوار50 : 2.
[30] بصائر الدرجات : 487، بحارالانوار 50 : 2.
[31] مروج الذهب 4 : 52.
[32] بحارالانوار 332 : 37، تفسير برهان 1 : 416.

[33] بزرگان شهر قم در آن زمان همان اشعريون هستند، كه از نوادگان سعد بن مالك بن عامر اشعري بوده و در سال 94 هجري از يمن به قم آمدند، و قم به وسيله‌ي آنان آباد شد، و داراي مفاخر زيادي در جهان تشيع هستند، و از عصر امام صادق عليه‌السلام تا نزديكيهاي عصر شيخ طوسي در هر طبقه‌اي تعداد زيادي از بزرگان و محدثين و مؤلفين از ايشان به چشم مي‌خورد، و روايات بسياري نيز از ائمه عليهم‌السلام نقل كرده‌اند، يكي از بزرگان آنان زكريا بن آدم اشعري است كه از ياران امام رضا عليه‌السلام به شمار آمده و در شيخان قم دفن است، امام در حق ايشان فرمود : «خداوند به وسيله‌ي تو بلا را از شهر قم دور مي‌كند، همچنانكه بلا را از شهر بغداد به وسيله‌ي موسي بن جعفر عليهماالسلام دور مي‌سازد» (رجال كشي : 594، رقم : 1111).
[34] اعيان الشيعة 6 : 217.
[35] الغيبة : 138.
[36] فهرست : 152، رقم : 379.
[37] معجم رجال الحديث 12 : 205 - 192.
[38] خلاصة الاقوال : 61، رقم : 66.
[39] رجال كشي : 596، رقم : 1111.
[40] رجال كشي : 596، رقم : 1112.
[41] معجم رجال الحديث 15 : 96، رجال نجاشي : 254.
[42] خلاصة الاقوال : 229، رقم : 769.
[43] رجال نجاشي : 127.
[44] كامل الزيارات : 324، عيون الاخبار 2 : 267.
[45] رجال نجاشي : 252، رقم : 663.
[46] استخيرك (خ ل).
[47] خوفه (خ ل).
[48] تعسرها، تيسرها (خ ل).
[49] حلمك عن العاصين و عفوك عن الخاطئين و رحمتك للمذنبين (خ ل).
[50] مستقبلا (خ ل).
[51] بسلامة المخرج (خ ل).
[52] ازلني (خ ل).
[53] واطو لي البعيد لطول انبساط المراحل (خ ل).
[54] و هنئني غنم العافية (خ ل).
[55] المضيق، الضيق (خ ل).
[56] و احرسني (خ ل).
[57] مدة (خ ل).
[58] جريح (خ ل).

[59] شاحذة (خ ل).
[60] مصيري (خ ل).
[61] متمسكا (خ ل).
[62] فرضته (خ ل).
[63] وفود (خ ل).
[64] وسمت (خ ل).
[65] مشاكيك (خ ل).
[66] اهمل (خ ل).
[67] فابتز (خ ل).
[68] حبال (خ ل).
[69] اخمل (خ ل).
[70] زجر (خ ل).
[71] محالك، فعالك (خ ل).
[72] طرق (خ ل).
[73] اللهم جدير (خ ل).
[74] قدرتي (خ ل).
[75] سرك (خ ل).
[76] و ايدت (خ ل).
[77] زيادة : حسبي الله رب العالمين، حسبي من هو حسبي (خ ل).
[78] زيادة، و سبع مرات «شهدالله - الي - العزيز الحكيم» (خ ل).
[79] زيادة : ما في السماوات (خ ل).
[80] زيادة : او مكروه (خ ل).
[81] زيادة، او فساد (خ ل).
[82] و ابيت الا ان يتم نورك (خ ل).
[83] سيد بن طاووس گويد : و أما سخن آن حضرت : «ولي، خداوند امتناع داشت جز آنكه نورت را كامل كرده»، شايد يعني نور تو اي اسم بزرگ كه در اين حرز به صورت طلسم نوشته شده است، و در جزء سوم از كتاب الواحدة ديدم كه نوشته بود : مراد به اين سخن : «اي آنكه در آسمانها شناخته شده است - تا آخر». مولاي ما أميرالمؤمنين علي بن أبيطالب عليهالسلام است.
[84] زيادة : و من شر كل سوء (خ ل).
[85] نفسي (خ ل).
[86] هود : 6.
[87] يونس : 107.
[88] انعام : 17.
[89] الطلاق : 7.

[90] من بعد يس الي الجحد (خ ل).
[91] نور : 32.
[92] المائدة : 6.
[93] الجن : 18.
[94] ق : 16.
[95] الاحزاب : 7.
[96] حج : 75.
[97] انفال : 33.
[98] عنكبوت : 61.
[99] انعام : 103.
[100] البقرة : 148.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹